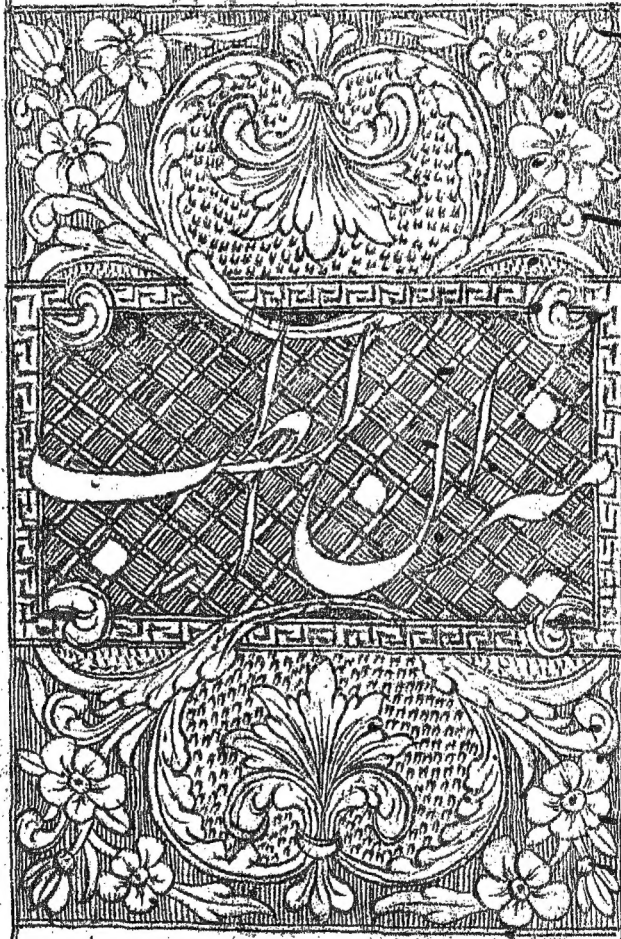




کتابت در سال ۱۲۸۰

بسم الله الرحمن الرحیم  
چون عیسی و مکی و فضل خاکی و دین



در مطبعه قلمشاهی نشانی و طبعه قلمشاهی

411A  
4905

CHEC... 2002

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE6954

فخر رستمی فیضان الطب برسی

[illegible]



[illegible]

۹۵	فصل در دود و دندان	۶۶	فصل در کینه پشیدن و دندان	۶۷	فصل در ذهاب جوارالاشنان
۹۶	فصل در خشم شدن و در تلخ شدن دندان	۶۷	فصل در حننه	۶۸	فصل در تلخ شدن دندان
۹۷	فصل در خشم شدن دندان	۶۸	فصل در دراز شدن دندان	۶۹	فصل در خارش دندان
۹۸	فصل براهم شدن دندان بخواب	۶۹	فصل با سانی بر آه دندان کودکان	۷۰	فصل در ورم لب
۹۸	فصل بر آمدن خون از لثه	۶۸	فصل در قرصه و نا هور لثه	۷۱	فصل در نقصان و استرخای لثه
		۶۸	فصل در زایل گشت پر لثه		
۹					
۹۹	فصل در ارض ملق و لثات و در سستی و سفتی و در سستی و سفتی	۶۹	فصل در استرخای لثات	۷۲	فصل در حنانه
۹۹	فصل در تب و خراش و خنق	۷۰	فصل در تلخ شدن لثه	۷۳	فصل در بلع الابه
۷۱	فصل در تب و خراش و خنق	۷۱	فصل در استرخای لثه	۷۴	فصل در تب و خراش و خنق
۷۲	فصل در تب و خراش و خنق	۷۲	فصل در استرخای لثه	۷۵	فصل در تب و خراش و خنق
۷۳	فصل در تب و خراش و خنق	۷۳	فصل در استرخای لثه	۷۶	فصل در تب و خراش و خنق
۷۴	فصل در تب و خراش و خنق	۷۴	فصل در استرخای لثه	۷۷	فصل در تب و خراش و خنق
۷۵	فصل در تب و خراش و خنق	۷۵	فصل در استرخای لثه	۷۸	فصل در تب و خراش و خنق
۷۶	فصل در تب و خراش و خنق	۷۶	فصل در استرخای لثه	۷۹	فصل در تب و خراش و خنق
۷۷	فصل در تب و خراش و خنق	۷۷	فصل در استرخای لثه	۸۰	فصل در تب و خراش و خنق
۷۸	فصل در تب و خراش و خنق	۷۸	فصل در استرخای لثه	۸۱	فصل در تب و خراش و خنق
۷۹	فصل در تب و خراش و خنق	۷۹	فصل در استرخای لثه	۸۲	فصل در تب و خراش و خنق
۸۰	فصل در تب و خراش و خنق	۸۰	فصل در استرخای لثه	۸۳	فصل در تب و خراش و خنق
۱۰					
۸۱	فصل در تب و خراش و خنق	۸۱	فصل در استرخای لثه	۸۴	فصل در تب و خراش و خنق
۸۲	فصل در تب و خراش و خنق	۸۲	فصل در استرخای لثه	۸۵	فصل در تب و خراش و خنق
۸۳	فصل در تب و خراش و خنق	۸۳	فصل در استرخای لثه	۸۶	فصل در تب و خراش و خنق
۸۴	فصل در تب و خراش و خنق	۸۴	فصل در استرخای لثه	۸۷	فصل در تب و خراش و خنق
۸۵	فصل در تب و خراش و خنق	۸۵	فصل در استرخای لثه	۸۸	فصل در تب و خراش و خنق
۸۶	فصل در تب و خراش و خنق	۸۶	فصل در استرخای لثه	۸۹	فصل در تب و خراش و خنق
۸۷	فصل در تب و خراش و خنق	۸۷	فصل در استرخای لثه	۹۰	فصل در تب و خراش و خنق
۸۸	فصل در تب و خراش و خنق	۸۸	فصل در استرخای لثه	۹۱	فصل در تب و خراش و خنق
۸۹	فصل در تب و خراش و خنق	۸۹	فصل در استرخای لثه	۹۲	فصل در تب و خراش و خنق
۹۰	فصل در تب و خراش و خنق	۹۰	فصل در استرخای لثه	۹۳	فصل در تب و خراش و خنق
۹۱	فصل در تب و خراش و خنق	۹۱	فصل در استرخای لثه	۹۴	فصل در تب و خراش و خنق
۹۲	فصل در تب و خراش و خنق	۹۲	فصل در استرخای لثه	۹۵	فصل در تب و خراش و خنق
۹۳	فصل در تب و خراش و خنق	۹۳	فصل در استرخای لثه	۹۶	فصل در تب و خراش و خنق
۹۴	فصل در تب و خراش و خنق	۹۴	فصل در استرخای لثه	۹۷	فصل در تب و خراش و خنق
۹۵	فصل در تب و خراش و خنق	۹۵	فصل در استرخای لثه	۹۸	فصل در تب و خراش و خنق
۹۶	فصل در تب و خراش و خنق	۹۶	فصل در استرخای لثه	۹۹	فصل در تب و خراش و خنق
۹۷	فصل در تب و خراش و خنق	۹۷	فصل در استرخای لثه	۱۰۰	فصل در تب و خراش و خنق
۹۸	فصل در تب و خراش و خنق	۹۸	فصل در استرخای لثه		
۹۹	فصل در تب و خراش و خنق	۹۹	فصل در استرخای لثه		
۱۰۰	فصل در تب و خراش و خنق	۱۰۰	فصل در استرخای لثه		

[illegible]

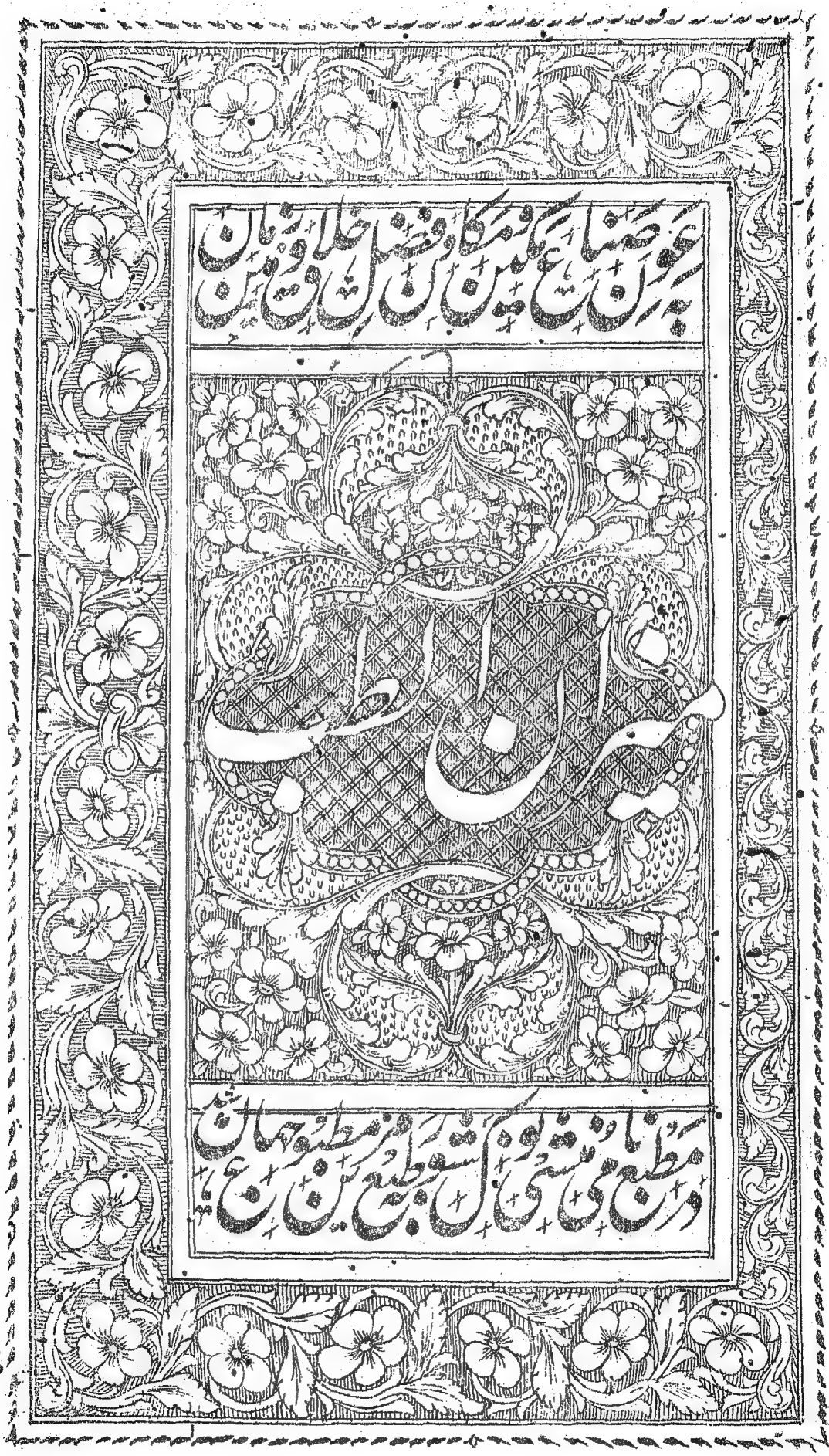
۱۳۲	فصل ۱۳۲	در تشنگی مشامه	۱۳۲	فصل ۱۳۲	در مجامع المشامه	۱۳۲	فصل ۱۳۲	در حرقت بول
۱۳۳	فصل ۱۳۳	در احتباس بول	۱۳۳	فصل ۱۳۳	در غلبه بول	۱۳۳	فصل ۱۳۳	در سلس البول
۱۳۴	فصل ۱۳۴	در بول الفراش	۱۳۴	فصل ۱۳۴		۱۳۴	فصل ۱۳۴	در بول الدم
۲۰								
۱۳۵	فصل ۱۳۵	در امراض الخصى من بردان شتاء فصل	۱۳۵	فصل ۱۳۵	در امراض الخصى من بردان شتاء فصل	۱۳۵	فصل ۱۳۵	در امراض الخصى من بردان شتاء فصل
۱۳۶	فصل ۱۳۶	در نقصان باه از ضعف شلوت و اثرهای اکثر	۱۳۶	فصل ۱۳۶	در سخت ازال	۱۳۶	فصل ۱۳۶	در کثرت شلوت
۱۳۷	فصل ۱۳۷	در روزه و معنی و مای	۱۳۷	فصل ۱۳۷	در معنی الدم	۱۳۷	فصل ۱۳۷	در کثرت احتلام
۱۳۸	فصل ۱۳۸	در و ام قیام قضیب	۱۳۸	فصل ۱۳۸	در غلبه	۱۳۸	فصل ۱۳۸	در اینه
۱۳۹	فصل ۱۳۹	در اورام آلتین	۱۳۹	فصل ۱۳۹	در تقطیر الاغیون	۱۳۹	فصل ۱۳۹	در غلظت
۱۴۰	فصل ۱۴۰	در وجع الاغیون	۱۴۰	فصل ۱۴۰	در تقصیر القضیب	۱۴۰	فصل ۱۴۰	در ارتفاع القضیه
۱۴۱	فصل ۱۴۱	در وده ای الضغن	۱۴۱	فصل ۱۴۱	در استرخای الضغن	۱۴۱	فصل ۱۴۱	در فرج قضیب و قضیه
۱۴۲	فصل ۱۴۲	در ورم قضیب	۱۴۲	فصل ۱۴۲	در کله قضیه و قضیب	۱۴۲	فصل ۱۴۲	در سحاق قضیب
۱۴۳	فصل ۱۴۳	در ایل و بول و بول و قضیب	۱۴۳	فصل ۱۴۳	در سیم و بول و قضیب	۱۴۳	فصل ۱۴۳	در اغوا و بول و قضیب
۲۱								
۱۴۴	فصل ۱۴۴	در امراض الخصى و خرب و مران شتاء فصل	۱۴۴	فصل ۱۴۴	در فرق مران الخصى و غیره	۱۴۴	فصل ۱۴۴	در غلظت السره
۲۲								
۱۴۵	فصل ۱۴۵	در امراض الخصى من بردان شتاء فصل	۱۴۵	فصل ۱۴۵	در امراض الخصى من بردان شتاء فصل	۱۴۵	فصل ۱۴۵	در امراض الخصى من بردان شتاء فصل
۱۴۶	فصل ۱۴۶	در غلظت	۱۴۶	فصل ۱۴۶	در کثرت اسقاط	۱۴۶	فصل ۱۴۶	در غلظت ولادت
۱۴۷	فصل ۱۴۷	در احتباس شلوت و اثرهای اکثر	۱۴۷	فصل ۱۴۷	در احتباس نفاس	۱۴۷	فصل ۱۴۷	در جفا
۱۴۸	فصل ۱۴۸	در کثرت شلوت	۱۴۸	فصل ۱۴۸	در فرق و جود رحم	۱۴۸	فصل ۱۴۸	در سحاق رحم
۱۴۹	فصل ۱۴۹	در کله رحم	۱۴۹	فصل ۱۴۹	در بود اسیر رحم	۱۴۹	فصل ۱۴۹	در غلظت رحم
۱۵۰	فصل ۱۵۰	در غلظت رحم	۱۵۰	فصل ۱۵۰	در نا صور رحم	۱۵۰	فصل ۱۵۰	در سیمان رحم
۱۵۱	فصل ۱۵۱	در سیمان منی زمان	۱۵۱	فصل ۱۵۱	در احتباس شلوت	۱۵۱	فصل ۱۵۱	در فرق
۱۵۲	فصل ۱۵۲	در غلظت رحم	۱۵۲	فصل ۱۵۲	در سیمان رحم	۱۵۲	فصل ۱۵۲	در بود اسیر رحم
۱۵۳	فصل ۱۵۳	در غلظت رحم	۱۵۳	فصل ۱۵۳	در سیمان رحم	۱۵۳	فصل ۱۵۳	در غلظت رحم
۲۳								
۱۵۴	فصل ۱۵۴	در امراض الخصى من بردان شتاء فصل	۱۵۴	فصل ۱۵۴	در امراض الخصى من بردان شتاء فصل	۱۵۴	فصل ۱۵۴	در امراض الخصى من بردان شتاء فصل
۱۵۵	فصل ۱۵۵	در غلظت	۱۵۵	فصل ۱۵۵	در ورم غلظت	۱۵۵	فصل ۱۵۵	در ورم غلظت
۱۵۶	فصل ۱۵۶	در ورم غلظت	۱۵۶	فصل ۱۵۶	در ورم غلظت	۱۵۶	فصل ۱۵۶	در ورم غلظت
۱۵۷	فصل ۱۵۷	در ورم غلظت	۱۵۷	فصل ۱۵۷	در ورم غلظت	۱۵۷	فصل ۱۵۷	در ورم غلظت
۲۴								
۱۵۸	فصل ۱۵۸	در غلظت	۱۵۸	فصل ۱۵۸	در غلظت	۱۵۸	فصل ۱۵۸	در غلظت
۱۵۹	فصل ۱۵۹	در غلظت	۱۵۹	فصل ۱۵۹	در غلظت	۱۵۹	فصل ۱۵۹	در غلظت
۱۶۰	فصل ۱۶۰	در غلظت	۱۶۰	فصل ۱۶۰	در غلظت	۱۶۰	فصل ۱۶۰	در غلظت
۲۵								
۱۶۱	فصل ۱۶۱	در غلظت	۱۶۱	فصل ۱۶۱	در غلظت	۱۶۱	فصل ۱۶۱	در غلظت
۱۶۲	فصل ۱۶۲	در غلظت	۱۶۲	فصل ۱۶۲	در غلظت	۱۶۲	فصل ۱۶۲	در غلظت
۱۶۳	فصل ۱۶۳	در غلظت	۱۶۳	فصل ۱۶۳	در غلظت	۱۶۳	فصل ۱۶۳	در غلظت
۲۶								
۱۶۴	فصل ۱۶۴	در غلظت	۱۶۴	فصل ۱۶۴	در غلظت	۱۶۴	فصل ۱۶۴	در غلظت
۱۶۵	فصل ۱۶۵	در غلظت	۱۶۵	فصل ۱۶۵	در غلظت	۱۶۵	فصل ۱۶۵	در غلظت
۲۷								
۱۶۶	فصل ۱۶۶	در غلظت	۱۶۶	فصل ۱۶۶	در غلظت	۱۶۶	فصل ۱۶۶	در غلظت
۱۶۷	فصل ۱۶۷	در غلظت	۱۶۷	فصل ۱۶۷	در غلظت	۱۶۷	فصل ۱۶۷	در غلظت
۱۶۸	فصل ۱۶۸	در غلظت	۱۶۸	فصل ۱۶۸	در غلظت	۱۶۸	فصل ۱۶۸	در غلظت
۲۸								
۱۶۹	فصل ۱۶۹	در غلظت	۱۶۹	فصل ۱۶۹	در غلظت	۱۶۹	فصل ۱۶۹	در غلظت
۱۷۰	فصل ۱۷۰	در غلظت	۱۷۰	فصل ۱۷۰	در غلظت	۱۷۰	فصل ۱۷۰	در غلظت
۲۹								
۱۷۱	فصل ۱۷۱	در غلظت	۱۷۱	فصل ۱۷۱	در غلظت	۱۷۱	فصل ۱۷۱	در غلظت
۱۷۲	فصل ۱۷۲	در غلظت	۱۷۲	فصل ۱۷۲	در غلظت	۱۷۲	فصل ۱۷۲	در غلظت
۱۷۳	فصل ۱۷۳	در غلظت	۱۷۳	فصل ۱۷۳	در غلظت	۱۷۳	فصل ۱۷۳	در غلظت
۳۰								
۱۷۴	فصل ۱۷۴	در غلظت	۱۷۴	فصل ۱۷۴	در غلظت	۱۷۴	فصل ۱۷۴	در غلظت
۱۷۵	فصل ۱۷۵	در غلظت	۱۷۵	فصل ۱۷۵	در غلظت	۱۷۵	فصل ۱۷۵	در غلظت
۱۷۶	فصل ۱۷۶	در غلظت	۱۷۶	فصل ۱۷۶	در غلظت	۱۷۶	فصل ۱۷۶	در غلظت
۳۱								
۱۷۷	فصل ۱۷۷	در غلظت	۱۷۷	فصل ۱۷۷	در غلظت	۱۷۷	فصل ۱۷۷	در غلظت
۱۷۸	فصل ۱۷۸	در غلظت	۱۷۸	فصل ۱۷۸	در غلظت	۱۷۸	فصل ۱۷۸	در غلظت
۱۷۹	فصل ۱۷۹	در غلظت	۱۷۹	فصل ۱۷۹	در غلظت	۱۷۹	فصل ۱۷۹	در غلظت
۳۲								
۱۸۰	فصل ۱۸۰	در غلظت	۱۸۰	فصل ۱۸۰	در غلظت	۱۸۰	فصل ۱۸۰	در غلظت
۱۸۱	فصل ۱۸۱	در غلظت	۱۸۱	فصل ۱۸۱	در غلظت	۱۸۱	فصل ۱۸۱	در غلظت
۱۸۲	فصل ۱۸۲	در غلظت	۱۸۲	فصل ۱۸۲	در غلظت	۱۸۲	فصل ۱۸۲	در غلظت
۳۳								
۱۸۳	فصل ۱۸۳	در غلظت	۱۸۳	فصل ۱۸۳	در غلظت	۱۸۳	فصل ۱۸۳	در غلظت
۱۸۴	فصل ۱۸۴	در غلظت	۱۸۴	فصل ۱۸۴	در غلظت	۱۸۴	فصل ۱۸۴	در غلظت
۱۸۵	فصل ۱۸۵	در غلظت	۱۸۵	فصل ۱۸۵	در غلظت	۱۸۵	فصل ۱۸۵	در غلظت
۳۴								
۱۸۶	فصل ۱۸۶	در غلظت	۱۸۶	فصل ۱۸۶	در غلظت	۱۸۶	فصل ۱۸۶	در غلظت
۱۸۷	فصل ۱۸۷	در غلظت	۱۸۷	فصل ۱۸۷	در غلظت	۱۸۷	فصل ۱۸۷	در غلظت
۱۸۸	فصل ۱۸۸	در غلظت	۱۸۸	فصل ۱۸۸	در غلظت	۱۸۸	فصل ۱۸۸	در غلظت
۳۵								
۱۸۹	فصل ۱۸۹	در غلظت	۱۸۹	فصل ۱۸۹	در غلظت	۱۸۹	فصل ۱۸۹	در غلظت
۱۹۰	فصل ۱۹۰	در غلظت	۱۹۰	فصل ۱۹۰	در غلظت	۱۹۰	فصل ۱۹۰	در غلظت
۱۹۱	فصل ۱۹۱	در غلظت	۱۹۱	فصل ۱۹۱	در غلظت	۱۹۱	فصل ۱۹۱	در غلظت
۳۶								
۱۹۲	فصل ۱۹۲	در غلظت	۱۹۲	فصل ۱۹۲	در غلظت	۱۹۲	فصل ۱۹۲	در غلظت
۱۹۳	فصل ۱۹۳	در غلظت	۱۹۳	فصل ۱۹۳	در غلظت	۱۹۳	فصل ۱۹۳	در غلظت
۱۹۴	فصل ۱۹۴	در غلظت	۱۹۴	فصل ۱۹۴	در غلظت	۱۹۴	فصل ۱۹۴	در غلظت
۳۷								
۱۹۵	فصل ۱۹۵	در غلظت	۱۹۵	فصل ۱۹۵	در غلظت	۱۹۵	فصل ۱۹۵	در غلظت
۱۹۶	فصل ۱۹۶	در غلظت	۱۹۶	فصل ۱۹۶	در غلظت	۱۹۶	فصل ۱۹۶	در غلظت
۱۹۷	فصل ۱۹۷	در غلظت	۱۹۷	فصل ۱۹۷	در غلظت	۱۹۷	فصل ۱۹۷	در غلظت
۳۸								
۱۹۸	فصل ۱۹۸	در غلظت	۱۹۸	فصل ۱۹۸	در غلظت	۱۹۸	فصل ۱۹۸	در غلظت
۱۹۹	فصل ۱۹۹	در غلظت	۱۹۹	فصل ۱۹۹	در غلظت	۱۹۹	فصل ۱۹۹	در غلظت
۲۰۰	فصل ۲۰۰	در غلظت	۲۰۰	فصل ۲۰۰	در غلظت	۲۰۰	فصل ۲۰۰	در غلظت



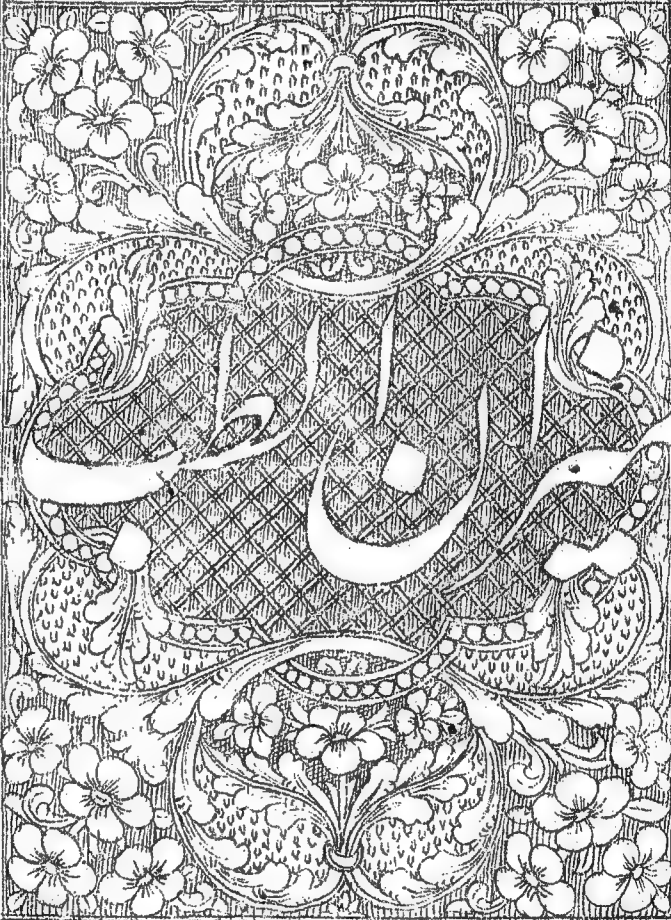








بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَارَكْنَا فِيهِ الْكَافَّةَ



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين  
 العبد الجاني محمد زباني المسمي به محمد اكبر ميگويد كه چون طفل فقير و ديگر اخوه در صدد  
 بخودن علم طبند و مختصر كيه صبيانرا تعلم آن شان بود و ببارتري و خوشتر شش بر  
 فوائد بسيارست تايف نمودم و بهمينر ان اطب موسوم ساختم حكيم حلق ساهم  
 مستعملان مبارك ميگرداناد و بمنبره و كرمه و آن مختصر ششست بر سر ساق  
 مقاله اول در علامات كيفيات چهار گانه يعني حرارت برودت رطوبت و جوب  
 بدانكه حرارت را ببارسي گرمي گويند و نشان گرمي غلبه تشنگي است بنور شش زردى  
 يا سرخى عضوه از ششدي راحت يافتن اما اگر سبب گرمي يادتي خون بود در آنى سردى  
 جيازه و فقاير و ديكى و كندى حواس سيريني دهن سرخى رنگ دهن سرخى زبان و  
 برادن بلكه و شير او برادن خون از بدن ندان و از بينى و كسل و كاهلى و در و عضله  
 دليل آنست اگر سبب گرمي زيادتي صفر بود زردى رنگ دهن تران زردى چشم و  
 دهن خشكى و ورشترى زبان و بينى و تشنگي سفرط و ضعف اشتهاى طعام غلبه



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين  
 العبد الجاني محمد زباني المسمي به محمد اكبر ميگويد كه چون طفل فقير و ديگر اخوه در صدد  
 بخودن علم طبند و مختصر كيه صبيانرا تعلم آن شان بود و ببارتري و خوشتر شش بر  
 فوائد بسيارست تايف نمودم و بهمينر ان اطب موسوم ساختم حكيم حلق ساهم  
 مستعملان مبارك ميگرداناد و بمنبره و كرمه و آن مختصر ششست بر سر ساق  
 مقاله اول در علامات كيفيات چهار گانه يعني حرارت برودت رطوبت و جوب  
 بدانكه حرارت را ببارسي گرمي گويند و نشان گرمي غلبه تشنگي است بنور شش زردى  
 يا سرخى عضوه از ششدي راحت يافتن اما اگر سبب گرمي يادتي خون بود در آنى سردى  
 جيازه و فقاير و ديكى و كندى حواس سيريني دهن سرخى رنگ دهن سرخى زبان و  
 برادن بلكه و شير او برادن خون از بدن ندان و از بينى و كسل و كاهلى و در و عضله  
 دليل آنست اگر سبب گرمي زيادتي صفر بود زردى رنگ دهن تران زردى چشم و  
 دهن خشكى و ورشترى زبان و بينى و تشنگي سفرط و ضعف اشتهاى طعام غلبه

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين  
 العبد الجاني محمد زباني المسمي به محمد اكبر ميگويد كه چون طفل فقير و ديگر اخوه در صدد  
 بخودن علم طبند و مختصر كيه صبيانرا تعلم آن شان بود و ببارتري و خوشتر شش بر  
 فوائد بسيارست تايف نمودم و بهمينر ان اطب موسوم ساختم حكيم حلق ساهم  
 مستعملان مبارك ميگرداناد و بمنبره و كرمه و آن مختصر ششست بر سر ساق  
 مقاله اول در علامات كيفيات چهار گانه يعني حرارت برودت رطوبت و جوب  
 بدانكه حرارت را ببارسي گرمي گويند و نشان گرمي غلبه تشنگي است بنور شش زردى  
 يا سرخى عضوه از ششدي راحت يافتن اما اگر سبب گرمي يادتي خون بود در آنى سردى  
 جيازه و فقاير و ديكى و كندى حواس سيريني دهن سرخى رنگ دهن سرخى زبان و  
 برادن بلكه و شير او برادن خون از بدن ندان و از بينى و كسل و كاهلى و در و عضله  
 دليل آنست اگر سبب گرمي زيادتي صفر بود زردى رنگ دهن تران زردى چشم و  
 دهن خشكى و ورشترى زبان و بينى و تشنگي سفرط و ضعف اشتهاى طعام غلبه

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين  
 العبد الجاني محمد زباني المسمي به محمد اكبر ميگويد كه چون طفل فقير و ديگر اخوه در صدد  
 بخودن علم طبند و مختصر كيه صبيانرا تعلم آن شان بود و ببارتري و خوشتر شش بر  
 فوائد بسيارست تايف نمودم و بهمينر ان اطب موسوم ساختم حكيم حلق ساهم  
 مستعملان مبارك ميگرداناد و بمنبره و كرمه و آن مختصر ششست بر سر ساق  
 مقاله اول در علامات كيفيات چهار گانه يعني حرارت برودت رطوبت و جوب  
 بدانكه حرارت را ببارسي گرمي گويند و نشان گرمي غلبه تشنگي است بنور شش زردى  
 يا سرخى عضوه از ششدي راحت يافتن اما اگر سبب گرمي يادتي خون بود در آنى سردى  
 جيازه و فقاير و ديكى و كندى حواس سيريني دهن سرخى رنگ دهن سرخى زبان و  
 برادن بلكه و شير او برادن خون از بدن ندان و از بينى و كسل و كاهلى و در و عضله  
 دليل آنست اگر سبب گرمي زيادتي صفر بود زردى رنگ دهن تران زردى چشم و  
 دهن خشكى و ورشترى زبان و بينى و تشنگي سفرط و ضعف اشتهاى طعام غلبه





سلام بر من و بر کوه و کار و کارکنان  
 بیان تو و یمن و اندرون تو و دریا  
 بیا و بنشین و بگو کار و کارکنان  
 ای کاتب اولی و ثانوی و کاتبان







[illegible]







۱۰۰ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 از پستانک گرم در دهن و خنجر و اسلحه  
 ۱۰۱ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 ۱۰۲ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 ۱۰۳ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 ۱۰۴ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 ۱۰۵ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 ۱۰۶ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 ۱۰۷ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 ۱۰۸ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 ۱۰۹ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 ۱۱۰ خنجر  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن  
 و خنجر و اسلحه می‌دهند در دهن

در اول دوم و در آخر  
دوم و در اول و دوم  
یعنی خوبت بر آورد و دو  
خوبی با شوق با شوق در منزل  
در اول و آخر



[illegible][illegible]



در این میان محافظت طبع باید کرد تا با اعتدال باشد صفت لائق و دم الاخرین از زردت  
 شب یمانی قلع طایقاً قیاساً جلالت صبر کند هر یک یک در صفت عربی و در دم هر  
 بگویند بجز بر بزرگ پدید بیضه رخ بر سرند و با چشم خرم گوسن یا یا خانه عنکبوت که پاک  
 کرده باشند یا لایق در اجتهاد و گدازند در میان پوست با میل در کرده بالایی پوست  
 نیز بگذرانند اگر در پس بنده بعضاً به پانها در دست دم را بسته دارند تا خون در آنجا  
 مانده باشد فصل سوم در حجامت رسال علق بدانند که حجامت و علق کوکان یکا قصد  
 و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از  
 دو سال نیز حجامت نیست که در چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت بکنند و بهتر  
 ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین ایام است سوم از روز فنی یکا پس در هر یک  
 و پس از تمام حجامت کنند اگر کسی که خون و غلیظ باشد که چون از تمام یکا ساعت سیاید  
 که وضع حجامت نماید هرگاه در غصه و کدورت که بکشد باشد که غصه کرده باشد تنفس  
 نباید کرد و حجامت پس سر را پاک کند و بر زخم کردن خلیفه محل باشد یا نسیان آن نیست  
 که فروتر از زخم کند و میان شانها خلیفه با سلیق است لیکن بعد از زخم در وقت حجامت  
 اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صاف است حجامت بلا شرط بهر جهت بکار آید  
 مگر در نرسانند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شستن نباشد فصل  
 منضجات بدانکه فصیح خنجر را گویند و خنجر خلط است که هر خلط باید که بقوام مقل آید  
 تا اثر تنقیه وی بدو آبسانی بر آید پس خلطی که غلیظ است چون بغم غلیظ و سودا  
 است که قوام او از آن خلط فروتر آید و خلطی که قوی است چون صفرا و بلغم  
 فصیح وی است که میل بغلظت نماید نسبت برقی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

در این میان محافظت طبع باید کرد تا با اعتدال باشد صفت لائق و دم الاخرین از زردت  
 شب یمانی قلع طایقاً قیاساً جلالت صبر کند هر یک یک در صفت عربی و در دم هر  
 بگویند بجز بر بزرگ پدید بیضه رخ بر سرند و با چشم خرم گوسن یا یا خانه عنکبوت که پاک  
 کرده باشند یا لایق در اجتهاد و گدازند در میان پوست با میل در کرده بالایی پوست  
 نیز بگذرانند اگر در پس بنده بعضاً به پانها در دست دم را بسته دارند تا خون در آنجا  
 مانده باشد فصل سوم در حجامت رسال علق بدانند که حجامت و علق کوکان یکا قصد  
 و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از  
 دو سال نیز حجامت نیست که در چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت بکنند و بهتر  
 ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین ایام است سوم از روز فنی یکا پس در هر یک  
 و پس از تمام حجامت کنند اگر کسی که خون و غلیظ باشد که چون از تمام یکا ساعت سیاید  
 که وضع حجامت نماید هرگاه در غصه و کدورت که بکشد باشد که غصه کرده باشد تنفس  
 نباید کرد و حجامت پس سر را پاک کند و بر زخم کردن خلیفه محل باشد یا نسیان آن نیست  
 که فروتر از زخم کند و میان شانها خلیفه با سلیق است لیکن بعد از زخم در وقت حجامت  
 اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صاف است حجامت بلا شرط بهر جهت بکار آید  
 مگر در نرسانند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شستن نباشد فصل  
 منضجات بدانکه فصیح خنجر را گویند و خنجر خلط است که هر خلط باید که بقوام مقل آید  
 تا اثر تنقیه وی بدو آبسانی بر آید پس خلطی که غلیظ است چون بغم غلیظ و سودا  
 است که قوام او از آن خلط فروتر آید و خلطی که قوی است چون صفرا و بلغم  
 فصیح وی است که میل بغلظت نماید نسبت برقی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

در این میان محافظت طبع باید کرد تا با اعتدال باشد صفت لائق و دم الاخرین از زردت  
 شب یمانی قلع طایقاً قیاساً جلالت صبر کند هر یک یک در صفت عربی و در دم هر  
 بگویند بجز بر بزرگ پدید بیضه رخ بر سرند و با چشم خرم گوسن یا یا خانه عنکبوت که پاک  
 کرده باشند یا لایق در اجتهاد و گدازند در میان پوست با میل در کرده بالایی پوست  
 نیز بگذرانند اگر در پس بنده بعضاً به پانها در دست دم را بسته دارند تا خون در آنجا  
 مانده باشد فصل سوم در حجامت رسال علق بدانند که حجامت و علق کوکان یکا قصد  
 و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از  
 دو سال نیز حجامت نیست که در چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت بکنند و بهتر  
 ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین ایام است سوم از روز فنی یکا پس در هر یک  
 و پس از تمام حجامت کنند اگر کسی که خون و غلیظ باشد که چون از تمام یکا ساعت سیاید  
 که وضع حجامت نماید هرگاه در غصه و کدورت که بکشد باشد که غصه کرده باشد تنفس  
 نباید کرد و حجامت پس سر را پاک کند و بر زخم کردن خلیفه محل باشد یا نسیان آن نیست  
 که فروتر از زخم کند و میان شانها خلیفه با سلیق است لیکن بعد از زخم در وقت حجامت  
 اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صاف است حجامت بلا شرط بهر جهت بکار آید  
 مگر در نرسانند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شستن نباشد فصل  
 منضجات بدانکه فصیح خنجر را گویند و خنجر خلط است که هر خلط باید که بقوام مقل آید  
 تا اثر تنقیه وی بدو آبسانی بر آید پس خلطی که غلیظ است چون بغم غلیظ و سودا  
 است که قوام او از آن خلط فروتر آید و خلطی که قوی است چون صفرا و بلغم  
 فصیح وی است که میل بغلظت نماید نسبت برقی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله































که با در اینج رفیق است منق میگرد و پس مرض رطوبی نبود و در آن زمانند از است  
 که در استقار و فلاح و وجع المفاصل ملاک امر او را بول دانسته اند و ایضا قبل از دفع  
 تشرب است منق فرموده اند و در نیمادرات بار و حار و معتدل مدیریت طبیعت  
 خون مفصل مرقوم میگردد و حسب حاجت صرف نمایند در آن بار و نیست هم که  
 تخم خیارین بکنجین با انصاف تخم خرفه خشک کالنج مالک و امثال آن مدرات  
 نیست تخم کرفس با دیان انیسون بر نجاسف و فاشی خشک کبابه ناخته  
 سداب تخم کدو و امثال آن مدرات معتدل بر سیا و شان تخم خربزه و انجا  
 که بار و حار به هم گنجه چنانچه کاسنی با دیان یکجا بدهند و معتدل که او را بول  
 کند انیسون با دیان هر یک در دو نمیکوفه در یک سیال آب بچوشانند چون بقدر خورد  
 بماند صاف نمایند تخم خیارین تخم خربزه هر یک در دو نمیکوفه در پنج نذکر شیر و اینها  
 بستانند و بقدر سفید شیرین سازند و بنوشند و بار و بار و بول بسته بکشاید  
 و اگر انیسون با دیان کوفته و بخیه سفوف سازند و عقب آن بشیر و سه تخم فی  
 خیارین خربزه بد کنند همان عمل کند و آلی که حیض را بکشاید و نشوید هر یک  
 دو مثقال خنبد به ستر اسهل هر یک در دو نمیکوفه بخیه بدید چندان غسل کند  
 بشیر و سه صبح از یک مثقال دو مثقال غلوه که کرده و فریزند و عقب آن  
 چهل گرم عرق با دیان بنوشند حیض بسته بکشاید و اگر گرمی آمده باشد و اغتش  
 بشیر و سه سبب احتباس رتبه قلیت خون نبود الا مضرت طبع که حیض را بندد میمرد  
 که از جاع خود بفریزد باشد و در میان بند شود و یا دود عا حود و افسرد و محبتش باشد  
 بیرون آرد استنشین در نمیکوفه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس  
 تخم سینگ گرم و خشک است در آخر دوم ۱۲ خون

این نسخه را در وقت غلظت عرق با دیان بنوشند  
 و در وقت استقار و فلاح و وجع المفاصل ملاک امر او را بول دانسته اند  
 و ایضا قبل از دفع تشرب است منق فرموده اند و در نیمادرات بار و حار و معتدل مدیریت طبیعت  
 خون مفصل مرقوم میگردد و حسب حاجت صرف نمایند در آن بار و نیست هم که تخم خیارین  
 بکنجین با انصاف تخم خرفه خشک کالنج مالک و امثال آن مدرات نیست تخم کرفس با دیان  
 انیسون بر نجاسف و فاشی خشک کبابه ناخته سداب تخم کدو و امثال آن مدرات معتدل  
 بر سیا و شان تخم خربزه و انجا که بار و حار به هم گنجه چنانچه کاسنی با دیان یکجا بدهند  
 و معتدل که او را بول کند انیسون با دیان هر یک در دو نمیکوفه در یک سیال آب بچوشانند  
 چون بقدر خورد بماند صاف نمایند تخم خیارین تخم خربزه هر یک در دو نمیکوفه در پنج نذکر شیر  
 و اینها بستانند و بقدر سفید شیرین سازند و بنوشند و بار و بار و بول بسته بکشاید  
 و اگر انیسون با دیان کوفته و بخیه سفوف سازند و عقب آن بشیر و سه تخم فی خیارین  
 خربزه بد کنند همان عمل کند و آلی که حیض را بکشاید و نشوید هر یک دو مثقال خنبد  
 به ستر اسهل هر یک در دو نمیکوفه بخیه بدید چندان غسل کند بشیر و سه صبح از یک  
 مثقال دو مثقال غلوه که کرده و فریزند و عقب آن چهل گرم عرق با دیان بنوشند  
 حیض بسته بکشاید و اگر گرمی آمده باشد و اغتش بشیر و سه سبب احتباس رتبه قلیت خون  
 نبود الا مضرت طبع که حیض را بندد میمرد که از جاع خود بفریزد باشد و در میان  
 بند شود و یا دود عا حود و افسرد و محبتش باشد بیرون آرد استنشین در نمیکوفه  
 ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس تخم سینگ گرم و خشک است در آخر دوم ۱۲ خون

در وقت غلظت عرق با دیان بنوشند  
 و در وقت استقار و فلاح و وجع المفاصل ملاک امر او را بول دانسته اند  
 و ایضا قبل از دفع تشرب است منق فرموده اند و در نیمادرات بار و حار و معتدل مدیریت طبیعت  
 خون مفصل مرقوم میگردد و حسب حاجت صرف نمایند در آن بار و نیست هم که تخم خیارین  
 بکنجین با انصاف تخم خرفه خشک کالنج مالک و امثال آن مدرات نیست تخم کرفس با دیان  
 انیسون بر نجاسف و فاشی خشک کبابه ناخته سداب تخم کدو و امثال آن مدرات معتدل  
 بر سیا و شان تخم خربزه و انجا که بار و حار به هم گنجه چنانچه کاسنی با دیان یکجا بدهند  
 و معتدل که او را بول کند انیسون با دیان هر یک در دو نمیکوفه در یک سیال آب بچوشانند  
 چون بقدر خورد بماند صاف نمایند تخم خیارین تخم خربزه هر یک در دو نمیکوفه در پنج نذکر شیر  
 و اینها بستانند و بقدر سفید شیرین سازند و بنوشند و بار و بار و بول بسته بکشاید  
 و اگر انیسون با دیان کوفته و بخیه سفوف سازند و عقب آن بشیر و سه تخم فی خیارین  
 خربزه بد کنند همان عمل کند و آلی که حیض را بکشاید و نشوید هر یک دو مثقال خنبد  
 به ستر اسهل هر یک در دو نمیکوفه بخیه بدید چندان غسل کند بشیر و سه صبح از یک  
 مثقال دو مثقال غلوه که کرده و فریزند و عقب آن چهل گرم عرق با دیان بنوشند  
 حیض بسته بکشاید و اگر گرمی آمده باشد و اغتش بشیر و سه سبب احتباس رتبه قلیت خون  
 نبود الا مضرت طبع که حیض را بندد میمرد که از جاع خود بفریزد باشد و در میان  
 بند شود و یا دود عا حود و افسرد و محبتش باشد بیرون آرد استنشین در نمیکوفه  
 ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس تخم سینگ گرم و خشک است در آخر دوم ۱۲ خون





[illegible]





[illegible][illegible]





فصل کاویں شش از کس  
 به نعل نایت گامی نشاند  
 در اندازان و نعل و نعل  
 و کجا باشد که در انداز  
 به نعل نایت گامی نشاند  
 در اندازان و نعل و نعل  
 و کجا باشد که در انداز  
 به نعل نایت گامی نشاند  
 در اندازان و نعل و نعل  
 و کجا باشد که در انداز

در اندازان و نعل و نعل  
 و کجا باشد که در انداز  
 به نعل نایت گامی نشاند  
 در اندازان و نعل و نعل  
 و کجا باشد که در انداز

دیگر تا به بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سر سام صفا وی بلغی نهانید و حق نیست که ورم  
 لازم این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نرسد واقع شود فصل  
 در کجا بوس و این مرض است که آدمی در خواب بخیل کند که چیزی گران آن  
 افتاده یا کسی از آن بخت سبک یا بخت سنگین شود و آواز بر در محفل اگر چون غالب  
 باشد فصد و قبال حجامت سابقین و تظیل نماند و اگر بلغم یا سودا باشد متقیه آن  
 باید کرد و تدبیر این علت تغافل نکنند که بصیر می انجامد فصل در شرح و این  
 مرض نیست که آدمی بیوش بیفتد و درین دست پاکی و تشنج گردد و اضطراب کند  
 و اگرانی نیز و سبزی رگمانیز زبان لازم و لیست نبوت حوادث میگرد و آنچه روز و  
 آید ملک است که سبزی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک و در هفت هشت بار  
 و نش شود باز نال گردد و چنانچه دیگر و نکند علاج در وقت صبح بخیه در غشیه کشند  
 بکار بند و کرده در دهن او نمند تا زبان بخاید و اطراف بندند تا اضطراب نکند و  
 افاقه متقیه آید نماند حسب الخط و از میوهای نر و گوشت نر و شیر و امتثال آن  
 پیوسته نر و جو و صلیب گلو آویز و جوهر بکار بند فصل در شرح و این مرض است  
 ام بصیدان خوانند و هیچ بصیدان نماند و تدبیر می نیست سباده باید کرد و او را در  
 یاد بر بر بی تحقیق سبب نباید نمود و باید بر این بر سبب باید فرمود و از اجراع منع باید نمود  
 جماع مفسد شیر است فساد شیر محبت افات در طفل هر گاه طبع طفل قبض یا شیش  
 قبض نشود اسهال نفع است و این حالت فصل در بیان و این مرض نیست  
 آدمی را از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد و بعضی دروشی متصف سازد که منافعی نزد  
 باشد در بعضی امور و این قبیل است حسن در عونت عشق و ساق عملی در حلقه

فصل در شرح و این مرض است که آدمی در خواب بخیل کند که چیزی گران آن  
 افتاده یا کسی از آن بخت سبک یا بخت سنگین شود و آواز بر در محفل اگر چون غالب  
 باشد فصد و قبال حجامت سابقین و تظیل نماند و اگر بلغم یا سودا باشد متقیه آن  
 باید کرد و تدبیر این علت تغافل نکنند که بصیر می انجامد فصل در شرح و این  
 مرض نیست که آدمی بیوش بیفتد و درین دست پاکی و تشنج گردد و اضطراب کند  
 و اگرانی نیز و سبزی رگمانیز زبان لازم و لیست نبوت حوادث میگرد و آنچه روز و  
 آید ملک است که سبزی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک و در هفت هشت بار  
 و نش شود باز نال گردد و چنانچه دیگر و نکند علاج در وقت صبح بخیه در غشیه کشند  
 بکار بند و کرده در دهن او نمند تا زبان بخاید و اطراف بندند تا اضطراب نکند و  
 افاقه متقیه آید نماند حسب الخط و از میوهای نر و گوشت نر و شیر و امتثال آن  
 پیوسته نر و جو و صلیب گلو آویز و جوهر بکار بند فصل در شرح و این مرض است  
 ام بصیدان خوانند و هیچ بصیدان نماند و تدبیر می نیست سباده باید کرد و او را در  
 یاد بر بر بی تحقیق سبب نباید نمود و باید بر این بر سبب باید فرمود و از اجراع منع باید نمود  
 جماع مفسد شیر است فساد شیر محبت افات در طفل هر گاه طبع طفل قبض یا شیش  
 قبض نشود اسهال نفع است و این حالت فصل در بیان و این مرض نیست  
 آدمی را از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد و بعضی دروشی متصف سازد که منافعی نزد  
 باشد در بعضی امور و این قبیل است حسن در عونت عشق و ساق عملی در حلقه

فصل در شرح و این مرض است که آدمی در خواب بخیل کند که چیزی گران آن  
 افتاده یا کسی از آن بخت سبک یا بخت سنگین شود و آواز بر در محفل اگر چون غالب  
 باشد فصد و قبال حجامت سابقین و تظیل نماند و اگر بلغم یا سودا باشد متقیه آن  
 باید کرد و تدبیر این علت تغافل نکنند که بصیر می انجامد فصل در شرح و این  
 مرض نیست که آدمی بیوش بیفتد و درین دست پاکی و تشنج گردد و اضطراب کند  
 و اگرانی نیز و سبزی رگمانیز زبان لازم و لیست نبوت حوادث میگرد و آنچه روز و  
 آید ملک است که سبزی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک و در هفت هشت بار  
 و نش شود باز نال گردد و چنانچه دیگر و نکند علاج در وقت صبح بخیه در غشیه کشند  
 بکار بند و کرده در دهن او نمند تا زبان بخاید و اطراف بندند تا اضطراب نکند و  
 افاقه متقیه آید نماند حسب الخط و از میوهای نر و گوشت نر و شیر و امتثال آن  
 پیوسته نر و جو و صلیب گلو آویز و جوهر بکار بند فصل در شرح و این مرض است  
 ام بصیدان خوانند و هیچ بصیدان نماند و تدبیر می نیست سباده باید کرد و او را در  
 یاد بر بر بی تحقیق سبب نباید نمود و باید بر این بر سبب باید فرمود و از اجراع منع باید نمود  
 جماع مفسد شیر است فساد شیر محبت افات در طفل هر گاه طبع طفل قبض یا شیش  
 قبض نشود اسهال نفع است و این حالت فصل در بیان و این مرض نیست  
 آدمی را از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد و بعضی دروشی متصف سازد که منافعی نزد  
 باشد در بعضی امور و این قبیل است حسن در عونت عشق و ساق عملی در حلقه





۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
الذين هم  
البركة والرحمة  
والهدى والنعيم  
والعزة والكرام  
والجود والسخاء  
والعفو والصفح  
والغنى والفاخر  
والعز والبرهان  
والجود والسخاء  
والعفو والصفح  
والغنى والفاخر  
والعز والبرهان

[illegible]







[illegible]

این در نزد کسان می دانند  
 چشم و پلید و پوست که علی بن حشمت  
 چشم کی نبیند از چشم و چشم  
 چشم و پلید و پوست که علی بن حشمت  
 چشم کی نبیند از چشم و چشم  
 چشم و پلید و پوست که علی بن حشمت  
 چشم کی نبیند از چشم و چشم

خفیف باشد و دوسه درجه از دو مالیدن بی ترقیه جزوست و بهر سرین اطلاید  
 رد گردم خفیف کی است با شیره دختران حل کرده در چشم و بالا او طلا کنند و اینها که  
 در چشم دید و دایم آن کی نیز ضم نهانند و در چشم تمام در همه اقسام دفع تمام دارد  
 پس از چند روز استعمال دیگر و احتیاج اگر گوشت هر آنچه بخاگیند لازم دانند  
 آن دو حصه بگیند و از نبات مصری را تا نیمه آن صنی یک یک حصه چون رسا نند  
 در چشم اندازند بطریق مذکور و از زردت بگیند بر با شیره حرار که بدل مایه این کنند و شاید  
 فایده رود و طبع که در چشم طفل افتد سعی است بود و هیچ وجه نیست پس هر روز  
 چنانچه بر بجا گوش اثر کلی دارد و در زردت کور شود و مندر **فصل** در طرفه و آن نقطه  
 خوش است بر طرفه افتد علاج قطره خون بال کبوتر یا بطن نه با با گل رسی آنچنان بچکانند و کنند  
 بشوند و دود آن برسانند اما اگر سببی بود و نخست گن شد می جرم نهاده شل میند  
**فصل** در طرفه یعنی ناحیه علاج از یک قطره که یک لایه شود مشهور است میل بسیار نقطه  
 بهما را در چشم روی چوبه یا بر سبزه اندازند و اگر ماده موجب تیرید و فیهال کشانند و  
 نتیجه نمایند و از مود بلغم بر سبزه و اگر طرفه غلیظه باشد بستکاری می رود و از زردت بهر سرین  
 و شکا بر شیار و کار است تا آفتی دیگر لاحق نشود **فصل** در بیاض آن سپید است که  
 بر سیاهی چشم افتد از حد و چشم غریب قرینه علاج کف در باب بسیار در چشم  
 رسانند و چند کرت زایل شود و اگر ماده نوری بود و ترقیه و باغ باید کرد و پسیدن بیاض  
 بر میان نشاند از تمام دارد **فصل** در شل و این مرض نیست که رگهای چشم سرخ  
 و متلی میشوند تدریج و چشم بخار و پس اشک اگر سیدان کتب یک تر

و سپیده چشم و دایم آن کی نیز ضم نهانند و در چشم تمام در همه اقسام دفع تمام دارد  
 پس از چند روز استعمال دیگر و احتیاج اگر گوشت هر آنچه بخاگیند لازم دانند  
 آن دو حصه بگیند و از نبات مصری را تا نیمه آن صنی یک یک حصه چون رسا نند  
 در چشم اندازند بطریق مذکور و از زردت بگیند بر با شیره حرار که بدل مایه این کنند و شاید  
 فایده رود و طبع که در چشم طفل افتد سعی است بود و هیچ وجه نیست پس هر روز  
 چنانچه بر بجا گوش اثر کلی دارد و در زردت کور شود و مندر **فصل** در طرفه و آن نقطه  
 خوش است بر طرفه افتد علاج قطره خون بال کبوتر یا بطن نه با با گل رسی آنچنان بچکانند و کنند  
 بشوند و دود آن برسانند اما اگر سببی بود و نخست گن شد می جرم نهاده شل میند  
**فصل** در طرفه یعنی ناحیه علاج از یک قطره که یک لایه شود مشهور است میل بسیار نقطه  
 بهما را در چشم روی چوبه یا بر سبزه اندازند و اگر ماده موجب تیرید و فیهال کشانند و  
 نتیجه نمایند و از مود بلغم بر سبزه و اگر طرفه غلیظه باشد بستکاری می رود و از زردت بهر سرین  
 و شکا بر شیار و کار است تا آفتی دیگر لاحق نشود **فصل** در بیاض آن سپید است که  
 بر سیاهی چشم افتد از حد و چشم غریب قرینه علاج کف در باب بسیار در چشم  
 رسانند و چند کرت زایل شود و اگر ماده نوری بود و ترقیه و باغ باید کرد و پسیدن بیاض  
 بر میان نشاند از تمام دارد **فصل** در شل و این مرض نیست که رگهای چشم سرخ  
 و متلی میشوند تدریج و چشم بخار و پس اشک اگر سیدان کتب یک تر

این در نزد کسان می دانند  
 چشم و پلید و پوست که علی بن حشمت  
 چشم کی نبیند از چشم و چشم  
 چشم و پلید و پوست که علی بن حشمت  
 چشم کی نبیند از چشم و چشم  
 چشم و پلید و پوست که علی بن حشمت  
 چشم کی نبیند از چشم و چشم

این در نزد کسان می دانند  
 چشم و پلید و پوست که علی بن حشمت  
 چشم کی نبیند از چشم و چشم  
 چشم و پلید و پوست که علی بن حشمت  
 چشم کی نبیند از چشم و چشم  
 چشم و پلید و پوست که علی بن حشمت  
 چشم کی نبیند از چشم و چشم

این کتاب در بیان بیماری های مختلف است و در هر فصل از علل و اقسام و علائم و معالجات آن سخن به میان می آید و در آخر کتاب نیز در بیان بعضی از بیماری های نادر و نایب که در کتب دیگر کمتر دیده می شود بحث شده است.

باشد سبب رطب گویند و اگر طوبت نباشد سبب یابس نماند علاج تنقیح نمایند و  
 بهترین شقیات فصدک قیال است بعد از برگ پشانی و برگ باق زرد و این که  
 سبب قیق بود شایف تیار کنند و در سبب غلیظ شایف حمر و با سلیقون و در یابس  
 قبل از استعمال بعد از حمام لازم شناسد و اگر در یابس لایق شود نه او به گرم  
 استعمال نمایند نه او به سرد و بر سترغ و جذبات ده قضاعت کنند و زرده سیف صغیر  
 بر پشت چشم گذارند که هر دو رافع دارد و اگر در ازل نشود و فقط نمایند یعنی بر دانه  
 و برید بطریق که معروفست نزد کمالان فصل در استخفاف و تحمیر یعنی بر دانه  
 و فرق در ورم و انتفاخ نیست که ماده ورم در جرد عضو سیرت بکشد و استخفاف خلل  
 عضو پیدا و پس بعضی بر سبیل مجاز ورم را بر استخفاف نیز اطلاق میکنند با سبب استخفاف  
 اگر از یخ باشد علامتش آنست که دفعه پدید آید و خشک گوشت چشم سوزشی باشد آنکه از  
 گردیدن چشمه یابس شود و ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بقید سحر افتد و در ورم چندان نکند  
 و چون از انگشت غمزه کشند از غمزه دیر بماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر مای بود اثر غمزه  
 نماید علاج تنقیح حسب الماده نمایند و بتدبیر بر دانه با روج نمایند و در برخی سده فریج و  
 لکند و اگر در ازل میشود فصل در حرکات الملتحیه یعنی خاریدن الملتحیه درین  
 بسیار باشد که ملک نیز سرخ شود و یارین گردد و علاج اطعام شود و تیر بر پیشانی و تنقیح  
 بعد از مسهل نمایند و جست بر قصب بسیارند و سیاهی او در چشم بماند و چشم روی  
 یاب گرم می شستند و فصل در گوشت ملتحمه و آن گوشتی نرم است  
 که اکثر در حق اکثر پیدا افتد علامت تنقیح فسر نمایند بذرات پس  
 و شکاری نمایند فصل در ورم ملتحمه و آن غمزه صلب است سرخ یا سیاه

این کتاب در بیان بیماری های مختلف است و در هر فصل از علل و اقسام و علائم و معالجات آن سخن به میان می آید و در آخر کتاب نیز در بیان بعضی از بیماری های نادر و نایب که در کتب دیگر کمتر دیده می شود بحث شده است.

این کتاب در بیان بیماری های مختلف است و در هر فصل از علل و اقسام و علائم و معالجات آن سخن به میان می آید و در آخر کتاب نیز در بیان بعضی از بیماری های نادر و نایب که در کتب دیگر کمتر دیده می شود بحث شده است.









فصل ۱۲ در بیان قریه که در قریه افتد نرم و دمی غمز و باد و دمی باشد  
 فصل ۱۳ در بیان قریه که در قریه چهار طبقه دارد و گاهی در جمله آنست  
 حادث میشود و گاهی در بعضی بالجملة و بعضی قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 و خویش در مطولات گفته ایم علاج فصد و سهیل عمل آرند و ابتدا روایح استنشاق  
 آب پخته کنندری و انحطاط شیان حمزین کنند فصل ۱۴ در مورد سرج هرگاه قریه  
 بشکافد و بخند از تحت او بیرون گردیدین نام خوانند عمو یا خواه آن بقدر سهیل  
 بود یا زیاده باشد و اگر نه بقدر سرج باشد مختلف نماید و اندک یا بحد واس الی درین  
 و بینی و فحاشی و مسک و زوولی و فکلی نیز خوانند علاج پیش از آنکه نرسد کشت قریه  
 سطح شود و در اجابت تنوگ کشند و محافطت نمایند از کثرت خرق و این جهان باشد  
 شاد و مغسول اقیانام قریه صدق خسته باریک اند و در چشم اندازند و اگر گیسوین اندازند  
 بهتر باشد و با آن فاده در و بقدر خانه چشم چشم بگذارند و قطعه اسربیا اسربیا  
 کرده در خرطه نماید بر نهند و اگر سر سیه باریک اند و در خرطه کرده بگذارند بهتر باشد  
 و بصدا به حکم برینند و هرگاه کنارهای قریه نشقه غلظت گرفته باشد علاج سودمند برینند  
 امر مبادرت کرده اند و در بدین فصل ۱۵ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 اگر مولودی بود علاج پذیرد اما غیر مولودی آنچه با طفل افتد از صرع یا غایبیدن دایم  
 از امر بیک پهلوی یا از صرع و آواز میباید که بجا رگی طفل را بخشارد و علامت آنست که چشم  
 سرخ و بدخالت خواهد بود و چشم را بگردانند و نیند با طفل نظر پیوسته بدان آورد و بیات چشم  
 بحال آید آنچه زنگار افتد اگر از شیخ عصاره نقل بود فطرت کند که سبب پوست یا استلا  
 نشان میسی تقدم امراض حاد است و لا حین تطیب چنانچه تشنج یا بس مقدر

در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی

در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی

فصل ۱۵ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 فصل ۱۶ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 فصل ۱۷ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 فصل ۱۸ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 فصل ۱۹ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 فصل ۲۰ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی

در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی

فصل ۲۱ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 فصل ۲۲ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 فصل ۲۳ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 فصل ۲۴ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی  
 فصل ۲۵ در بیان قریه که در قریه پدید نیاید بر همان موضع و در بعضی

علاج آنرا در کتب سابقین است  
 که در کتب قبلیه بیست و پنج  
 در کتب سابقین است  
 که در کتب قبلیه بیست و پنج

و نیز خروید و خرد و شیدن و نشان استلا تقدم صرع است و حشر آن که  
 تشنج استلا لازم است علاجش تنقیه و اگر استرخای عضلات متعاقب و بعد است  
 و علاج استخرج نماید چنانچه در امراض اس که شست اگر زوال طبقات رطوبت است  
 بود چشم تحریک باشد حرکت اختلاجی و علاجش تنقیه و مانع است یاربجات تنقیه معده نماید  
 و اگر در اسهال ماده و انداخته بود بصر فایده فصل ۲۲ در اتساع و انتشار بداند که  
 اتساع گشاده شد نیست خواه عصبیه محو گشاده شود خواه ثقبه عصبیه و انتشار بر آید  
 شدن نور است اجزای چشم و این لازم است اتساع عصبیه و اتساع ثقبه عصبیه  
 و در اکثر اتساع در ثقبه نیز باریک باشد باجماع اتساع عصبیه متعذر البتة است  
 اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدبیر که توان کرد و علاج تحقیق سبب نمایند و تدبیر که توان  
 مثلا اگر ضرر افتد یا ماده کنند و اگر خلط افند تنقیه نمایند و اگر از زیاده تنقیه  
 رطوبت بیضیه افتد و این بصیدان بیشتر افتد یا از تورم طبعه عصبیه افتد یا تنقیه  
 نمایند اگر خشکی عصبیه افتد علامت علاجش از صفت بصر فایده فصل ۲۳ در تنگی  
 یعنی تنگی شدن ثقبه عصبیه اگر حلیه است محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر  
 عارضی است ضعف بصری آنرا در نظر کنند که پیش از قوت عصبیه یا خشکی عصبیه  
 بیضیه یا کمبودی که در ثقبه گیرند آثار رطوبت بیرونی است از اسباب تقدم پوشیده نیست  
 و نشان قلت بیضیه که چاک شدن چشم است بصیرت تشنج نمودن علامت کمبود  
 صلب فقدان ثقبه است یعنی مردک نماید علاج در بیرونی عصبیه و قلت بیضیه ترتیب  
 و در کثرت رطوبت عصبیه ثقبه و در رطوبت کمبود تنقیه مع مرطوبت که کمبود صلب  
 قابل بریدن سار و باید کرد فصل ۲۴ در تنگی است یعنی خشکیها

اس که شود و مرض در کتب  
 و در کتب سابقین است  
 که در کتب قبلیه بیست و پنج  
 در کتب سابقین است  
 که در کتب قبلیه بیست و پنج

و نشان استلا تقدم صرع است و حشر آن که  
 تشنج استلا لازم است علاجش تنقیه و اگر استرخای عضلات متعاقب و بعد است  
 و علاج استخرج نماید چنانچه در امراض اس که شست اگر زوال طبقات رطوبت است  
 بود چشم تحریک باشد حرکت اختلاجی و علاجش تنقیه و مانع است یاربجات تنقیه معده نماید  
 و اگر در اسهال ماده و انداخته بود بصر فایده فصل ۲۲ در اتساع و انتشار بداند که  
 اتساع گشاده شد نیست خواه عصبیه محو گشاده شود خواه ثقبه عصبیه و انتشار بر آید  
 شدن نور است اجزای چشم و این لازم است اتساع عصبیه و اتساع ثقبه عصبیه  
 و در اکثر اتساع در ثقبه نیز باریک باشد باجماع اتساع عصبیه متعذر البتة است  
 اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدبیر که توان کرد و علاج تحقیق سبب نمایند و تدبیر که توان  
 مثلا اگر ضرر افتد یا ماده کنند و اگر خلط افند تنقیه نمایند و اگر از زیاده تنقیه  
 رطوبت بیضیه افتد و این بصیدان بیشتر افتد یا از تورم طبعه عصبیه افتد یا تنقیه  
 نمایند اگر خشکی عصبیه افتد علامت علاجش از صفت بصر فایده فصل ۲۳ در تنگی  
 یعنی تنگی شدن ثقبه عصبیه اگر حلیه است محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر  
 عارضی است ضعف بصری آنرا در نظر کنند که پیش از قوت عصبیه یا خشکی عصبیه  
 بیضیه یا کمبودی که در ثقبه گیرند آثار رطوبت بیرونی است از اسباب تقدم پوشیده نیست  
 و نشان قلت بیضیه که چاک شدن چشم است بصیرت تشنج نمودن علامت کمبود  
 صلب فقدان ثقبه است یعنی مردک نماید علاج در بیرونی عصبیه و قلت بیضیه ترتیب  
 و در کثرت رطوبت عصبیه ثقبه و در رطوبت کمبود تنقیه مع مرطوبت که کمبود صلب  
 قابل بریدن سار و باید کرد فصل ۲۴ در تنگی است یعنی خشکیها





این یک است که در چشم کشیده و اگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک  
 کند و اگر نقصان حرارت غریزی افتد و این خصوصیت پیرانست علاج نیز  
 اما جهت حفظ باقی دراز راه بطوبی باشد و کل چاه بکار برید فصل ۳۳ در ذهاب بصر  
 در خلوص مطلق یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت شستن مجامی تاریک علاج اگر  
 مکرر شده باشد یا بسیار گشته با سلیقون کشیده و او را غلیظ بکار برند و اگر  
 دقت بر بدن از طبع باعث بود برقع آسمان گون بر روی او بزنند و روشنائی آفتاب  
 نگذارند و چو غدا نهانید فصل ۳۴ در خشش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود  
 و اگر این بودیست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان طبقات با چشم را قوت  
 دهان و عن نبشته می کشند فصل ۳۵ در قور یعنی کلال و ضعف که در بصر قوت از کثرت  
 نظر کردن و یا بر روشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لاس کشند و سیاه  
 و شیر در چشم و شیدن با دام خاص که کوفته چشم نهادن و قور قور زدن از تمام دارد  
 فصل ۳۶ در سل العین یعنی لایعری چشم و ضعف از انبساط علاج در طبیب کشند  
 اگر سده باشد تنقیه و نفی غیر عمل آید فصل ۳۷ در نفی العین یعنی دیدن بجانب  
 شعاع خورشید نباید اگر گرم شدن روح افتد علاجش تربط تبیه است و اگر معیار  
 رده و جز آن افتد باز از سبب کشنده اند و در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه مزاج اصلی  
 خاصه چشم گرم و تر است گریه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گری چشم سرد است  
 و ظهور گما و حرارت لیس محرم لون مست نشان سرد و خداین نشان سرد  
 چشم بسیار چو آتش است بزرگی چشم و نشان خشکی خداین گری نری چشم سیاه  
 افرون از همه لونهاست لهذا فحول الماء و دیگر ملکها بخارجی چشم سیاه اگر افتد

فصل ۳۸ در غش یعنی کلال و ضعف که در بصر قوت از کثرت  
 نظر کردن و یا بر روشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لاس کشند و سیاه  
 و شیر در چشم و شیدن با دام خاص که کوفته چشم نهادن و قور قور زدن از تمام دارد

فصل ۳۹ در غش یعنی کلال و ضعف که در بصر قوت از کثرت  
 نظر کردن و یا بر روشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لاس کشند و سیاه  
 و شیر در چشم و شیدن با دام خاص که کوفته چشم نهادن و قور قور زدن از تمام دارد

این یک است که در چشم کشیده و اگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک  
 کند و اگر نقصان حرارت غریزی افتد و این خصوصیت پیرانست علاج نیز  
 اما جهت حفظ باقی دراز راه بطوبی باشد و کل چاه بکار برید فصل ۳۳ در ذهاب بصر  
 در خلوص مطلق یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت شستن مجامی تاریک علاج اگر  
 مکرر شده باشد یا بسیار گشته با سلیقون کشیده و او را غلیظ بکار برند و اگر  
 دقت بر بدن از طبع باعث بود برقع آسمان گون بر روی او بزنند و روشنائی آفتاب  
 نگذارند و چو غدا نهانید فصل ۳۴ در خشش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود  
 و اگر این بودیست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان طبقات با چشم را قوت  
 دهان و عن نبشته می کشند فصل ۳۵ در قور یعنی کلال و ضعف که در بصر قوت از کثرت  
 نظر کردن و یا بر روشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لاس کشند و سیاه  
 و شیر در چشم و شیدن با دام خاص که کوفته چشم نهادن و قور قور زدن از تمام دارد  
 فصل ۳۶ در سل العین یعنی لایعری چشم و ضعف از انبساط علاج در طبیب کشند  
 اگر سده باشد تنقیه و نفی غیر عمل آید فصل ۳۷ در نفی العین یعنی دیدن بجانب  
 شعاع خورشید نباید اگر گرم شدن روح افتد علاجش تربط تبیه است و اگر معیار  
 رده و جز آن افتد باز از سبب کشنده اند و در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه مزاج اصلی  
 خاصه چشم گرم و تر است گریه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گری چشم سرد است  
 و ظهور گما و حرارت لیس محرم لون مست نشان سرد و خداین نشان سرد  
 چشم بسیار چو آتش است بزرگی چشم و نشان خشکی خداین گری نری چشم سیاه  
 افرون از همه لونهاست لهذا فحول الماء و دیگر ملکها بخارجی چشم سیاه اگر افتد

فصل ۴۰ در غش یعنی کلال و ضعف که در بصر قوت از کثرت  
 نظر کردن و یا بر روشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لاس کشند و سیاه  
 و شیر در چشم و شیدن با دام خاص که کوفته چشم نهادن و قور قور زدن از تمام دارد













۵۶  
 این کتب قدسی است که در این کتابخانه  
 نگهداری می شود و هر کس که بخواهد  
 از آن استفاده کند باید از مسئولین  
 اجازه بگیرد و در صورت لزوم  
 هزینه های مربوطه را بپردازد

که آماش بر روی ثقیه است یا بر روی اگر در دست فتور و سیم و خندت در دوز و م  
 تب میباشند و در دوائی که است آب کشند و طلا بنامید و در م بر روی گوش شیراز  
 پستان ششند و مادر بایستد و اگر نایستد لعاب حلیه با تخم کنان بچکانف تدایم کند و  
 بنالاید پنجه شده و اگر بر روی ثقیه است م بطری آید و تب لازم میباشند و در روش شده  
 نمی بود و درین استعمال رو اوعات منی است غرض شدت درد پاچه و آب گرم کرده  
 بکشد و توان کرد و بنگ گرم تیر بعد و در بزرگ کر تب و در غن بر در کشته پنجه بر و در مهند  
 تا تحلیل ماده کند فاعله آنچه گفته شد و در م گرم مخصوص است اما در م بار و در م صباغ  
 بود یا بر روی سطل سامنه نمیشود و در دقوی و تب مادی میباشند اما نقل و تمهید لازم  
 و در و غن ترب چکانیدن بعد ثقیه نفع تمام دارد و در بار و فصل در و غن گوش و  
 نشانش تقدم و در م است و در م کنایم علاج شده از روت مسحوق در فیتا آلوده  
 بگردانند پاک کند و بعد از روت و م الاخوین کند و در و زینبید یا بر و غن گل  
 آمیزند و بقیه بر دارند و اگر در دشتید بود خاک تر فیون قدری خندید ستر حبت  
 اصلاح فیون بهم آمیزند و در و سازند یا پیوسته آمیزند بچکانند فصل ۴۴ در طرش  
 و در و هم نقصان سمع و طرش و بطلان و در و فقهان صباغ را صم گونید و گاه  
 بکمراد و گیری باید علاج سبب است که کنند و در اینجا تنقیه تغار لوق نمایند اگر  
 تنقیه مطلوب باشد و آنچه در بجز آن افتد علاج تدبیر نیست و آنچه از کبر سن نیست  
 یا سه کو بود و علاج نیز در و طفل را اگر گوش گران شود و صغر نمک میباید و یا قطع  
 و گوش چکان نفع و در فصل در و غن و صفا قوی در بدن سنگیره و گمانندان  
 و گوش علاج و در و غن گوش چکانند و عطسه حرکت هر چه چون بدیاد و پس بینی

این کتب قدسی است که در این کتابخانه  
 نگهداری می شود و هر کس که بخواهد  
 از آن استفاده کند باید از مسئولین  
 اجازه بگیرد و در صورت لزوم  
 هزینه های مربوطه را بپردازد

این کتب قدسی است که در این کتابخانه  
 نگهداری می شود و هر کس که بخواهد  
 از آن استفاده کند باید از مسئولین  
 اجازه بگیرد و در صورت لزوم  
 هزینه های مربوطه را بپردازد

این کتب قدسی است که در این کتابخانه  
 نگهداری می شود و هر کس که بخواهد  
 از آن استفاده کند باید از مسئولین  
 اجازه بگیرد و در صورت لزوم  
 هزینه های مربوطه را بپردازد

*(Handwritten notes at the bottom of the page, likely bleed-through from the reverse side.)*

بگردد تا وقت وضع بگوش مصروف نشود و آن چرخ منفع کرده و اگر آب در اید  
چونکه بادیان قدر و جب گرفته بپاشد و پنبه بندد و برغن آلوده بفرزند و  
دوم اودر گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در گوش گذشت و  
صیوان صغیر را انچه در تولد بدان در گوش گذشت از قیل و اخراج تبخیر نمایند  
و طینین ذوبی را و اگر که درون گوش میشود اگر سخت باریک بود طینین اگر نرم  
بود و خوشی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و از آن فرمایند و اگر از دکامی حسن بود  
کلیه پاچهره سیه نوزاند **فصل ۸ در انفجار الاذن** یعنی بر آمدن خون از گوش علاج  
است با بود و فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر سبب صد شده ضربه قویه بود خون از فصد  
اندک گیرند و هر چونکه بانه بعد فصد باز در سر که چویشانند و چکانند خون بند شود و در  
سجانی تا که خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از تسخ حیدر زرافه افتد بعللاج او که آنرا بیاید  
رجوع نمایند **فصل ۹ در انکسار الاذن** یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تسکین نمایند  
و صبه و جفاف و اذقیاء و اینچ و صفا و سازند بچایب تامل کشه و تصور اسهیا  
اصلی آرد **فصل ۱۰ در انقلاع الاذن** یعنی بر آمدن گوش از سر بعللاج بعد فصدین  
و گوش را بر بوضع او نهاده بر فاده و عصا به محکم بپزند و اگر درد باقی باشد به بط  
که اخته در آب برگ خطمی آب پست که و بالیده بمانند **فصل ۱۱ در قلاع الاذن**  
شقاق گوش این اطفال همیشه افتد علاج میان دوشینیه و برنج گوش است کنند تا  
چسباند و آن موضع را بشیر زمان بشویند و مردار سنگ و شیشیل نرم سائید و بپا  
**فصل ۱۲ در حله الاذن** یعنی خارش گوش علاج آبستین  
سرکه بچوشانند و سرکه مطبوخ را بره غن با دملخ بچکانند **فصل ۱۳**







۶۰

یونی کسٹومز  
سندھ پبلک ورکس

ایکسپریس ڈیپارٹمنٹ  
فیکس سائزنگ و ماڈل

مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه

سید محمد باقر

سارای

وہابی دہلیہ

المجلس الأعلى للدراسات الإسلامية

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتی محمد رفیع الرحمن

[illegible]

و چنانچه خوشبو و بوی انداختن **فصل در مرض الالفت** یعنی کوفته شدن بینی  
علاج اگر خوف ورم بود و درگ نرسد و در جمل با صلاح هیأت الفت کوشند بنوعی که  
مانع تنفس نشود یعنی با بنوبه بصر هم آلوده و در بینی گذارند تا ورم هم آید و بعد از اصلاح صورت  
در بست صبر و صفا و قافیه و در مبارک است و آب لسان کحل مرسته و در کافور و  
بالای بینی چسباند **فصل در عطاس** یعنی عطسه بسیار آمدن علاج نخ کردن گل خوشبو  
در بینی کشند و آب شیرین نیکم بر سر بریزند و روغن نیکم در گوش چکانند و دست  
پای و چشم و گوش کام بمانند و اگر کودک را افتاده گوشت بریان کنند و آب  
چکیده او و در بینی رسانند فائده عطسه متعطل ابل صحت است و اگر اطباء بحث  
**فصل در صفات الالفت** علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود و در دهان بکار برند  
و اگر از یوست بود و در طبقات و در کشیدن شیر از پستان نفع کشند و اگر  
نقشب خلط از ج و خیشوم بود تلخین آن نمایند با دهان و **فصل در**  
حکله الالفت یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب سیدن هوا سرد است می شود  
تعبیل مزاج و راه کشند و اگر طفل و نهد و اگر مقدره زکام یا نزله یا جکده بود با صلاح  
آن مرض می توب کوشند بعد از حکله که عرض است فائده اگر چیزی از خارج  
بینی در آید و نرسد روغن چکانند و بمانند و عطسه آموختن یا بیرون افتاده بسیار  
باشند که از راه حلق بر آید بی تصدیق **باب در امراض لسان و دهان**  
**فصل در ورم لسان** یعنی آماس بان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعد  
غرغره فرمایند و در روی و صفراوی تا که سه روز نلکه رشته بشیر که کا هود  
کاسته و خرقد و عنب الثعلب و بعد سه روز آب کرنب و عنب الثعلب

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

و رسولان  
و انچه عالم است گنجینه و انچه است  
نفس را بگشاید با چون عطر کبریا  
و انچه عالم است گنجینه و انچه است  
نفس را بگشاید با چون عطر کبریا



علاج  
 کے لئے شہید کبیر حسین صفایہ  
 مدظلہ العالی نے اسناد اطباء کبیر  
 جملہ تالیفیں لکھیں اور اگر حجت نقیہ کی قیال  
 میرا کر جون غالب بود و مسل از نیندیں  
 اور بے منتظر و محنت چون صفت و رونا  
 بیشک و پرست آرا

و سپستان و در اشتغال و در میسر است بکارستن **فصل** در طبقات اللسان یعنی  
 خشکی زبان علاج اگر گرمی و خشکی بود و مرطبات هند بهمانند و لعاب سمدانه یا باریک  
 و نیکوتر میخورد و در این داشتن اثر تمام دارد و اگر خلطی بر سطح زبان گراید و خشک شود  
 خوب بیدر خمین آلوده بر زبان بماند تا طوبت عارضه زود شود و در این قسم  
 فی الحقیقه پیوست نیست بلکه جرم زبان سالم است لزوجت آب من خالص است چنانچه  
 از مردهات فروزی را که سردی و غلیظت میگردد **فصل** در ترقه اللسان یعنی  
 سوزش زبان علاج در تری که گوشت و اگر مادی بود سسل و هند و کافور را می آید  
 اثر تمام دارد و از انجبه برده و در این گینه و دوشی بکنند و بعد از آن ملازم  
**فصل** در جاکه اللسان یعنی خارش زبان علاج غلیظت و خشکی و کسب  
 بعد به بشیر شکر آمیخته و بعد به سرکه و روغن گل و بداند که بلیست که رود خاییدن  
 و بر زبان آید و در استفراغ ماده گرم زبان اثر تمام دارد **فصل** در قیض اللسان  
 یعنی افرونی سخت غده مانند که بر زبان پیدا شود و این از غلظت لیسج افتد یا از  
 خون که بعد نخست در اینجا اجزای لطیف او به تحلیل رود و علاج بعد ترقیه نشود  
 و نواج سوخته و زنگار و مر با سرکه آمیخته بمالند اگر دفع نشود و در شکار نه نمایند  
 و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن دو مشربان که زیر زبانست بریده نشود و فائده  
 گاه باشد که ماده ضعیف نهایت تجر شود و چون پوست بالا بشکافند بمشابه پاره  
 سنگ براید و دفع گردد و گاه باشد فرونی نرم بر زبان پدید آید و چون بشکافند  
 رطوبت غلیظ براید و باز جمع آید و تریش آنست که بشکافند و پوست آنرا  
 بمقرض تمام بردارند با حقیاطا بشیریان آمیخته نرسد **فصل** در فساد

عہد خلافت محمد ویدوار دہ اب حسن بن علی بن خلیفہ دربار کر کرد

ازند که چون غائب بود و چون صفه و رفا  
از دست و پا و غیره از او بود و کلام  
چون نوشتار و غیره از او بود و کلام  
استعمال نمایند و این کتاب که در این  
که بعد از کتابی است که در این  
ضلعی که در این کتاب است که در این  
از او که در این کتاب است که در این  
کتاب که در این کتاب است که در این

۶۳۵

۴۳  
 زاد طهرم ذوال  
 الحجه پنجمی در لالت یکصد و شصت و پنج  
 بنویسند این علم دوشنبه بیستم نورالطبیع  
 پیروداد کی بیستم نورالطبیع کبر  
 وفات غولی فی شعبان الاصول نوشتن بعد از  
 راجع به امر اربعین

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين

ذوق دوی است که طعمی نامطمین می آید و آنکه وقت تناول یا بدون آن  
و سبب این غلبه خلطی از اخلاطست و طعم بران ال علاج تنقیه خلط غالب نمایند  
بقصد یا اسال بعد غرغره فرمایند بسکچین فصل اول در بطلاق ذوق یعنی پیج فرو  
محسوس نشود و گاه باشد که حس نیز باطل شود و از حرارت برویت منفصل نگردد  
زبان سبب این علت نفوذ داده طب مست در جرم عصب علاج بعد تنقیه ذوق  
غرغره فرمایند بطنج عاققه قرصا و مویخ و خردل اگر حرارت نباشد الا گل سرخ فحشاق  
جو شاند و در طنج او سکچین یا میری آمیزند و قتر غرغره کنند فصل ۱۲ در نقش زبان  
و دهان یعنی پوستهای باریک جدا شود از دهن زبان چون بجوفه بیشتر جدا  
میکرد و علاج بعد قصد اسسال صفر آس گل سرخ و گلزار در سرکه جو شاند و  
کنند فصل ۱۳ در ثور الفم یعنی دانهها خوردن در دهن برای علاج رگ کشند و سهل نمایند  
و دیگر که در رکشی و دندان کل غلب جو شایند باشند تمضمض نمایند  
فصل ۱۴ در قلاع یعنی جراحت ایش دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده  
تنقیه کنند بعد اگر دو کوبوا بشند یا صفر او ی غرغره کنند یا آنچه در ثور گفته شد و طبایش  
و گلزار و کاقر را یک ساخته در رو سازند و آنجا که قرح نبات بدو و دیگر که و یک  
تمضمض نمایند تا طبیعت زدوده شود اگر از این سرکه تیر بند زعفران بجای سرکه  
آمیزند و اگر از طبعی بود و یا نیز ان بلبله عاققه حادریه که جو شند و ضمضم کنند و اگر سودا  
بود و رنگ خاص ایجاد نماید و ترشح ساق گا و بانزد و گاهی بهت حمل زد کشنی و پوست  
در سرکه جو شند و ضمضم کنند فاقد شیر خشک غلب القلب حل کرده قلع صیانرا  
مالیدن اثر تمام از بدستگاه و بان تهیه شدن فصل ۱۵ در کافیه و ان قلعه جنبه است که

میوه گی در میان  
 رگ کبکناز بلبل  
 غنایب دلبابان باغبان  
 در کرب و عدس غنایب  
 جوشانید باشتند  
 نور اگر می توانی برسان  
 جبهه منور و شاد و روشن  
 ان ششورت و روشن  
 ان ششورت و روشن

در آخر هر سومین سخن  
 باشد درامد و شفا و هر قدر است که زبان سیاه  
 بهر اسباب مطبوعه میفتون و هر ۱۲ طبیب الکبر  
 و اینها عصاره فاضل طبیب الشیخ و تفرغ  
 مالدین بردمان روزی چند بار فاعلی و موی  
 و صغری و سوداوی را را فاعلی و موی  
 مطلوب باشد اصل السوس و کوی سخن فاعلی  
 سازنده و فاعلی و فاعلی و فاعلی  
 و کمر کانت فاعلی و

عمر کو فراموش نہ کیلے کہ کس قدر حق و عدل کا خلاف نہیں کیا کہ ابی طالب (۱۳)

77

مجلس اعلیٰ ہندوستان  
ممبران کی جانب سے

خبرگزاری صدا و سیما

دایب صحرای

ادبیہ کا دیہہ کوئی  
تا انکار سی باز نہیں

نام ارباب

لا فائزین

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
وهدانا لهذا

و اگر نده شود علاج آنچه در قلاع گفته از تنقیه و در آیدن رطوبت فاسد بعمل آرند و بعد از ایستادن قرح از انتشار فلک میون بگذرانند یا سور تیجان تا پاک کند و هر گاه از ادویه حرقت شود با آب به مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر بنیبه فصل ۱۸ در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در دیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارت است در خلط معده زیاده شود و آنچه از برودت است پسری معده و ابضا ضعف و هم و ترشی دهن و لزجت لعاب گواهی در علاج تنقیه معده نمایند از خلط موجب قرحا کاسنه تازه باقیه رسنه مک نیکوب نمایند و آب اولیج نمایند و در بار کنند و مصلی مضع فرمایند فصل ۱۹ در تنگی دهن یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب اجزائی است یا تشنگی است و نمایند و اگر از دماغ می آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب السک میوه و دهن دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و مضمض بروغن گل یا کچک گاه گاه صجگا سی دراز از آنجغیره قوی مجربست فصل ۲۰ در درم لنگ یعنی آماس کام و این یا از خون است یا از بلغم خونی سرخ و یا از رو باشد و بلغمی سفید و بی درد علاج حسب ده تنقیه فرمایند و غرغر که در قلاع گذشت موافق خلط کارند باب ۱ در امراض تشفت یعنی آب فصل ۲۱ در بایض تشفت یعنی سبب و این خبر برص است علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یا همین یا خیری و دهنی چکانند فصل ۲۲ در تشنق و قشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این انفاط و بایض امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم پس بنهند محل تشنق از هوا محفوظ دارند و باز روای سفید لاج و نشاسته و کثیرا

[illegible]

عزیز الہیہ کی ان فن و فنکارانہ خدمات پر غور کریں

[illegible]







در وقتیکه در این کتاب است  
در وقتیکه در این کتاب است  
در وقتیکه در این کتاب است

در وقتیکه در این کتاب است  
در وقتیکه در این کتاب است  
در وقتیکه در این کتاب است

در وقتیکه در این کتاب است  
در وقتیکه در این کتاب است  
در وقتیکه در این کتاب است

کثیرا گفته و گفته در پیرایه این سرشته ضامن نمایند که مجرب است و هر دوا که برب  
نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسباند **فصل** در اختلاج الشفة یعنی  
پیریدن لب علاج اگر سببش از آمدن خون کوفه در رگهای لب تسخیر بپاشیدن  
رگ قیال زنده و زنده کم خورد و فقیه مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج  
سطلی گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود یا غشیان و فواق باشد  
تقدیمه فی بود فی وضع شود و آنچه از دماغ بود مقدیمه لقوه و مصرع باشد تدبیر  
پیریدن لب منبت حدوث امراض ترقیه که شدین **فصل** در تقلص الشفة یعنی خروید  
و کشیده شدن لب علاج آنچه تشنج استلائی بود و ترقیه کنند در غنای گرم بالنه  
و آنچه تشنج یا بس افتد تدارک پندرد در اطفال آنچه بود وی بود در ایام طولیت  
بکشیدن راست بپشت باشد که اصلاح گیر **فصل** در دوا سیر الشفة یعنی فرونی که در  
لب زبرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بهر اهم اصلاح فرمایند  
**فصل** در درم الشفة یعنی آماس لب علاج حسب الخاط تنقیه نمایند و آخذ  
مناسبه بکار برند و در خصوص بانیه و غیب الشف لب طلا کردن از تمام وارد و خصوص  
اما در ابتدا **فصل** در تریبش علاج تنقیه است **فصل** در قروح لب علاج  
بهر هم پوزند **فصل** در اکله لب علاج آنچه در اکله الفم گذشت بکار برند و فایده  
هر گاه سوزی مزاج رب افتد علامات می برد یافته تدارک نمایند **باب** در امراض  
استخوان و فته فی دندان و بین دندان **فصل** در وجع السن یعنی درد دندان  
آنچه از گرمی بود یا آب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی بود یا آب گرم  
رسیدن البسته یا بستد علاج اگر سوزی مزاج ساده بود در حار سر که

در وقتیکه در این کتاب است

در وقتیکه در این کتاب است

در وقتیکه در این کتاب است  
در وقتیکه در این کتاب است  
در وقتیکه در این کتاب است



سید محمد تقی میرزا علی محمد علی











۱  
 به سبب این که این زمانه در وقت  
 زشتی بود و در وقت  
 روغن نفیسه حریه سازند  
 بنوشند و طبیب که در این  
 جبالها که در این  
 دریا بسوی ششم یا دریا  
 بنوشند و طبیب که در این  
 دریا بسوی ششم یا دریا

جب  
 میرا بوس و مخمخا  
 نشاسته ساخته باشند بیکای  
 شسته و در آن دانه و آب اگر  
 طلق اخرا چشم چنانست که بیکای  
 چشم و آفتاب من بکجا بدین  
 بیاخت بسپارید چندان بیاید  
 و فتح دهان که سر و چشم  
 پس سراج شفا من هر که در  
 اگر در آینه است و اگر در آینه

دوید بر سر کوه زنگ یا بام که در آن گاه  
مقصود فرغ و خاندان است شریف  
صواب باشد که اگرانی حب الاکبر  
سیا بند و در هر کسی که یاد دارد غنی داخل  
نموده بدین شعر بخوانند فی الزمان  
الاکسان دیو پیر کانفی حب الاکبر

[illegible]

در دم کوفتی نم کن ۱۲  
که نگارم و مشک است  
مسلم است بخلاف  
فهم منیر که قاتل اعدای خود است  
آرزو که دای پستی در آید  
و خیار گویند که اینک  
بخاری خیاره اینست



در غرض در اینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غرق هرگاه دمی را از آب برآورد و بیوش  
 بود و آن نفس باقی باشد و اگر گویان سازد و شکم بخش کند تا آب برآید و فلفل در  
 سر که جویده صاف نموده در خلق ریزد تا بیوش آید بعد از هر باره آرد و بخورد و شیر دهند  
 تا نافع باشد **فصل ۱۳** در تدبیر غرق هرگاه دمی را از آب برآورد و بیوش  
 حیات میماند چون مسکوت افلاک محض است بهین که نفس میماند حکم میماند  
 و تعذیبت نیز در آن **فصل ۱۴** در تدبیر غرق بوقی بقی کسیکه گوی وی بکند خفه  
 کرده باشند هرگاه نفس باقی فی الفو کند بر بندش بکند کف در دهن دارد و یا نه  
 اگر ندارد درگ قیفال زنند و بقیه نرم طبع نرم نمایند و پاهای را بخر دل سوده بسیار  
 بماند و چون بیوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف  
 باشد آید بنود **فصل ۱۵** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب  
 تنگی جری بود خنق و انطباق مری گویند و گذشت ما آنچه بسبب سوء مزاج مری  
 علاحش تبدیل مزاج است بسبب وضع اخذه مری بعض بین الکفتین بایر که مری  
 بطرف پشت نزدیک است قصبه شش بطرف سینه **فصل ۱۶** در دم المری و علامت  
 حب و نفیقه نمایند تبدیل فرمایند با شیره افقه **فصل ۱۷** در قروح المری و نشان  
 ریش می نرم و چست و مجلس بطعام تیر و ترش ضرر یافتن اگر چه اندک بود و  
 عدم تضرر بطعام هر چه که قصبه بزرگ خورده شود بخلاف دم که در اینجا عکس این باشد  
 و همین فرق میکنند در دم و قرح بدانکه قرح اکثر بعد از غبار دم مرسته افتد و گاه  
 بی دم نیز افتد از ماده عاده علاج موم سپید روغن گل بکند از نو هر چه بنوشند بعد  
 و دوسه روز را عکس با شیر و شکر نوشیده باشند و قرح پاک شده باشد **فصل ۱۸**

در غرض در اینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غرق هرگاه دمی را از آب برآورد و بیوش  
 بود و آن نفس باقی باشد و اگر گویان سازد و شکم بخش کند تا آب برآید و فلفل در  
 سر که جویده صاف نموده در خلق ریزد تا بیوش آید بعد از هر باره آرد و بخورد و شیر دهند  
 تا نافع باشد **فصل ۱۳** در تدبیر غرق هرگاه دمی را از آب برآورد و بیوش  
 حیات میماند چون مسکوت افلاک محض است بهین که نفس میماند حکم میماند  
 و تعذیبت نیز در آن **فصل ۱۴** در تدبیر غرق بوقی بقی کسیکه گوی وی بکند خفه  
 کرده باشند هرگاه نفس باقی فی الفو کند بر بندش بکند کف در دهن دارد و یا نه  
 اگر ندارد درگ قیفال زنند و بقیه نرم طبع نرم نمایند و پاهای را بخر دل سوده بسیار  
 بماند و چون بیوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف  
 باشد آید بنود **فصل ۱۵** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب  
 تنگی جری بود خنق و انطباق مری گویند و گذشت ما آنچه بسبب سوء مزاج مری  
 علاحش تبدیل مزاج است بسبب وضع اخذه مری بعض بین الکفتین بایر که مری  
 بطرف پشت نزدیک است قصبه شش بطرف سینه **فصل ۱۶** در دم المری و علامت  
 حب و نفیقه نمایند تبدیل فرمایند با شیره افقه **فصل ۱۷** در قروح المری و نشان  
 ریش می نرم و چست و مجلس بطعام تیر و ترش ضرر یافتن اگر چه اندک بود و  
 عدم تضرر بطعام هر چه که قصبه بزرگ خورده شود بخلاف دم که در اینجا عکس این باشد  
 و همین فرق میکنند در دم و قرح بدانکه قرح اکثر بعد از غبار دم مرسته افتد و گاه  
 بی دم نیز افتد از ماده عاده علاج موم سپید روغن گل بکند از نو هر چه بنوشند بعد  
 و دوسه روز را عکس با شیر و شکر نوشیده باشند و قرح پاک شده باشد **فصل ۱۸**

در غرض در اینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غرق هرگاه دمی را از آب برآورد و بیوش  
 بود و آن نفس باقی باشد و اگر گویان سازد و شکم بخش کند تا آب برآید و فلفل در  
 سر که جویده صاف نموده در خلق ریزد تا بیوش آید بعد از هر باره آرد و بخورد و شیر دهند  
 تا نافع باشد **فصل ۱۳** در تدبیر غرق هرگاه دمی را از آب برآورد و بیوش  
 حیات میماند چون مسکوت افلاک محض است بهین که نفس میماند حکم میماند  
 و تعذیبت نیز در آن **فصل ۱۴** در تدبیر غرق بوقی بقی کسیکه گوی وی بکند خفه  
 کرده باشند هرگاه نفس باقی فی الفو کند بر بندش بکند کف در دهن دارد و یا نه  
 اگر ندارد درگ قیفال زنند و بقیه نرم طبع نرم نمایند و پاهای را بخر دل سوده بسیار  
 بماند و چون بیوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف  
 باشد آید بنود **فصل ۱۵** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب  
 تنگی جری بود خنق و انطباق مری گویند و گذشت ما آنچه بسبب سوء مزاج مری  
 علاحش تبدیل مزاج است بسبب وضع اخذه مری بعض بین الکفتین بایر که مری  
 بطرف پشت نزدیک است قصبه شش بطرف سینه **فصل ۱۶** در دم المری و علامت  
 حب و نفیقه نمایند تبدیل فرمایند با شیره افقه **فصل ۱۷** در قروح المری و نشان  
 ریش می نرم و چست و مجلس بطعام تیر و ترش ضرر یافتن اگر چه اندک بود و  
 عدم تضرر بطعام هر چه که قصبه بزرگ خورده شود بخلاف دم که در اینجا عکس این باشد  
 و همین فرق میکنند در دم و قرح بدانکه قرح اکثر بعد از غبار دم مرسته افتد و گاه  
 بی دم نیز افتد از ماده عاده علاج موم سپید روغن گل بکند از نو هر چه بنوشند بعد  
 و دوسه روز را عکس با شیر و شکر نوشیده باشند و قرح پاک شده باشد **فصل ۱۸**









66  
67  
68

اجازت با این نام

2010

پیش از آنکه

سید محمد

مجلس شورای اسلامی  
تهران

که گشت آنجا که از سر آید قصد فعال و حجامت نفرد و تمهض بطبخ مذکور نکند و آنجا که  
از خنجر قصد آید بطبخ مذکور مضه کند و قرض نفث الدم در دهن گیرند و حجامت قصد  
شعر العلق است مگر آنکه در غشای درونی بود فقط و آنجا که از ریش آید قصد صاف  
بمسلیق و حجامت بساق کنند و بطبخ نرم دارند و حسب حاجت تعدیل گوشت و عده الحاقه  
قاصصات بر سینه بنهند بشرطیکه در دم درشت نباشد و آنجا که از سینه آید قصد بامسلیق کنند  
و قرض نفث الدم نوشته اند که نکه و ایضا بر سینه طلا نمایند و جرح سینه زود بیهوشی شود  
و آنجا که از رمی معده و غیره آید بهرین محل هر یک که درست فائده نافع ترین است  
در هر یک قسم نفث الدم شادانه منقول است یک شقال ریشیه برگ خرفه یا ساق کل  
به بند برگ خرفه خایندن خوردن مجرب است هر گاه خون در شش میفشرد و سرفه  
شدید بود و بکه و گلاب توغیر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود و صخره با عسل بمیانند  
و خاکستر جو بلنجیک آب میزند و بنوشانند و اگر شایسته نذر بتر و کبر بود  
یعنی بر آمدن سیم از دهن آنچه همیشه انفجارات الاریه یا ذرات خفیف باشد یا سبل بود یا  
و بلیه معده بود و هر یک گفته اند آنچه از خلق خنجره اجزای دهن گرد از خنجره و دیگر اوزان  
این چاهها را بنوشند و اما آنچه از سینه آید حجت انفجار اراسق و علاحق لطیف خلط است بدانچه  
در شحال ملنی گشت ماده تواند شمش شد و موم روغن با بونه و پیه یکبار هم شسته بر سینه  
ضمانه نماید و قطعا چیزی بار و بالفعل قافض بنهند و شرب مطبوخ خرفه و حاشا و انجیر  
و اصل السوس نفث تمام دارد و در همه اوزان که در حجب بیند یا در شش افتد و بکشد این  
ضمایحه یاد دارند فائده ماده سیند در شش آمده از راه قصد بر می آید و دیگر دفع طبعی  
بهشت مدان ده صدر واقع نیست هر گاه در شش آید و در وقت سیند خنجره جمع شود و از احتیاج

آب بخورد و در وقت  
 غوغه سازد و طب اکبر  
 در وقت نفث الدم صفت آن  
 یک گیل اشوی که بر او صغ عرب  
 و دم الاضوی و طبائث و فرائض  
 و تیر او آقا و کلزار و عصاره  
 و تیرین بسازد و یک لسان البحر  
 و آب خرفه بنهند و او را صغ نمایند  
 و علامت بر آمدن خون که پیش  
 است که بدن بنیاید و اگر در دهان  
 بعد تعبیل غراغ او دید تا بپوشان  
 اتفاقا کند و نماز کلزار و دم و  
 صغ عرب و دلی اشوی و افیون از  
 هر یک سه گیل سازد و بر سر نهاده و

دو بیت از این شعر در کتاب  
در بیان حال و احوال  
دربارهٔ این امر است که  
دربارهٔ این امر است که  
دربارهٔ این امر است که

۶۹۵۲

[illegible]







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

فصلنامه علمی پژوهشی

بیست و نهم در بیان آنکه در کتب معتبره  
 در بیان آنکه در کتب معتبره  
 در بیان آنکه در کتب معتبره









اصلاح اخلاق نماید و اندیشه نمود و در  
 اصلاح اخلاق نماید و اندیشه نمود و در  
 صاحب این مریض را اگر اسهال بسیار  
 با قنطاریل و الاوان حاد است با قنطاریل  
 با قنطاریل و الاوان حاد است با قنطاریل  
 با قنطاریل و الاوان حاد است با قنطاریل

و با بچه تبویات قاعی شده و بداند که در هر سر که در غلاف لافند نسبت بدانچه در گوش او  
 افتد تلیل شده است غشی وی سبکتر فصل در علت دغایه و این آن است که  
 در بیا به بیمار که با و در دل بر می آید بالا و چون بسیار شود غشی آرد و سور فکر علاج  
 در طبیب بنقیه سودا گوشتند فصل در ضنطة القلب یعنی فشرده شدن دل و غند  
 حصول این حالت غشی میشود و لعاب از دهن میرود و باز در اندک مدت افافت رود  
 میباید علاج در تعدیل جگر گوشتند و مهمل سودا دهند و بفجر حائل و دماغ را تقویت  
 نمایند و تریاق کبیر را کثیر النفع دانند فصل در تقیة القلب و وی است که بیا بد  
 مریض که درش میخراشد و از شدت الم بهوش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بهوشی  
 هیچ در روی می افتد جهت درد و غرق بسیاری آید بهر ضعف ماسکه علاج تحقیق  
 نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حساب ده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند  
 و بنقیه صفر و صفر اوس و شربت ششاش بنقیه در زنی نفع تمام میدارد  
 فصل در قنطاریل قلب وی است که پندار دگر که یا در دل بر وقت می آید و این از  
 ماده فونی افتد یا صفر وی و تغییر لون روی حساب ده درین وقت لازم است علاج  
 با سلیق از همین بخانید و مهمل صفر او دهند و گلاب عرق بید مشک شربت صندل  
 مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات هند فصل در ضرب القلب یعنی است  
 که پندار دل فرود سوخته میشود بهین حصول خلطیست معالقی جگر و گاهی باشد  
 که با نیال الم خفیف حالتی شبیه به غشی نیز افتد علاج حسب خلط تنقیه کند و طولانی  
 در بعضی در الوقت خلط و لالیت کند فصل در اختلال الرطوبه علی القلب است  
 که دل در آب فاده است حرکت کند بجزکت اختلاجی و قدما از انواع خفقان

نوعی غشی منقول که در تقویت دماغ دل  
 دغایه فانیست و سوسان فک که منقول از صفت  
 گاد زبان بر کثیر غشیک و در اید بهین سبک  
 بنقیه صفر و صفر اوس و شربت ششاش بنقیه  
 در بیا به بیمار که با و در دل بر می آید بالا  
 در طبیب بنقیه سودا گوشتند فصل در ضنطة القلب  
 حصول این حالت غشی میشود و لعاب از دهن میرود  
 میباید علاج در تعدیل جگر گوشتند و مهمل سودا  
 نمایند و تریاق کبیر را کثیر النفع دانند فصل در  
 مریض که درش میخراشد و از شدت الم بهوش افتد  
 هیچ در روی می افتد جهت درد و غرق بسیاری  
 نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر  
 و بنقیه صفر و صفر اوس و شربت ششاش بنقیه  
 فصل در قنطاریل قلب وی است که پندار دگر که  
 ماده فونی افتد یا صفر وی و تغییر لون روی  
 با سلیق از همین بخانید و مهمل صفر او دهند  
 مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات  
 که پندار دل فرود سوخته میشود بهین حصول  
 که با نیال الم خفیف حالتی شبیه به غشی نیز  
 در بعضی در الوقت خلط و لالیت کند فصل در  
 که دل در آب فاده است حرکت کند بجزکت  
 اختلاجی و قدما از انواع خفقان

در بعضی غشی منقول که در تقویت دماغ دل

در بعضی غشی منقول که در تقویت دماغ دل

علاج با سلیق از همین بخانید و مهمل صفر او دهند  
 مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات هند  
 که پندار دل فرود سوخته میشود بهین حصول خلطیست معالقی جگر و گاهی باشد  
 که با نیال الم خفیف حالتی شبیه به غشی نیز افتد علاج حسب خلط تنقیه کند و طولانی  
 در بعضی در الوقت خلط و لالیت کند فصل در اختلال الرطوبه علی القلب است  
 که دل در آب فاده است حرکت کند بجزکت اختلاجی و قدما از انواع خفقان

2000

11/2/50

۱۰۰

20

١٠

10



طبرستان

۱۰۰

4

مزان الطاهر

محمد ابدین

11/11/19

4

...

شمرده اند و سبب این ماده رطوبت است که زیر غشاء که در دل محیط است نرسد شود  
 علاج ایرادات دهنه گلی سرخ و سبیل و زعفران بآب بادرنجوبه برسدینه ضار نکند  
 و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات غلیظ و غصبت خشم است قیام  
 گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامتدله خشک شده چسبیده نشان است که دل  
 منبسط نشود و نفس مختل گردد و توت ساقط و غصب ظهور کند و تدبیر استعمال ملینات  
 و قیرو طبیات برسدینه نازال میس کنند پس با ستغراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب  
 بنظر داشتن و بدانند که دل شریف ترین اعضاست علاج او مهلت و انباید داشت  
 یا سبب در امراضی یعنی بچکار که بپستان تعلق دارد بدانکه پستان اجکیم مطلق  
 خاصیتی داده که چون خون در آن پدید شود و چنانکه در حصیدین منی شود فصل اول  
 قلله اللبن یعنی کمی شیر و آنرا سبب کمی کم شدن خون و دلیل بر آن کثرت استغراغ  
 خونت یا اطالت مرض و کم کثرت خون را که خون می بیشتر تیره با ضمه ندی را بخور  
 در مضم روی نماید سوم فساد خون از رسو و مزاج سراج بود و یا که دلال این از رسو  
 ظاهر است علاج در کمی خون آنچه خون بفراید چون شیر در زرد و سفید گوشتها و چیز  
 حسب تقاضای حال بدیند و در افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد و اصلاح و فرای  
 بدستوریکه معلوم است و بدانند که وقت صفرت وقت شیر از صفراست که گناض  
 و مائیت قوام و جوخت او از بلغم و شربت غلظت که درت بیاض و قلت مقدار  
 بنایت از سودا و آنجا که بلغم با صفرا کم باشد شیر شور بود فائده هر چه دردیست  
 شیرین بفراید و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یوست خوف باشد  
 مجرب فصل در گرفت در لبن و اسباب اوضه سباب قلت است علاج  
 باضم اول سیر ۱۲

شیخ محمد باقر باقری و جرات ۱۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام في القلعة  
التي فيها كان يلقى ربه  
وكانت له منتهى السكينة  
والطمأنينة

پستان سوم قاعده  
پستان دوم قاعده  
پستان اول قاعده  
پستان چهارم قاعده  
پستان پنجم قاعده  
پستان ششم قاعده  
پستان هفتم قاعده  
پستان هشتم قاعده  
پستان نهم قاعده  
پستان دهم قاعده  
پستان یازدهم قاعده  
پستان بیستم قاعده

تحقیق کوشند و در رات جنس سودار و این دو نافع است لکن هر دو سنگ بود  
بر یمن گل بر پستان مالند و زیره بستر که و حدس بستر که بزرگ اسپندول کوفته بهین  
عسل کند و او را بعلیه برودت بگردد و بستر که بزرگ اسپندول کوفته بهین  
در او و ام قهوه و پستان علاج اگر او گرم بود و سرد گریه گرم در شانه چنان که در بکند  
از و غلبه کوفته ضما و پستان و پودر در بستر که بزرگ اسپندول کوفته بهین  
و اگر او سرد بود و در فوس کوفته ضما و پستان و پودر در بستر که بزرگ اسپندول کوفته بهین  
و دیگر و این و او را مطلق مرغی دارند فصل در بستر که بزرگ اسپندول کوفته بهین  
بدانکه چون شیر در پستان بند و درم آرد و در اکثر و سبب تبخیر یا حرارت منفرد است  
شیر را غلیظ سازد و از تحلیل لطیف یا بد و درم منفرد و شیر را بفراید یا نه برآید  
دیر ماندن غلیظ شود علاج حسب تبخیر که نمایند چنانچه در گرم گشت در آن که بکند  
شیر سبب دخواه از ضعف از شفا طبع یا خزان که اتفاق افتد بستر که بزرگ اسپندول کوفته بهین  
و یکدن با شستنی تا به شیر برآید بگره غفوت یا تبخیر یا بشود و فساد و لون و طعم  
شیر را که گواهی به بد بستر برآید که نسبت به تضید کم کمان حلیه و خطمی و تخم او و با بونه  
جمله بر آن کوفته بستر که بزرگ اسپندول کوفته بهین یا با خنک نشسته در روز و سه بار این ضما و تجزیه نمایند  
و بعد چنان که بر او است و بکاف و بکاف و الا باس بکاف و فاضله گاه باشد که خوش خفیف  
کنند و بهیض بریم بر سر خون حرف برآید و اوام دانند که ورم بریم نکرده پس چنانچه بر آید  
بتر شد شش را عمیق کند تا بریم برآید و اوام احتیاج به آنچه در جرح است بان است بکند  
که علاج بر پستان نازک یکسان است هرگاه تعقد و کرد در پستان افتد و موم روغن است حال  
نمایند فصل در مرض اندی یعنی کوفته شدن پستان علاج بنوماش بکوبند و آب

پستان یکم قاعده  
پستان دوم قاعده  
پستان سوم قاعده  
پستان چهارم قاعده  
پستان پنجم قاعده  
پستان ششم قاعده  
پستان هفتم قاعده  
پستان هشتم قاعده  
پستان نهم قاعده  
پستان دهم قاعده  
پستان یازدهم قاعده  
پستان بیستم قاعده  
پستان یکم قاعده  
پستان دوم قاعده  
پستان سوم قاعده  
پستان چهارم قاعده  
پستان پنجم قاعده  
پستان ششم قاعده  
پستان هفتم قاعده  
پستان هشتم قاعده  
پستان نهم قاعده  
پستان دهم قاعده  
پستان یازدهم قاعده  
پستان بیستم قاعده

پستان یکم قاعده  
پستان دوم قاعده  
پستان سوم قاعده  
پستان چهارم قاعده  
پستان پنجم قاعده  
پستان ششم قاعده  
پستان هفتم قاعده  
پستان هشتم قاعده  
پستان نهم قاعده  
پستان دهم قاعده  
پستان یازدهم قاعده  
پستان بیستم قاعده









طعم با قوی و بوی بسیار خوش و در دهان  
 سوده و بوی آن در دهان ماندگار است  
 و بسیار لذیذ و بوی آن در دهان ماندگار است  
 و طعم آن در دهان ماندگار است  
 و بوی آن در دهان ماندگار است

ضعف است مزاج خفیه و قشر لیون دهن داشتن جاس است و آنجا که شکست  
 و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر که بسیار نهار نه و این چند در همه جایا و دار  
 بدانکه سبب سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بخورند خوردند و هر وقت  
 ضرورت خفته دارند که خواب بنایند که درین علت هیچ تپیری بیار ساکن باندن  
 تا خوردن نیست جمله بایر منور بکار بر نه باشد که خواب آید و بعد از سکون سبب تا که  
 قوت بحال بد غذا کمتر و لطیف تر و سوز قاعده معالطه در عوام افتاده که هرگاه خور  
 شب قریب بصبح می کنند از آن سخت می ترسند و بلا تا شایسته تریاق فاروق و فصل  
 اشغال آن که بسیار سبب و بهشت بجزارت مبتلا میگردد و اندیشه و نماد که قسمی است  
 ازنی که از از نگاری گویند و دوش وی مملکت است و غشی و ضعف از نه نیست خواه  
 واقع شود خواه روزه اگر در آنجا نغذایان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت می کند  
 بالجملة فی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن آشته باشد تریاق فاروق مناسب است  
 و الا هیچ ندهند و بطبع که در زمانه سبب سبب و آنچه که غشی افتاده باشد بار و غن کیند  
 جو بود اسایند بربدن بایر نگیرم از تمام دارد فصل در نقصان بطلان شهوت  
 طعم سبب دو واسه است لیکن اگر ضعیف است کمی داشته می آرد و اگر قویست اصل  
 آن روی طعم نماید و اسباب بی بسیار است یکی سوز مزاج سافج حار یا بار و در موعده  
 افتد دوم اجتماع اخلاط و سوده سوم استلای بدن از اخلاط خام و بدن سبب تقاضا  
 نکردن عصفه انداز از جگر و موعده چهارم کثافت مسام درشتی جمله که مانع تحلیس شود  
 پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا ردی یا ورماسار یا سبب افتد ششم آنکه در سبب که میان  
 سبب زخم موعده واقع است سده افتد زخم آنکه حسن موعده باطل شود و عملیات سافج

که مده فاسد باقی باشد مزاج خفیه و قشر لیون دهن داشتن جاس است و آنجا که شکست  
 و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر که بسیار نهار نه و این چند در همه جایا و دار  
 بدانکه سبب سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بخورند خوردند و هر وقت  
 ضرورت خفته دارند که خواب بنایند که درین علت هیچ تپیری بیار ساکن باندن  
 تا خوردن نیست جمله بایر منور بکار بر نه باشد که خواب آید و بعد از سکون سبب تا که  
 قوت بحال بد غذا کمتر و لطیف تر و سوز قاعده معالطه در عوام افتاده که هرگاه خور  
 شب قریب بصبح می کنند از آن سخت می ترسند و بلا تا شایسته تریاق فاروق و فصل  
 اشغال آن که بسیار سبب و بهشت بجزارت مبتلا میگردد و اندیشه و نماد که قسمی است  
 ازنی که از از نگاری گویند و دوش وی مملکت است و غشی و ضعف از نه نیست خواه  
 واقع شود خواه روزه اگر در آنجا نغذایان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت می کند  
 بالجملة فی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن آشته باشد تریاق فاروق مناسب است  
 و الا هیچ ندهند و بطبع که در زمانه سبب سبب و آنچه که غشی افتاده باشد بار و غن کیند  
 جو بود اسایند بربدن بایر نگیرم از تمام دارد فصل در نقصان بطلان شهوت  
 طعم سبب دو واسه است لیکن اگر ضعیف است کمی داشته می آرد و اگر قویست اصل  
 آن روی طعم نماید و اسباب بی بسیار است یکی سوز مزاج سافج حار یا بار و در موعده  
 افتد دوم اجتماع اخلاط و سوده سوم استلای بدن از اخلاط خام و بدن سبب تقاضا  
 نکردن عصفه انداز از جگر و موعده چهارم کثافت مسام درشتی جمله که مانع تحلیس شود  
 پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا ردی یا ورماسار یا سبب افتد ششم آنکه در سبب که میان  
 سبب زخم موعده واقع است سده افتد زخم آنکه حسن موعده باطل شود و عملیات سافج

و در موعده فاسد باقی باشد مزاج خفیه و قشر لیون دهن داشتن جاس است و آنجا که شکست  
 و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر که بسیار نهار نه و این چند در همه جایا و دار  
 بدانکه سبب سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بخورند خوردند و هر وقت  
 ضرورت خفته دارند که خواب بنایند که درین علت هیچ تپیری بیار ساکن باندن  
 تا خوردن نیست جمله بایر منور بکار بر نه باشد که خواب آید و بعد از سکون سبب تا که  
 قوت بحال بد غذا کمتر و لطیف تر و سوز قاعده معالطه در عوام افتاده که هرگاه خور  
 شب قریب بصبح می کنند از آن سخت می ترسند و بلا تا شایسته تریاق فاروق و فصل  
 اشغال آن که بسیار سبب و بهشت بجزارت مبتلا میگردد و اندیشه و نماد که قسمی است  
 ازنی که از از نگاری گویند و دوش وی مملکت است و غشی و ضعف از نه نیست خواه  
 واقع شود خواه روزه اگر در آنجا نغذایان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت می کند  
 بالجملة فی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن آشته باشد تریاق فاروق مناسب است  
 و الا هیچ ندهند و بطبع که در زمانه سبب سبب و آنچه که غشی افتاده باشد بار و غن کیند  
 جو بود اسایند بربدن بایر نگیرم از تمام دارد فصل در نقصان بطلان شهوت  
 طعم سبب دو واسه است لیکن اگر ضعیف است کمی داشته می آرد و اگر قویست اصل  
 آن روی طعم نماید و اسباب بی بسیار است یکی سوز مزاج سافج حار یا بار و در موعده  
 افتد دوم اجتماع اخلاط و سوده سوم استلای بدن از اخلاط خام و بدن سبب تقاضا  
 نکردن عصفه انداز از جگر و موعده چهارم کثافت مسام درشتی جمله که مانع تحلیس شود  
 پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا ردی یا ورماسار یا سبب افتد ششم آنکه در سبب که میان  
 سبب زخم موعده واقع است سده افتد زخم آنکه حسن موعده باطل شود و عملیات سافج

و در موعده فاسد باقی باشد مزاج خفیه و قشر لیون دهن داشتن جاس است و آنجا که شکست  
 و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر که بسیار نهار نه و این چند در همه جایا و دار  
 بدانکه سبب سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بخورند خوردند و هر وقت  
 ضرورت خفته دارند که خواب بنایند که درین علت هیچ تپیری بیار ساکن باندن  
 تا خوردن نیست جمله بایر منور بکار بر نه باشد که خواب آید و بعد از سکون سبب تا که  
 قوت بحال بد غذا کمتر و لطیف تر و سوز قاعده معالطه در عوام افتاده که هرگاه خور  
 شب قریب بصبح می کنند از آن سخت می ترسند و بلا تا شایسته تریاق فاروق و فصل  
 اشغال آن که بسیار سبب و بهشت بجزارت مبتلا میگردد و اندیشه و نماد که قسمی است  
 ازنی که از از نگاری گویند و دوش وی مملکت است و غشی و ضعف از نه نیست خواه  
 واقع شود خواه روزه اگر در آنجا نغذایان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت می کند  
 بالجملة فی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن آشته باشد تریاق فاروق مناسب است  
 و الا هیچ ندهند و بطبع که در زمانه سبب سبب و آنچه که غشی افتاده باشد بار و غن کیند  
 جو بود اسایند بربدن بایر نگیرم از تمام دارد فصل در نقصان بطلان شهوت  
 طعم سبب دو واسه است لیکن اگر ضعیف است کمی داشته می آرد و اگر قویست اصل  
 آن روی طعم نماید و اسباب بی بسیار است یکی سوز مزاج سافج حار یا بار و در موعده  
 افتد دوم اجتماع اخلاط و سوده سوم استلای بدن از اخلاط خام و بدن سبب تقاضا  
 نکردن عصفه انداز از جگر و موعده چهارم کثافت مسام درشتی جمله که مانع تحلیس شود  
 پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا ردی یا ورماسار یا سبب افتد ششم آنکه در سبب که میان  
 سبب زخم موعده واقع است سده افتد زخم آنکه حسن موعده باطل شود و عملیات سافج



۹۱  
کتابخانه مرکزی و اسناد  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

مکتوبه از دین علی بن ابی طالب علیه السلام  
به امیرالمؤمنین علیه السلام

بجایزه دولت است که سال اول و  
انگیزه او و جایزه

بسم الله الرحمن الرحيم

وہابیہ کی طرف سے

آردوی کی بنیادوں پر

تاریخ روزی کی باشد

3

ماه در اکثر خود بخود ازل میگردد و دستخوان کبوتر بجه بریان کرده خائیدن آب فرو بردن  
آرزوی تباہ خصوص برکن باشد و بر سیکندرا حواله غیر حواله استخوان در راج و تدر  
و غیر مرغ خاکی هر دو اجد بریان کرده همان عمل فرود نماند و فیه خائیدن آب او  
خوردن ناف مست فصل در شت کلنی این علتی است که آدمی شست نشود سبب  
اگر سو فراج بار داشت غیر مرغ ط باشد که مرغ معده با فیه قلنت عطش و کثرت نفخ  
گو اسی دهد و علا جش نخین مرغ معده است بخائیدن نوا و حوان و مالیدن جور و  
و سبل الطیب مرغ معده پس اگر با ماده بلغم بود و قیحه او مقدم دارد و اگر از رسو د باشد  
که از سیر بر شیر مرغ معده ریزد و لعل شد و حرقت مرغ معده در حالت حس کند یا بداید  
و مانند خورند و شش است و علا جش قیحه سودا است از دست است سلیق یا سلی  
کشور و محجرات می بر سر گذاشتن اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام افتد  
بسبب از اسباب نشان و تقدم سبب و علا جش از لاله ان اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده  
ریزد و درینجا ترش گردد و ترشی از مرغ و تقدم تر که گاه است علا جش شش نزل نمودن  
و اگر دایان معده در ده باشد که هر چو آدمی بخورد از آن بر باید و غنا با اعضا نرسد  
علامت علا جش فصل دران جویند فصل رجوع البقر و این بونانی و بوشن کنیند  
و وی مرضیست که گرسنگی اصل انشود و می که یک بقه خوردن هم طبع اگر اکه کند و مع  
سائر اعضا گرسنه یعنی محتاج بقه باشد و سیر می که بوع از این است و الا حرج که عبارت  
از انحصار مرغ معده است چنانچه گفته شد و بر بخا شدن متحقق است و دلیل بر گرسنگی اعضا  
نزول بدن سقوط است بی سبب مرضی دیگر و چون در پانصد و شش می آورد علا ج  
در حالت غشی تبدیل یافت کوشند و عیقه و غشی گذشت بعد حسب سبب معانی

[illegible]

آردوی کی بنیادوں پر

تاریخ روزی کی باشد

3

[illegible]

پس از تهیه این دو مورد، به سراغ تهیه سبزی بروید. سبزی را با دست چپ خود در دست بگیرید و با دست راست آن را به خوبی بشوید. سپس آن را با دست چپ خود در دست بگیرید و با دست راست آن را به خوبی بشوید. سپس آن را با دست چپ خود در دست بگیرید و با دست راست آن را به خوبی بشوید.

باب اول  
 در بیان فضیلت و برتری این شهر  
 و کمال دارالحکومت و اوقاف  
 درین فرض بنیاد شدت و کمال  
 پناهش از برتر و شریف  
 باب اول









شرفی بیک نامی و اصفانی  
 و در این اخصاف و نون و انشا اله  
 با قدری بجزا و در شانزدهم و بیست و هفتم  
 آیه و بیست و هفتم و بیست و هفتم  
 مفسول دم و الا و الا

اکلیل الملک شدن برگ مورد دریا شرباب نفس سرشته بر معده سپهر گدازد و قرض بیاورد  
بهترین خیر است نفی و سودا فایده مجامع شیر طرز یک نایف بین الکفین سعاد  
و اطراف مالیدن خوابیدن و وضع قی اثر تمام دارد انقباض هرگاه سبب فساد غذا  
بود و غذا فاسد بماند یا دیگر و نفی و اسهال اگر ضعف معده بود و قویت معده باید بود  
و اگر قوی بود بدان بود و اخراج آن نمایند فصل در قی ادم یعنی خون بقی آمدن دو  
دو گانه است یکی آنکه رنگی از مری یا معده بشکافد یا بکسلد یا دهن و بخشاید نشان این  
وجود آفت است مری یا معده هیچ بین الکفین مختص به حرکت سبی علاج باقی نهد  
و حسب احتیاج خون بگردد آنجا که خون بسیار بود یا کم بود کف طران بسته می  
ساق جماعت در قی فایده خون در نفع دارد و مویز بهرحم دانه او خوردن نهند نمودن  
در تنها رنگ نرمنده است اگر آفت در کمر بود و اندک اندک زمانی طویل نباشد قرض کل  
در شکافتن گمانع سید آب لبان کحل و آب فیه و امثال آن سودمند دوم آنکه بکسر  
یا سپهر یا آب قی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و نفی بر آید علامت این قسم موجود است  
در آن عضو و علاج هر فصد است مع صلاح حال عضو و نفی در اینجا خون نماند که یقین  
بایر گرفت اگر امثال کشیدید بود بیشتر که نماند یک فصد آنچه افرج معده فصد تدریس شد  
فایده هرگاه بر سینه ضرب شد قی ادم آورد و فصدش منافع افاقه و کل این قسم  
باب دشرته بر جاذبه نبیند و قرض که با یک انتقال یا شیره تخم زهره بریان کرده هندی باشد که  
این فساد بی فصد نفع و فصل در جمود ادم و اللب یعنی بسته شدن خون شیر  
در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منفع نگردد و بسبب  
ضعف حرارت بنده و همچنان باشد که شیر نباشد و بواسطه پرویا استعمال شیر بجمود

[illegible]

بیچارہ صفت میر  
 میر کی دوزخ میں  
 آفریں اس کی شہر ہے  
 دوزخ میں اے خداوند  
 یارو منج یارو منج  
 یارو منج یارو منج

در سبب سستی که در این زمان است که غشی و عرق سرد بدید آید  
و باشد که از راه انداختن شربت بود نیز چنانچه در آب می کشیند و نیز در گلاب  
و نیز بایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تند و خف و شیر بستر تمام دارد و خاصیت  
پنیر نایه است که شیر قریق را ببرد و بستر را بکشد از فائده بسیار باشد که در دهن اطفال  
شیر خورده شیر بنید و بسبب فساد شیر در دهان یا ضعف معده علاجش بعد از و سبب است  
که از آن شیر و با گلاب و عرق می شیر شربت را و یا شیر نر و شانه و این حیوان را  
سبب قیوم خورد و اگر با گلاب از آن شیر و مکن نبود اصلاح غذا می نمایند و گاه گاه  
تریاق فاروق خوراند و قدر طفل را و بستر و شکم شیر قطع نمایند و شربت کفیل  
پوشیده دارند و پودینه شکم بچرخد و خوردن ساعت شیر بستر بچرخد و فصل و فصل  
یعنی بکشد اگر سبب و تناول طعام کثیر بود و عقب طعام واقع شود فوراً علاجش از آن  
مکان است یعنی و تجوید بضرر باشد که از خیر بود و بید بالیت یا خود بخود بالیت و اگر سبب او  
باد بود و عقب شربت طعام با گلاب واقع شود و این گلاب را بیشتر افتد و علاجش چیزهای  
با شکر استعمال کنند اگر سبب بود و حاد و کفایت یا دوا می حاد علاج نخستین می  
بسکچین و آب گرم به تعذیل با عبا و شیر با دهن که سرد و تر باشد و درین قسم آب  
گرم و روغن بادام جزء نه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سبب الا شربت اگر  
سبب رطوبت طبعی بود که بر سطح معده چسبند پس بر آب بود و مضمر فاسد و آروغ  
نزش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال یا یاب و اگر سبب سوء مزاج یا رواج  
بود نشان او پیدا بود و علاجش قهچین است شربت با و طلا و اکلا و این را و  
ریجی را و رطوبتی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیغه عصب کت

چون پنیر نایه و جبران بند و نشان این هر واحد است که غشی و عرق سرد بدید آید  
و باشد که از راه انداختن شربت بود نیز چنانچه در آب می کشیند و نیز در گلاب  
و نیز بایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تند و خف و شیر بستر تمام دارد و خاصیت  
پنیر نایه است که شیر قریق را ببرد و بستر را بکشد از فائده بسیار باشد که در دهن اطفال  
شیر خورده شیر بنید و بسبب فساد شیر در دهان یا ضعف معده علاجش بعد از و سبب است  
که از آن شیر و با گلاب و عرق می شیر شربت را و یا شیر نر و شانه و این حیوان را  
سبب قیوم خورد و اگر با گلاب از آن شیر و مکن نبود اصلاح غذا می نمایند و گاه گاه  
تریاق فاروق خوراند و قدر طفل را و بستر و شکم شیر قطع نمایند و شربت کفیل  
پوشیده دارند و پودینه شکم بچرخد و خوردن ساعت شیر بستر بچرخد و فصل و فصل  
یعنی بکشد اگر سبب و تناول طعام کثیر بود و عقب طعام واقع شود فوراً علاجش از آن  
مکان است یعنی و تجوید بضرر باشد که از خیر بود و بید بالیت یا خود بخود بالیت و اگر سبب او  
باد بود و عقب شربت طعام با گلاب واقع شود و این گلاب را بیشتر افتد و علاجش چیزهای  
با شکر استعمال کنند اگر سبب بود و حاد و کفایت یا دوا می حاد علاج نخستین می  
بسکچین و آب گرم به تعذیل با عبا و شیر با دهن که سرد و تر باشد و درین قسم آب  
گرم و روغن بادام جزء نه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سبب الا شربت اگر  
سبب رطوبت طبعی بود که بر سطح معده چسبند پس بر آب بود و مضمر فاسد و آروغ  
نزش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال یا یاب و اگر سبب سوء مزاج یا رواج  
بود نشان او پیدا بود و علاجش قهچین است شربت با و طلا و اکلا و این را و  
ریجی را و رطوبتی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیغه عصب کت

چون پنیر نایه و جبران بند و نشان این هر واحد است که غشی و عرق سرد بدید آید  
و باشد که از راه انداختن شربت بود نیز چنانچه در آب می کشیند و نیز در گلاب  
و نیز بایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تند و خف و شیر بستر تمام دارد و خاصیت  
پنیر نایه است که شیر قریق را ببرد و بستر را بکشد از فائده بسیار باشد که در دهن اطفال  
شیر خورده شیر بنید و بسبب فساد شیر در دهان یا ضعف معده علاجش بعد از و سبب است  
که از آن شیر و با گلاب و عرق می شیر شربت را و یا شیر نر و شانه و این حیوان را  
سبب قیوم خورد و اگر با گلاب از آن شیر و مکن نبود اصلاح غذا می نمایند و گاه گاه  
تریاق فاروق خوراند و قدر طفل را و بستر و شکم شیر قطع نمایند و شربت کفیل  
پوشیده دارند و پودینه شکم بچرخد و خوردن ساعت شیر بستر بچرخد و فصل و فصل  
یعنی بکشد اگر سبب و تناول طعام کثیر بود و عقب طعام واقع شود فوراً علاجش از آن  
مکان است یعنی و تجوید بضرر باشد که از خیر بود و بید بالیت یا خود بخود بالیت و اگر سبب او  
باد بود و عقب شربت طعام با گلاب واقع شود و این گلاب را بیشتر افتد و علاجش چیزهای  
با شکر استعمال کنند اگر سبب بود و حاد و کفایت یا دوا می حاد علاج نخستین می  
بسکچین و آب گرم به تعذیل با عبا و شیر با دهن که سرد و تر باشد و درین قسم آب  
گرم و روغن بادام جزء نه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سبب الا شربت اگر  
سبب رطوبت طبعی بود که بر سطح معده چسبند پس بر آب بود و مضمر فاسد و آروغ  
نزش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال یا یاب و اگر سبب سوء مزاج یا رواج  
بود نشان او پیدا بود و علاجش قهچین است شربت با و طلا و اکلا و این را و  
ریجی را و رطوبتی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیغه عصب کت

در سبب سستی که در این زمان است که غشی و عرق سرد بدید آید  
و باشد که از راه انداختن شربت بود نیز چنانچه در آب می کشیند و نیز در گلاب  
و نیز بایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تند و خف و شیر بستر تمام دارد و خاصیت  
پنیر نایه است که شیر قریق را ببرد و بستر را بکشد از فائده بسیار باشد که در دهن اطفال  
شیر خورده شیر بنید و بسبب فساد شیر در دهان یا ضعف معده علاجش بعد از و سبب است  
که از آن شیر و با گلاب و عرق می شیر شربت را و یا شیر نر و شانه و این حیوان را  
سبب قیوم خورد و اگر با گلاب از آن شیر و مکن نبود اصلاح غذا می نمایند و گاه گاه  
تریاق فاروق خوراند و قدر طفل را و بستر و شکم شیر قطع نمایند و شربت کفیل  
پوشیده دارند و پودینه شکم بچرخد و خوردن ساعت شیر بستر بچرخد و فصل و فصل  
یعنی بکشد اگر سبب و تناول طعام کثیر بود و عقب طعام واقع شود فوراً علاجش از آن  
مکان است یعنی و تجوید بضرر باشد که از خیر بود و بید بالیت یا خود بخود بالیت و اگر سبب او  
باد بود و عقب شربت طعام با گلاب واقع شود و این گلاب را بیشتر افتد و علاجش چیزهای  
با شکر استعمال کنند اگر سبب بود و حاد و کفایت یا دوا می حاد علاج نخستین می  
بسکچین و آب گرم به تعذیل با عبا و شیر با دهن که سرد و تر باشد و درین قسم آب  
گرم و روغن بادام جزء نه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سبب الا شربت اگر  
سبب رطوبت طبعی بود که بر سطح معده چسبند پس بر آب بود و مضمر فاسد و آروغ  
نزش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال یا یاب و اگر سبب سوء مزاج یا رواج  
بود نشان او پیدا بود و علاجش قهچین است شربت با و طلا و اکلا و این را و  
ریجی را و رطوبتی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیغه عصب کت











11/20

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

و همچنین آب رشک دفع مکرده و لعاب ببول و مانند آن فرادس یابا دیگر  
ترکیب داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب سیب یا سیب خصوصیت جمل  
نافع ترست اگر قبض بود طبع بلبله مع خیار شنبه بستر و در دوسه اگر رافعی نبود  
باسلیق یا ابلی مقدم دارند بر همه و در صفر اوی تبهر بیشتر نمایند و اگر مصلحت باشد  
بجزرست او و نیز سر و برگ نهاده و مطنی حرارست اما در اوی قبل از تنقیه احتیاج از آن  
بهرست سده نیارد و اوی جار باریان تخم کرفس گلقد علی و اناناسیا و و الکرم  
و جهت تنقیه طعم مارا اصول حب صبر نافست و طبع زوفا بایک شقال و و الکرم  
به تخمین تقویت جگر خصوصیت از فلاسف و اطریش کبریت بنور و زرقیه بسیار  
نخند تا ببول نیارد و اگر با سهال بود حرفه و خم ریحان و صغ عربی هر یک سه  
بریان کرده بگل آب نموده بدینند و جهت تنقیه سودا بعد از طبیب تمام مطبوخ افیتمون  
یا حب افیتمون یا الیهون قیر و طی و طب از الیهونست به جگر ضار و در آن تر تمام دارد  
و در طبیب فرط طبع ست استسقا نیارد و در جمل اندکی آنچه اوقی بحال مرض باشد  
اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند و فصل در ضعف کبد و  
از هر یک افتد زشتان او در اکثر نیست بول را از غسالی بود و بدن نحیف و شستها  
ناقص بلکه ساقط و از پهلوی راست قیصر برین وجه نرم متدبید بود و خاصه بول  
غده نفوذ آن بجانب جگر درنگ مرض اکثر بستر می سفید زنده باشد که بزرگی  
و کمتری مایل بود فائده در هر عضو سه چار قوت است جاذبه باسکه یا ضمه  
و ضعف قوت جگر اعلاستی است چنانچه ذکر نمودم اما سپیدی نرمی برابر و کثرت مقدار  
او مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است تریل بدن و تهیج و جگر غالیست از سفید

[illegible]

مکتوبی است که بنویسد و بگوید که  
چون از آب بگذرد و از بعد از  
استحمام نماید شریقی که  
باز آب بپاشد و بعد از آن  
کاف و سکون را حاصل نماید  
که در این چرخه از این شریقی که  
از عطران و در وقت حال اسرار و  
فطر اسرار و در وقت حال اسرار و  
فطر اسرار و در وقت حال اسرار و

[illegible]

بول از ضعف باضمه و سحر و ضعف باضمه و اگر شش قلت احساس بآن نقل  
 غذا که لازم است است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را  
 در جگر نشاندند و گاه شش باضمه فعل کردن نباید پس آنچه لازم است درین نیز پیدا بود  
 و قلت بدون بول سر از وقت مقدار آن مع تری بدن قبض شکم از ضعف و افعه  
 از آنکه گاه ضعف بعضی افعال یکوقت بود و یا گاه اکثر افعالش همچنان در وقتها بود  
 یا در بعضی آنها دریافتن آنرا آنقدر که پوشیده نیست باید دانست که چون ضعف در اکثر  
 قوی باشد است میسر و اگر چون از رانیت جدا ساخته بود و میفرستد آن نیز به بعضی گراید  
 پس باضمه و بول بیخودی بر آید و ماسکه ظاهر نشاندن آن بول علی الجمله از ضعف است  
 تدبیرش گذشت آنچه از سده یاد و بهر باقی شدن جز آن فوایدی شود و آنچه از سده رکت  
 عضو بود تدبیر عضو را و آن نماینده تقویت هرگاه باطل بود و یا غذای هر جزی مختل بود  
 بر کار نرود و از آنکه ضعف جگر ملاک امر حسن است فصد سیاه و ضعف افعه نفع دارد  
 فصل در سده که در و گانست که در غل گوشت جگر یاد و گاهی آن خلط غلیظ  
 از سده شود و نشان و قلت تولد خون در بدن است حضرت لئون اسهال غسلی  
 و احساس نقل جگر پس اگر سده در مجرای بول نقل بیشتر محسوس بود بول قوی و تر  
 آید و اگر در معده بود باز سید و اگر الطوبه بر اید البته و فرق در سده و درم سید  
 است که درم بی تن باشد و اگرانی در سده بیشتر بود و در درم فوثر علاج  
 در حد بود و در آن سده سید و اگر در معده بود سید فشانند و افاق طبیعت در تقصید  
 و غذا همین سان غایت بلج نمایند و آنجا که سبب و تناول چیزها باین روش مشهور و در  
 روغن بادام و در و یا مرغ خیره و اما در بل است اگر ضیق رگهای کب سبب ظاهر که

[illegible]

عبدالکریم  
مفتی محمد سائید احمد  
کونسلر کابینہ  
دفتر مفتی قراقرم  
گرم وادی جگر بود  
علی حسین بنوری  
قلم کوں ایستادن ہندوستان  
بدرود و دعا داران دیوبند











این قیاس بر هر چه در این کتاب است  
 در هر کجای که باشد باید دانست که  
 در هر کجای که باشد باید دانست که  
 در هر کجای که باشد باید دانست که

فصل ۱۶  
 این زمان تا پنج مرکب میگردد تا علامات کبری و علاج غیر مرکب باید کرد  
 در هر وقت که در وی مستقیم است نشان او خطیست که در ویست در وجه دیگر اعضا  
 و تا وضع جگر میاید بودن علامت است که در استغایا یا یا چون مرض قوی  
 نیست از او بر نیز غیر قوی بود عمل کنند و بهتر است تا بر سر هر چه است و پیاده رفتن  
 و چون بداند که حکم شده و استقامی انجام پذیرد و در هر وقت که در استغایا یا یا  
 یا بول شود و در هر وقت که سبک و از او که از نافع است و از آب سرد احتراز لازم  
 و عرق آب بر عرق کاسنی و بادیان و قضا واجب است آنجا که احتیاس حش یا چون  
 لوا سبب بود بدان گوشه که احتیاس بختاید بداند یا نه و اگر بختاید ضرورت  
 فصل ۱۷  
 فصل ۱۸  
 فصل ۱۹  
 فصل ۲۰  
 فصل ۲۱  
 فصل ۲۲  
 فصل ۲۳  
 فصل ۲۴  
 فصل ۲۵  
 فصل ۲۶  
 فصل ۲۷  
 فصل ۲۸  
 فصل ۲۹  
 فصل ۳۰  
 فصل ۳۱  
 فصل ۳۲  
 فصل ۳۳  
 فصل ۳۴  
 فصل ۳۵  
 فصل ۳۶  
 فصل ۳۷  
 فصل ۳۸  
 فصل ۳۹  
 فصل ۴۰  
 فصل ۴۱  
 فصل ۴۲  
 فصل ۴۳  
 فصل ۴۴  
 فصل ۴۵  
 فصل ۴۶  
 فصل ۴۷  
 فصل ۴۸  
 فصل ۴۹  
 فصل ۵۰  
 فصل ۵۱  
 فصل ۵۲  
 فصل ۵۳  
 فصل ۵۴  
 فصل ۵۵  
 فصل ۵۶  
 فصل ۵۷  
 فصل ۵۸  
 فصل ۵۹  
 فصل ۶۰  
 فصل ۶۱  
 فصل ۶۲  
 فصل ۶۳  
 فصل ۶۴  
 فصل ۶۵  
 فصل ۶۶  
 فصل ۶۷  
 فصل ۶۸  
 فصل ۶۹  
 فصل ۷۰  
 فصل ۷۱  
 فصل ۷۲  
 فصل ۷۳  
 فصل ۷۴  
 فصل ۷۵  
 فصل ۷۶  
 فصل ۷۷  
 فصل ۷۸  
 فصل ۷۹  
 فصل ۸۰  
 فصل ۸۱  
 فصل ۸۲  
 فصل ۸۳  
 فصل ۸۴  
 فصل ۸۵  
 فصل ۸۶  
 فصل ۸۷  
 فصل ۸۸  
 فصل ۸۹  
 فصل ۹۰  
 فصل ۹۱  
 فصل ۹۲  
 فصل ۹۳  
 فصل ۹۴  
 فصل ۹۵  
 فصل ۹۶  
 فصل ۹۷  
 فصل ۹۸  
 فصل ۹۹  
 فصل ۱۰۰

در هر وقت که در وی مستقیم است نشان او خطیست که در ویست در وجه دیگر اعضا  
 و تا وضع جگر میاید بودن علامت است که در استغایا یا یا چون مرض قوی  
 نیست از او بر نیز غیر قوی بود عمل کنند و بهتر است تا بر سر هر چه است و پیاده رفتن  
 و چون بداند که حکم شده و استقامی انجام پذیرد و در هر وقت که در استغایا یا یا  
 یا بول شود و در هر وقت که سبک و از او که از نافع است و از آب سرد احتراز لازم  
 و عرق آب بر عرق کاسنی و بادیان و قضا واجب است آنجا که احتیاس حش یا چون  
 لوا سبب بود بدان گوشه که احتیاس بختاید بداند یا نه و اگر بختاید ضرورت  
 فصل ۱۷  
 فصل ۱۸  
 فصل ۱۹  
 فصل ۲۰  
 فصل ۲۱  
 فصل ۲۲  
 فصل ۲۳  
 فصل ۲۴  
 فصل ۲۵  
 فصل ۲۶  
 فصل ۲۷  
 فصل ۲۸  
 فصل ۲۹  
 فصل ۳۰  
 فصل ۳۱  
 فصل ۳۲  
 فصل ۳۳  
 فصل ۳۴  
 فصل ۳۵  
 فصل ۳۶  
 فصل ۳۷  
 فصل ۳۸  
 فصل ۳۹  
 فصل ۴۰  
 فصل ۴۱  
 فصل ۴۲  
 فصل ۴۳  
 فصل ۴۴  
 فصل ۴۵  
 فصل ۴۶  
 فصل ۴۷  
 فصل ۴۸  
 فصل ۴۹  
 فصل ۵۰  
 فصل ۵۱  
 فصل ۵۲  
 فصل ۵۳  
 فصل ۵۴  
 فصل ۵۵  
 فصل ۵۶  
 فصل ۵۷  
 فصل ۵۸  
 فصل ۵۹  
 فصل ۶۰  
 فصل ۶۱  
 فصل ۶۲  
 فصل ۶۳  
 فصل ۶۴  
 فصل ۶۵  
 فصل ۶۶  
 فصل ۶۷  
 فصل ۶۸  
 فصل ۶۹  
 فصل ۷۰  
 فصل ۷۱  
 فصل ۷۲  
 فصل ۷۳  
 فصل ۷۴  
 فصل ۷۵  
 فصل ۷۶  
 فصل ۷۷  
 فصل ۷۸  
 فصل ۷۹  
 فصل ۸۰  
 فصل ۸۱  
 فصل ۸۲  
 فصل ۸۳  
 فصل ۸۴  
 فصل ۸۵  
 فصل ۸۶  
 فصل ۸۷  
 فصل ۸۸  
 فصل ۸۹  
 فصل ۹۰  
 فصل ۹۱  
 فصل ۹۲  
 فصل ۹۳  
 فصل ۹۴  
 فصل ۹۵  
 فصل ۹۶  
 فصل ۹۷  
 فصل ۹۸  
 فصل ۹۹  
 فصل ۱۰۰

در هر وقت که در وی مستقیم است نشان او خطیست که در ویست در وجه دیگر اعضا  
 و تا وضع جگر میاید بودن علامت است که در استغایا یا یا چون مرض قوی  
 نیست از او بر نیز غیر قوی بود عمل کنند و بهتر است تا بر سر هر چه است و پیاده رفتن  
 و چون بداند که حکم شده و استقامی انجام پذیرد و در هر وقت که در استغایا یا یا  
 یا بول شود و در هر وقت که سبک و از او که از نافع است و از آب سرد احتراز لازم  
 و عرق آب بر عرق کاسنی و بادیان و قضا واجب است آنجا که احتیاس حش یا چون  
 لوا سبب بود بدان گوشه که احتیاس بختاید بداند یا نه و اگر بختاید ضرورت  
 فصل ۱۷  
 فصل ۱۸  
 فصل ۱۹  
 فصل ۲۰  
 فصل ۲۱  
 فصل ۲۲  
 فصل ۲۳  
 فصل ۲۴  
 فصل ۲۵  
 فصل ۲۶  
 فصل ۲۷  
 فصل ۲۸  
 فصل ۲۹  
 فصل ۳۰  
 فصل ۳۱  
 فصل ۳۲  
 فصل ۳۳  
 فصل ۳۴  
 فصل ۳۵  
 فصل ۳۶  
 فصل ۳۷  
 فصل ۳۸  
 فصل ۳۹  
 فصل ۴۰  
 فصل ۴۱  
 فصل ۴۲  
 فصل ۴۳  
 فصل ۴۴  
 فصل ۴۵  
 فصل ۴۶  
 فصل ۴۷  
 فصل ۴۸  
 فصل ۴۹  
 فصل ۵۰  
 فصل ۵۱  
 فصل ۵۲  
 فصل ۵۳  
 فصل ۵۴  
 فصل ۵۵  
 فصل ۵۶  
 فصل ۵۷  
 فصل ۵۸  
 فصل ۵۹  
 فصل ۶۰  
 فصل ۶۱  
 فصل ۶۲  
 فصل ۶۳  
 فصل ۶۴  
 فصل ۶۵  
 فصل ۶۶  
 فصل ۶۷  
 فصل ۶۸  
 فصل ۶۹  
 فصل ۷۰  
 فصل ۷۱  
 فصل ۷۲  
 فصل ۷۳  
 فصل ۷۴  
 فصل ۷۵  
 فصل ۷۶  
 فصل ۷۷  
 فصل ۷۸  
 فصل ۷۹  
 فصل ۸۰  
 فصل ۸۱  
 فصل ۸۲  
 فصل ۸۳  
 فصل ۸۴  
 فصل ۸۵  
 فصل ۸۶  
 فصل ۸۷  
 فصل ۸۸  
 فصل ۸۹  
 فصل ۹۰  
 فصل ۹۱  
 فصل ۹۲  
 فصل ۹۳  
 فصل ۹۴  
 فصل ۹۵  
 فصل ۹۶  
 فصل ۹۷  
 فصل ۹۸  
 فصل ۹۹  
 فصل ۱۰۰

کتاب فی الحقیقه اول کتاب در بیان  
 سکنه کائنات شریعی و فاضلی و مادی و معنوی  
 سنده و انوش سنده ۱۱۱ برسان سنده  
 سنده جبهه رافعه و اندیشه و مادی و معنوی  
 یکم سنده و در سنده رافعه و سنده  
 در سنده سنده سنده سنده سنده

باید که باغ ترین چیز با خوردن انار است هر قدر که تواند خورد و دفعه دیگر بگوشه می خورند  
 گویند جوان یا نخ و نخچه و لباق قشیر دانه سازند و تا ممکن بود جنس خوب بنهند  
 و اگر ضرورت باشد پنج مجوز است نان که ایستون با دایان و باشد همراه کباب یا شصت  
 گوشت و اگر که ضعیف انقوه بنود و خوردن نان معنا باشد اگر نان خشک غذا سازد بهتر  
 باشد و الفه ترین تدبیر نوشیدن شربت خاصه که اعصابه باشد و مخصوص که عوض  
 غذا و آب همین بنده کنند و باید که در شربت چهل دم شربت کنند هر روز زده در دم  
 بیضا آید تا آنکه طبع عمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نماند  
 و بپزند و حبس کنند از افعال تبخیر لبین است گاه گاه هم بپزند و شرب بول شرب  
 بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلانی که در معده و در ریه و اگر با حرارت بول  
 مطبوع بپزند و شربت گل مکرور در فی کله اگر به حرارت بود و در معده و الا بار  
 و بلیله زرد و نفع کلی دارد و در طب نیز حبس مزاج از مسلمات مذکور به حبس و در حرارت  
 تنقیه بهر تقویت جگر و شرب لبین و مانند آن و در حرارت و در معده و در ریه و در  
 باید که بر یک مدر در روز نمائید بلکه تجدیدی فرمائید تا طبع بیک چیز نالوف نشود و هر روز  
 که باشد بسیار بسایند تا سیرغ انقوه باشد بیک و طریق تعریف است که بوره ارنی  
 بروغن بابونه آستخه بریدن طلا سازند بیک سانه و بایست که در این روز و مانند  
 و اگر بیشتر مطلوب بود و بکام خشک نشاند و در قی هم چینه و اگر در تنور فایز که در و توان  
 نشاند و در قی هم چینه از حمام باشد و طریق الذفل است که بار در از خجید و  
 بر یک یک گرم از او در پودنه و چون بر یک سرد شود و دیگر از اندک که در و این شکل  
 فحاشه تخفیف در دم میسر و اگر بر آیدگی در عضوی بود همانرا انداختن در مل نماید و همین  
 ای و دفعه ۱۲

باید که باغ ترین چیز با خوردن انار است هر قدر که تواند خورد و دفعه دیگر بگوشه می خورند  
 گویند جوان یا نخ و نخچه و لباق قشیر دانه سازند و تا ممکن بود جنس خوب بنهند  
 و اگر ضرورت باشد پنج مجوز است نان که ایستون با دایان و باشد همراه کباب یا شصت  
 گوشت و اگر که ضعیف انقوه بنود و خوردن نان معنا باشد اگر نان خشک غذا سازد بهتر  
 باشد و الفه ترین تدبیر نوشیدن شربت خاصه که اعصابه باشد و مخصوص که عوض  
 غذا و آب همین بنده کنند و باید که در شربت چهل دم شربت کنند هر روز زده در دم  
 بیضا آید تا آنکه طبع عمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نماند  
 و بپزند و حبس کنند از افعال تبخیر لبین است گاه گاه هم بپزند و شرب بول شرب  
 بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلانی که در معده و در ریه و اگر با حرارت بول  
 مطبوع بپزند و شربت گل مکرور در فی کله اگر به حرارت بود و در معده و الا بار  
 و بلیله زرد و نفع کلی دارد و در طب نیز حبس مزاج از مسلمات مذکور به حبس و در حرارت  
 تنقیه بهر تقویت جگر و شرب لبین و مانند آن و در حرارت و در معده و در ریه و در  
 باید که بر یک مدر در روز نمائید بلکه تجدیدی فرمائید تا طبع بیک چیز نالوف نشود و هر روز  
 که باشد بسیار بسایند تا سیرغ انقوه باشد بیک و طریق تعریف است که بوره ارنی  
 بروغن بابونه آستخه بریدن طلا سازند بیک سانه و بایست که در این روز و مانند  
 و اگر بیشتر مطلوب بود و بکام خشک نشاند و در قی هم چینه و اگر در تنور فایز که در و توان  
 نشاند و در قی هم چینه از حمام باشد و طریق الذفل است که بار در از خجید و  
 بر یک یک گرم از او در پودنه و چون بر یک سرد شود و دیگر از اندک که در و این شکل  
 فحاشه تخفیف در دم میسر و اگر بر آیدگی در عضوی بود همانرا انداختن در مل نماید و همین  
 ای و دفعه ۱۲

باید که باغ ترین چیز با خوردن انار است هر قدر که تواند خورد و دفعه دیگر بگوشه می خورند  
 گویند جوان یا نخ و نخچه و لباق قشیر دانه سازند و تا ممکن بود جنس خوب بنهند  
 و اگر ضرورت باشد پنج مجوز است نان که ایستون با دایان و باشد همراه کباب یا شصت  
 گوشت و اگر که ضعیف انقوه بنود و خوردن نان معنا باشد اگر نان خشک غذا سازد بهتر  
 باشد و الفه ترین تدبیر نوشیدن شربت خاصه که اعصابه باشد و مخصوص که عوض  
 غذا و آب همین بنده کنند و باید که در شربت چهل دم شربت کنند هر روز زده در دم  
 بیضا آید تا آنکه طبع عمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نماند  
 و بپزند و حبس کنند از افعال تبخیر لبین است گاه گاه هم بپزند و شرب بول شرب  
 بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلانی که در معده و در ریه و اگر با حرارت بول  
 مطبوع بپزند و شربت گل مکرور در فی کله اگر به حرارت بود و در معده و الا بار  
 و بلیله زرد و نفع کلی دارد و در طب نیز حبس مزاج از مسلمات مذکور به حبس و در حرارت  
 تنقیه بهر تقویت جگر و شرب لبین و مانند آن و در حرارت و در معده و در ریه و در  
 باید که بر یک مدر در روز نمائید بلکه تجدیدی فرمائید تا طبع بیک چیز نالوف نشود و هر روز  
 که باشد بسیار بسایند تا سیرغ انقوه باشد بیک و طریق تعریف است که بوره ارنی  
 بروغن بابونه آستخه بریدن طلا سازند بیک سانه و بایست که در این روز و مانند  
 و اگر بیشتر مطلوب بود و بکام خشک نشاند و در قی هم چینه و اگر در تنور فایز که در و توان  
 نشاند و در قی هم چینه از حمام باشد و طریق الذفل است که بار در از خجید و  
 بر یک یک گرم از او در پودنه و چون بر یک سرد شود و دیگر از اندک که در و این شکل  
 فحاشه تخفیف در دم میسر و اگر بر آیدگی در عضوی بود همانرا انداختن در مل نماید و همین  
 ای و دفعه ۱۲





یوسف      عبداللہ      شیخ      شیخ      شیخ

علاج با کبریت سوزانده سنجیدن بوی  
دیگر از نشانه‌های او را در این معاینات  
ببیند و در صورت تقویت سنجیدن با  
دراز کردن آزار بقبول و درنگ نهد  
و جایز نیست که با کبریت سنجیدن  
علاج و در علامت و علامت‌های دیگر  
علاج و در وقت نفس و غیره

علامت و در وقت نفس و غیره  
و در وقت بی سبب پدید آمدن فوق  
درین برهان که کبریت و از آن که  
از ضعف طحال بود است بسیار خفیف  
خفیف می باشد و رنگ روی بزرگی  
مایل زافت جگر و سلاخی بسیار  
دیر در طحال بسیار خفیف و در وقت  
زافت طحال چون خوردن نفی و در وقت

در وقت و در وقت و در وقت  
رنگ با سبکی یا سبکی از نشانه‌های او را  
در وقت و در وقت و در وقت  
جگر و سلاخی بسیار خفیف و در وقت  
استعمال نمایند که فی طب الاکبر  
پیش از آنکه سودا بهشت باشد و در طحال  
میشود و در وقت و در وقت  
آنها که در وقت و در وقت

بر وزن با بود و نشانه‌های دیگر که در وقت و در وقت  
افتد سوم آنکه از وقت و در وقت که در وقت و در وقت  
هر دو آنست که بر قاع تبیر پدید آید و نقل جگر و سقوط اشتها تبیر در اول و اگر  
سپز و سقوط اشتها یکبارگی در زمانی لازم است علاجش تقویت است و سلاخی و مفتحات  
و فصد با سلیق یا اسیم الی غیر چهارم آنکه از اثر ارق خون افتد بواسطه وقوع حرارت  
در جگر و علامت علاجش از سو مزاج جگر نمایند چنانکه از ضعف سپز زافت و جگر  
جاذبه بود و یاد و اسکه اش اما نشان ضعف جاذبه سپز سقوط اشتهاست پس چنانچه  
مکدر نمودن نشان ضعف با سکه از خروج سودا بقیه و اسهال مع عدم تازر یا دوقی  
سودا در بدن علاجش از ضعف طحال چون تبیر نشانه‌های او را در وقت و در وقت  
هنگامی که از سو مزاج بار و مفرط جگر افتد و تدارک آن از سبب جگر نمایند و باید  
هر گاه بر قاع از رد با سبب جمع شود باید که از هر دو دستگی زنند بفاصله سه روز و در وقت  
منجی صفرا و سودا باشد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
و از رد و با صلاح جگر و سپز که نشانه‌های او را در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
بود و سوزش سپز و بود و بول و بر زرخ مایل و دیگر آثار حرارت بود و بود و در وقت  
و اگر بار بود و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
بود و صلاح است در سپز و غلظت خون و خفای در بدن طاهر شود و اگر طب بود و جایگاه سپز  
گرانی محسوس کند و بار و لون بدن آسری شود و علاج در سبب تبدیل فقط و در وقت  
مع التفتیه باید که در این جگر گذشت که آنکه او به موضوع درینجا بسپز نهند و فصد  
از دست چپ کنند و این در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

نمونه ۱۱  
نمونه ۱۲  
نمونه ۱۳  
نمونه ۱۴  
نمونه ۱۵  
نمونه ۱۶  
نمونه ۱۷  
نمونه ۱۸  
نمونه ۱۹  
نمونه ۲۰  
نمونه ۲۱  
نمونه ۲۲  
نمونه ۲۳  
نمونه ۲۴  
نمونه ۲۵  
نمونه ۲۶  
نمونه ۲۷  
نمونه ۲۸  
نمونه ۲۹  
نمونه ۳۰  
نمونه ۳۱  
نمونه ۳۲  
نمونه ۳۳  
نمونه ۳۴  
نمونه ۳۵  
نمونه ۳۶  
نمونه ۳۷  
نمونه ۳۸  
نمونه ۳۹  
نمونه ۴۰  
نمونه ۴۱  
نمونه ۴۲  
نمونه ۴۳  
نمونه ۴۴  
نمونه ۴۵  
نمونه ۴۶  
نمونه ۴۷  
نمونه ۴۸  
نمونه ۴۹  
نمونه ۵۰  
نمونه ۵۱  
نمونه ۵۲  
نمونه ۵۳  
نمونه ۵۴  
نمونه ۵۵  
نمونه ۵۶  
نمونه ۵۷  
نمونه ۵۸  
نمونه ۵۹  
نمونه ۶۰  
نمونه ۶۱  
نمونه ۶۲  
نمونه ۶۳  
نمونه ۶۴  
نمونه ۶۵  
نمونه ۶۶  
نمونه ۶۷  
نمونه ۶۸  
نمونه ۶۹  
نمونه ۷۰  
نمونه ۷۱  
نمونه ۷۲  
نمونه ۷۳  
نمونه ۷۴  
نمونه ۷۵  
نمونه ۷۶  
نمونه ۷۷  
نمونه ۷۸  
نمونه ۷۹  
نمونه ۸۰  
نمونه ۸۱  
نمونه ۸۲  
نمونه ۸۳  
نمونه ۸۴  
نمونه ۸۵  
نمونه ۸۶  
نمونه ۸۷  
نمونه ۸۸  
نمونه ۸۹  
نمونه ۹۰  
نمونه ۹۱  
نمونه ۹۲  
نمونه ۹۳  
نمونه ۹۴  
نمونه ۹۵  
نمونه ۹۶  
نمونه ۹۷  
نمونه ۹۸  
نمونه ۹۹  
نمونه ۱۰۰











برای حفظ منزلت خود  
و بایں مردم و مدین  
از حق دارند و حفظ  
کیا بدوی دارندند  
این نوی و قریب است









در ساحت بنیاد فصل اندر جبهه فیض نیک که بیدر دو علامت است از باب  
 قوی طاهر است شربت بنفشه بر وزن باو ام نفع دارد فصل اندر دیدن یعنی گرم  
 شکم و وی چهار گونه است یکی در زرد و آنرا احیات خوانند و دوم غریض مشابه بداند که  
 آنرا حب القوی نامند سوم سندی چهارم صغیر شنبه گرم که در این وقت نامی خاص  
 و نشان بیان است مطلقا که روزانه لبها خشک باشند و شب گردن و لباس  
 گرد و مالذ شدن در غم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خفا  
 حیات زیرا که محل تولدش معامی علیاست کثرت اشتها و خروج گرم در بازگاه گاه  
 خاصه حب القوی و قسم سوم است اینها در قولون عجز تولد شوند غایتش و غده مقعد  
 خاصه قسم چهارم است این روده مستقیم میشود اکثر بود کان افتد علاج بکشد و بیرون  
 آرند بدین وجه که سه روز شیرازه خوشانند سیاق بقیه شیرین ساخته و در روز چهارم این  
 بدیند و شیر آینه نیک بلی مقصود شرب تر بدین شیل هر یک چند گرم شرب قسط تلخ  
 هر یک سفت در شیب ده درم نمک سندی یک گرم کوفته بخیه شرب بدیند و در  
 شرب بنی بند کوفته با لوی آن سبک بران اگر فراموش گرم بود زهره ای گرم نباید داد  
 در چای کت این و انفع است پوست خست ناز ترش تیج از او جوشانده آب آن بنوشند  
 گرم را بکش و شیرین رود و اگر خوردن و اندوده باشد حقیقه نمایند و شایف بکار برند و اگر این  
 نیز مشکلی باشد سماق و آقا با گل مخوم شرب آب میخنده بر شکم طلا نمایند یا با دوام تلخ و شیل  
 و ترس و کبر و کربس که میخنده ضماوس از دینب کترین جیل به گرم خرد است  
 خوا و موم بهم سرشته شافه سازند و بر دارند و بعد از خطه مقعد طفل را استقبال  
 چنان بدارند و کناره مقعد بکشایند و هر چه بران آید بگیس بند و زیرین

در ساحت بنیاد

در ساحت بنیاد فصل اندر جبهه فیض نیک که بیدر دو علامت است از باب  
 قوی طاهر است شربت بنفشه بر وزن باو ام نفع دارد فصل اندر دیدن یعنی گرم  
 شکم و وی چهار گونه است یکی در زرد و آنرا احیات خوانند و دوم غریض مشابه بداند که  
 آنرا حب القوی نامند سوم سندی چهارم صغیر شنبه گرم که در این وقت نامی خاص  
 و نشان بیان است مطلقا که روزانه لبها خشک باشند و شب گردن و لباس  
 گرد و مالذ شدن در غم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خفا  
 حیات زیرا که محل تولدش معامی علیاست کثرت اشتها و خروج گرم در بازگاه گاه  
 خاصه حب القوی و قسم سوم است اینها در قولون عجز تولد شوند غایتش و غده مقعد  
 خاصه قسم چهارم است این روده مستقیم میشود اکثر بود کان افتد علاج بکشد و بیرون  
 آرند بدین وجه که سه روز شیرازه خوشانند سیاق بقیه شیرین ساخته و در روز چهارم این  
 بدیند و شیر آینه نیک بلی مقصود شرب تر بدین شیل هر یک چند گرم شرب قسط تلخ  
 هر یک سفت در شیب ده درم نمک سندی یک گرم کوفته بخیه شرب بدیند و در  
 شرب بنی بند کوفته با لوی آن سبک بران اگر فراموش گرم بود زهره ای گرم نباید داد  
 در چای کت این و انفع است پوست خست ناز ترش تیج از او جوشانده آب آن بنوشند  
 گرم را بکش و شیرین رود و اگر خوردن و اندوده باشد حقیقه نمایند و شایف بکار برند و اگر این  
 نیز مشکلی باشد سماق و آقا با گل مخوم شرب آب میخنده بر شکم طلا نمایند یا با دوام تلخ و شیل  
 و ترس و کبر و کربس که میخنده ضماوس از دینب کترین جیل به گرم خرد است  
 خوا و موم بهم سرشته شافه سازند و بر دارند و بعد از خطه مقعد طفل را استقبال  
 چنان بدارند و کناره مقعد بکشایند و هر چه بران آید بگیس بند و زیرین

در ساحت بنیاد فصل اندر جبهه فیض نیک که بیدر دو علامت است از باب  
 قوی طاهر است شربت بنفشه بر وزن باو ام نفع دارد فصل اندر دیدن یعنی گرم  
 شکم و وی چهار گونه است یکی در زرد و آنرا احیات خوانند و دوم غریض مشابه بداند که  
 آنرا حب القوی نامند سوم سندی چهارم صغیر شنبه گرم که در این وقت نامی خاص  
 و نشان بیان است مطلقا که روزانه لبها خشک باشند و شب گردن و لباس  
 گرد و مالذ شدن در غم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خفا  
 حیات زیرا که محل تولدش معامی علیاست کثرت اشتها و خروج گرم در بازگاه گاه  
 خاصه حب القوی و قسم سوم است اینها در قولون عجز تولد شوند غایتش و غده مقعد  
 خاصه قسم چهارم است این روده مستقیم میشود اکثر بود کان افتد علاج بکشد و بیرون  
 آرند بدین وجه که سه روز شیرازه خوشانند سیاق بقیه شیرین ساخته و در روز چهارم این  
 بدیند و شیر آینه نیک بلی مقصود شرب تر بدین شیل هر یک چند گرم شرب قسط تلخ  
 هر یک سفت در شیب ده درم نمک سندی یک گرم کوفته بخیه شرب بدیند و در  
 شرب بنی بند کوفته با لوی آن سبک بران اگر فراموش گرم بود زهره ای گرم نباید داد  
 در چای کت این و انفع است پوست خست ناز ترش تیج از او جوشانده آب آن بنوشند  
 گرم را بکش و شیرین رود و اگر خوردن و اندوده باشد حقیقه نمایند و شایف بکار برند و اگر این  
 نیز مشکلی باشد سماق و آقا با گل مخوم شرب آب میخنده بر شکم طلا نمایند یا با دوام تلخ و شیل  
 و ترس و کبر و کربس که میخنده ضماوس از دینب کترین جیل به گرم خرد است  
 خوا و موم بهم سرشته شافه سازند و بر دارند و بعد از خطه مقعد طفل را استقبال  
 چنان بدارند و کناره مقعد بکشایند و هر چه بران آید بگیس بند و زیرین





[illegible]



۱۲۶  
 فصل در استرخای شش و اثر استرخای شش بر غده تیغ کوبنده و نشان می خروج نفل و  
 با دوست بی ازاده پس اگر سببش برودت رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب  
 گواهی و نفل پیدا بود و علامتش تنگی راه مخرج است تبدیل بدایخه در فاعل گذشت  
 نمودن اگر تومم متعده و گذشت علامت علاجش اگر کش یا متنگت عصبه بود و اضربه  
 و سستطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعه و تقدم سببهای دیگر و لا علاج که فصل در خروج نفل  
 و دومی اگر در دم بود و تیسر و گمانید و این عصبه بر آید و اندرون رود و حیل اذخال مقصود  
 متورم است که در سطح خطمی و منقبضه نشانند و موم بر فم چرب سازند و اندر کشند و اگر  
 استرخای عضله مسکه بود و این بسبب است بر آید و اندر شود و تیسر است که در فم کل  
 خام بر متعده مانده و سینه از زیر و گلزار و مار و شب یمانی و سر مه و پوست انار  
 باریک سازند چون عصاره بران باشند و رفاده گذاشته بعضا به حکم بر بربندند  
 فصل در خروج نفل و علاج هر چه اسود سائده نهند و هر چه قوی التجهیف باشد  
 در روز سازند و در شدت و جافیون مالند و اصلاح و دیگره تیسر است که در خروج مطلق  
 ضبط یافته فصل در حرکت المتعده و سببها اگر توله دیدن خود بود علامت علاجه  
 گذشت و اگر خلط بود از اخلاط علاجه تنقیه است حسب الخلط و حتما و بعضی جمع  
 مفیده و سر که در فم کل مالیدن بغایت نافع باب در امراض کلیه می کرده  
 در رسو مزاج کلیه نشان و وجود است محل آن دیگر از حسارت برودت  
 سانس بود با دایمی گمانست که در رسو مزاج جگر گذشت و گذشت علامتش و جگر  
 کافور نفع تسکین دارد و اما فراطین است که قاطع باه و موله حصات است  
 فصل در سعال و سببها و علامت آن سببهای بول است و در آن  
 فصل در سعال و سببها و علامت آن سببهای بول است و در آن

فصل در استرخای شش و اثر استرخای شش بر غده تیغ کوبنده و نشان می خروج نفل و  
 با دوست بی ازاده پس اگر سببش برودت رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب  
 گواهی و نفل پیدا بود و علامتش تنگی راه مخرج است تبدیل بدایخه در فاعل گذشت  
 نمودن اگر تومم متعده و گذشت علامت علاجش اگر کش یا متنگت عصبه بود و اضربه  
 و سستطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعه و تقدم سببهای دیگر و لا علاج که فصل در خروج نفل  
 و دومی اگر در دم بود و تیسر و گمانید و این عصبه بر آید و اندرون رود و حیل اذخال مقصود  
 متورم است که در سطح خطمی و منقبضه نشانند و موم بر فم چرب سازند و اندر کشند و اگر  
 استرخای عضله مسکه بود و این بسبب است بر آید و اندر شود و تیسر است که در فم کل  
 خام بر متعده مانده و سینه از زیر و گلزار و مار و شب یمانی و سر مه و پوست انار  
 باریک سازند چون عصاره بران باشند و رفاده گذاشته بعضا به حکم بر بربندند  
 فصل در خروج نفل و علاج هر چه اسود سائده نهند و هر چه قوی التجهیف باشد  
 در روز سازند و در شدت و جافیون مالند و اصلاح و دیگره تیسر است که در خروج مطلق  
 ضبط یافته فصل در حرکت المتعده و سببها اگر توله دیدن خود بود علامت علاجه  
 گذشت و اگر خلط بود از اخلاط علاجه تنقیه است حسب الخلط و حتما و بعضی جمع  
 مفیده و سر که در فم کل مالیدن بغایت نافع باب در امراض کلیه می کرده  
 در رسو مزاج کلیه نشان و وجود است محل آن دیگر از حسارت برودت  
 سانس بود با دایمی گمانست که در رسو مزاج جگر گذشت و گذشت علامتش و جگر  
 کافور نفع تسکین دارد و اما فراطین است که قاطع باه و موله حصات است  
 فصل در سعال و سببها و علامت آن سببهای بول است و در آن  
 فصل در سعال و سببها و علامت آن سببهای بول است و در آن

فصل در استرخای شش و اثر استرخای شش بر غده تیغ کوبنده و نشان می خروج نفل و  
 با دوست بی ازاده پس اگر سببش برودت رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب  
 گواهی و نفل پیدا بود و علامتش تنگی راه مخرج است تبدیل بدایخه در فاعل گذشت  
 نمودن اگر تومم متعده و گذشت علامت علاجش اگر کش یا متنگت عصبه بود و اضربه  
 و سستطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعه و تقدم سببهای دیگر و لا علاج که فصل در خروج نفل  
 و دومی اگر در دم بود و تیسر و گمانید و این عصبه بر آید و اندرون رود و حیل اذخال مقصود  
 متورم است که در سطح خطمی و منقبضه نشانند و موم بر فم چرب سازند و اندر کشند و اگر  
 استرخای عضله مسکه بود و این بسبب است بر آید و اندر شود و تیسر است که در فم کل  
 خام بر متعده مانده و سینه از زیر و گلزار و مار و شب یمانی و سر مه و پوست انار  
 باریک سازند چون عصاره بران باشند و رفاده گذاشته بعضا به حکم بر بربندند  
 فصل در خروج نفل و علاج هر چه اسود سائده نهند و هر چه قوی التجهیف باشد  
 در روز سازند و در شدت و جافیون مالند و اصلاح و دیگره تیسر است که در خروج مطلق  
 ضبط یافته فصل در حرکت المتعده و سببها اگر توله دیدن خود بود علامت علاجه  
 گذشت و اگر خلط بود از اخلاط علاجه تنقیه است حسب الخلط و حتما و بعضی جمع  
 مفیده و سر که در فم کل مالیدن بغایت نافع باب در امراض کلیه می کرده  
 در رسو مزاج کلیه نشان و وجود است محل آن دیگر از حسارت برودت  
 سانس بود با دایمی گمانست که در رسو مزاج جگر گذشت و گذشت علامتش و جگر  
 کافور نفع تسکین دارد و اما فراطین است که قاطع باه و موله حصات است  
 فصل در سعال و سببها و علامت آن سببهای بول است و در آن  
 فصل در سعال و سببها و علامت آن سببهای بول است و در آن







13

در دادگاه استعفیای

فقطاً خوانند پس ابتدا

سینچون

ادبیات کے لیے ماسٹر ڈیگرم

نہایت

1991

بگوشتان و بر کاه و زرد و ارده و میغن و

والا نفع و تب گرم و عسل بول پیدا باشد و علامت جش فش فصد یا سلیق است در آب سرد  
و بعد سه روز رنگ با بصر زردن و ملین مبارک دادن آب غلب الشهاب را تا بعد از چهار عدد  
قریه نه بندد و روایات صرف قطعا ضامن اند نیز خصوص دوسوی و هرگاه ماده روی نجح  
آورد نفع و انفجار و تفرقه دهد و اندمال گوشتند چنانچه قاعده اورام اعضهای باطنیه است  
و اگر بار دیو و اضلابت ولین درم دیگر آمار که مخصوص بلغم سوداواران است که سوداویت  
یا بلغمی علاج در بلغمی می و حقه جدا دو شستن بزهر خلل و نوشیدن رگت مرغ مار العسل  
خیار شیرین نفع دارد و رسودا که چربی های ملین ضما ند نمایند و بطول سازند و آب نبات بخورند  
نوشانه آخر خیارین بلبلون انیسون پرسیاوشان و فلفلس خیار شیرین صلاب سازند  
روغن بادام این نیز و بدهند و قطعا دارو بسیار گفته اند که ضرر ندارد و به طور زیر  
در دم فصد صافن یا سلیق نافه است فصل در قروح مثانه و نشان خروج تشورت  
در بول متن بول و عسل حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت و هرگاه  
وجع شدت کند شیاف بیض شیر زنان حل کرده در اطلیل چکانند و آنجا که بر ک بسیار  
با الصل فقط چکاندن و تفرقه در حرارت نام دارد و پوشید نیست که در امراض مثانه  
رسانیدن و در آنج بول سرخ القع است در مجری بول رسان رون آن سایر مصل  
در جزئیات و نشان اول و ظهور وج و خارج شدن پس محل حرقت تن بول باشد که بول الم  
آید علاج و تفرقه و تعدیل گوشت و نسبت تقویه تعدیل را بیشتر کا فرمایند که در اینجا تعدیل  
اسرع البراست بخلاف جرب کلیه که در تفرقه اولی ترست لعاب همدانه و شیر زنان  
در روغن بادام در مجری بول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقه کنند مثانه را نفع  
باشد و بهتر بن غذا آتش جو و پایچ دامراق چرب شکم است شیرینج باشکر نیز

درب غیب القلم

پولیس خوار کو کہہ دو

مجلس شورای اسلامی  
مهر و خورشید

عفو عن الذنوب

میرزا حسن علی کمالی

کتابخانه عمومی  
شهرستان خرمین  
شماره ثبت کتاب: ۱۳۵۷  
تاریخ ثبت: ۱۳۵۷

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

نشان  
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

Handwritten signature: *James M. Smith*

کتابت مقامی ذخیرہ  
احزاب

[illegible]

















2

[illegible]



[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]











۵۴۱  
وزارت معادن و صنایع معدنی  
استاد معادن و صنایع معدنی

کتابخانه عمومی

طی ۱۳۰۱  
از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲

کتابخانه عمومی

مجلس

10

100

وہاں سے کہیں کہیں جانے لگا  
سزا کی آواز سنائی دے گی

پشت کی زبان  
میں لکھنا نہیں چاہی

بجانب این فصل و کتب دیگر که در این کتابخانه موجود است

مجلس شورای عالی  
مجلس شورای عالی

بجانب اوصفتہ الاملا

نیز در کتب  
بنا و جغرافیه  
و در زمان  
پیران الطیب

بسم الله الرحمن الرحيم

فہمی اور

فرزند و پدرم نیز در این راه بودند.

[illegible]

فصل دوم در بیان اصول و قواعد کلی

استقامت و استقامت

100

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت مسوا و نفست و دلیل برودت  
رقبت و دیر آمدن حیض و عدم حرق دلیل بر سردی و خشکی فرج است قلت حیض  
و دلیل طوبت سیلان طوبت است از رحم و همچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه  
حمل نماند و آنچه مادی بود از او نشی طوبت بلکه بر نوع ماده است لال کنند و اگر قسط اط  
فرجی بود علاجتش تنه بل است اگر قسط لاغری بود علاجتش تسهیل است و اگر حبس حیض  
بود علاجتش دراز آوردن رحم یا بواسیر یا فحش یا صلابت بود علاجتش دفع سبب است  
و هر یک این محل خود ذکر شد و اگر بارد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی اشتغال  
عانه است ظهور و از فرج وقت جمیع ماه و از علاجتش که با دست محکم ناری نهان  
ورودن این بخیر تقدیر شد و هم همراه ما الاصول هر روز دادن یک گوشه از کدو اگر  
واقع نمی بود در رحم چون هم صلب یا رقیق یا تولد می ماند آن هر چه سرد و فم او شود  
علاجتش از راه سبب چنانچه بیاید این ع عقر و انقطاع رحم باشد اگر انحراف رحم  
بود از تعادل فرج که بدان سبب منی داخل نشود نشان می و در رحم است وقت جمیع  
و در سیلان رحم می آید اگر انحراف جیه بود چون بر عرش خاستن زن بعد از آن حرکت  
عنیف باشد آن که موجب لاق منی در رحم شود علاجتش منع سبب فائده گاه باشد  
که عقر از جانب مرد بود و در حیض و علق مرد باید که در فساد مزاج نمی نی یافته و بر حقیقت  
عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن بل تولد نباشد با خاصیت باشد بعضی  
اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین است که این علاج نیست بالجمله امتحان غیر حقیقی  
که از موصوفت یا از زن است که نمی هر دو را جدا جدا ادب اند که هر کدام که بر یک است  
و نشین نشود و عقر از صاحبش باشد بیان کردیم که با نخاصیت یاری میدهد بر احتیال

استقامت و استقامت

100

[illegible]

۱۶۶  
مجلس اولین  
مجلس اولین

در کتب سابقه ۱۴۱۵  
از آقایان چون هم بدستگاه و در وقت  
حفظ و تفسیر

۹۰ غنیمت مفرق درین سطره  
فریاد بیوی

از حق بماند خواه از استغنای خود بخوا  
و بیرون بیمارستان

استاد فخری و فاضل

بہترین لکچراران کے درمیان سب سے زیادہ کوئی نوجوان اور جوان ۱۲

برآورده اند ان فیل کی شغال بخورازند دیگر فیل وقت جری یا قیل از آن نشانند دیگر  
 پنی یا پیاها خصوص کن پنی یا پیز گوش فز جزو فایند متصل باک شدن حیض و عتق حجاب است  
**فصل اول** در کثرت استقاط یعنی بسیار افتادن چنین پوشش یا زور خارجیه بود یا انفسیه  
 یا بدینیه و علما جش منع میکنند فیست و فیضیل اسباب البین و عتق حوبه که این دو متحد الا ساینده  
 در اکثر **فصل** در عتق لادت پیر کسب فضا که احوال پوشیده نیست طریقی صلوب  
 حیالی خاصه آنها که ولادت آنها با عسر باشد نیست که از ماه میشتم نوشیدن شرع کنند  
 بقدر **فصل** و قبول طبع چون آنرا وضع ظاهر شود بجمام بزند آب گرم بر روی ریزد و در  
 آن بر نشاند و سه سین بکشد و چند قدم بگرداند پس چه سازند موضع بمضو و قابله پیش  
 ازین باید که از بول غافل شود و احوالی کند و از آب گرم و سر میامی بگوید و شنبه است  
 کند و بر روی صبر نماید و دم فرو کشد و آواز نهد و بر پامی زور کند و قابله روغن بادام یا  
 روغن کتان یا عاب تخم کتان بگوید و دم فرو کشد و بسیار یا تا طفل بسوزد باید ذکر او و بگوید که  
 بانی حایه عتق لادت ایسر ساز و سنگ سفید یا لیس قطعه کلان دست چپ بپزند بگوید  
 بر او راست بزند دیگر و از چپین خواند اگر خلطیت با چندید تر آمیزد و بدیند زور و اثر  
 کند اما اگر جارت نباشد توان نمود و دیگر پوست خیارشبه چهار شغال نرم بگویند و بپزند و  
 بشربت بپوشد یا بخود آب آمیزد و بخورد و اگر سبب احوال را عطر یا اسباب را بشناسند  
 خصوص وقت که قطع بخور نیست **فصل** در احتباس میشه موت خنثی نشان موت  
 جنین است که حرکت نکند و اطراف حامله نشود و نفس متواتر نرزد و علما جش مبادرت  
 استخراج است باید که مشکط ششع پریا و شان اهل بر یک دم ششع نیند بر یک دم  
 بخوشانند و با ده شغال نبات نوشانند و عطره زنده بنمایند که کشد ششع و بجز آن عطره

استاد و تفرقه دو مدتی ۱۲ حبس یک  
که از ملاش شنبه یک نیست ملا اگر لایق باشد  
یک شربت آب بن دندان سیلان طوبت رحم و آس  
و الاصول و شربت بر ذری نوشد و بی عادت  
هر یک دو روز و او را صفت زربناد و بی عادت  
شربت سیلاب یک یک یک در روز و نیم فصل  
شربت سیلاب یک یک یک در روز و نیم فصل  
شربت سیلاب یک یک یک در روز و نیم فصل

[illegible]











152

۱۵۰  
کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

در زندان تمام در طب  
تفتیه اخلاط

عَلَيْهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
بِإِثْقَالِ أَخْلَاقِهِ غَلِظَ

[illegible][illegible]

و ادب و دانشمند و دیندار  
 اطفال صغیر کوئی کوکتل و یاد دانی رو  
 پسین دوام فتح تمام دارم و اعلیٰ که  
 سرخ و پشیم نام کاظم و رفیع  
 که درین موریهی نریشین  
 قازانبار اسرگی پیوند کزانی و کلبه  
 سبیل و سحر و انجیل بسیار  
 پاینده باشند و ایامین







باینکه کم که بر پشت طارک در و بیگاه  
 هر دو دندان فمیل و طارک در و بیگاه  
 با یکدیگر در دهان منتهی می شود  
 در دهان منتهی می شود  
 در دهان منتهی می شود  
 در دهان منتهی می شود

انفع اما در اینجا که بگویم منصبه باشد تصدیق محملات در که کفایت کند سبب تقیه و  
 اگر داخل ریح بود و طهر نشانش همانست در انصبابی وقت لا نقل که درین نباشد  
 یا کمتر باشد اما در اکثر وقت نقل بود علامتش نیز همانست که اصل این را با تخم است  
 و اگر اکثر جمیع بود علامتش که جمیع است تدبیر پشت بر و غش کل و سوسپان  
 اگر کافی باشد تقیه نماید و اگر ضعف کلیه بود علامتش علاج آن گذشت اگر استلا  
 رگ پشت باشد نشان آنی است که از سینه انقباض پشت قطن می رود و در حشر بان  
 و علامتش فصد باسلیق و باغض است نیز در سینه باطله و اگر بیش است هم بود چنانچه  
 بعضی نایب و وقت سلب حیض میشود جهت سختی بدن حیض علامتش او ریح است  
 و تدبیر پشت بر و غش کل و فصل در معده خاصه و سبب علامت علامتش ریح  
 ظهر جوید فصل در معده افاضل یعنی در دستگاه و عامت که این درد با ورم  
 باشد یا بی ورم با سحر آنچه در فصل همین افتد و معده او را که مانند و آنچه از رگ نیز و  
 و بر پای خود و اید و عرق آنها خوانند و آنچه در فصل کعبه در گشتان که افتد تقریر  
 گویند و این بیشتر در ایام پائین و آنچه در فصل اطراف افتد مایه علی به ندارد  
 و با هم مطلق که وجه الفواصل است می است که سائر اقسام سبب علامت علامتش  
 تدبیر کلی نوشته می آید بعضی امور که مخصوصه شاره بدان کرده خواهند بدان که  
 سبب اگر سوز و جراح ساد و گرم بایر و یا خشک نشان وی آنست که تدبیر ریح  
 حادث شود و نقل و ورم ریح نبود پس آنرا مخصوص هر کیفیت بر و جو دان  
 که اینی بد علامتش تعدیل است شرب با و طلاء و اسود مزاج طب سلب و ج  
 نیشو اگر اکثر خون بود نشان آن حرمت مخصوصه شارب و ضرر بان و علامتش

باینکه کم که بر پشت طارک در و بیگاه  
 هر دو دندان فمیل و طارک در و بیگاه  
 با یکدیگر در دهان منتهی می شود  
 در دهان منتهی می شود  
 در دهان منتهی می شود  
 در دهان منتهی می شود

و قدری خون باز در بدن  
 اینجا سبب است آن که گفته اند که با و  
 و در اینجا سبب است آن که گفته اند که با و  
 و در اینجا سبب است آن که گفته اند که با و  
 و در اینجا سبب است آن که گفته اند که با و













و این نوع بشر اغلب خالصه موصوف است و فائده عجب خالص لازم مراده از  
 یک هفته و عجب خالص از مراده بر هفت نوبت که در هفته باشد نیمه سال است هر یک  
 سوره تیر نشود علاج طایفه است که ماده صفر احتیاج به تیر نیست و منقصر تنفس  
 اگر طبع قوی باشد لیکن بمانند که در اینجا ماده داخل گما بود و او را در تیر برایشا کرد  
 و به هیچ ماده بیشتر مرعات باید و دیگر در هر هفته صفر اوی که تیر بدید که در طبع است  
 تا بدقی غنی باشد و او را در محرقه ماده در آن نسبت بجزات غالب باشد که در اینجا  
 تنقیه مقدم دارند مع رعایت تیر و بعد تنقیه تیر را فرایند و درین تیر  
 اگر خون نیز غالب باشد و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجرب است خالصه داخل گما بود  
 جراتی که در و گوشت نفوذ رینجا توان کرد و خون پاک گرفت اما که تیر از نفوذ صفر  
 و منع از فصد صفر و گفته اند بر تقدیر نیست صفر خالص خون غالب باشد  
 و بداند که در حیات دانه اگر ممکن باشد روزی نهند انبیا و در هر گاه سر و راه را در اینجا  
 و آب گرم باده خوراند تا باشد که صفر بقی بماند اگر تیر بید قوت تنوع البته بماند  
 از راه کن بشود چون تیر و داید یا شویر یا زیند یا میا بران تا بقیه جرات  
 و سنجیدن در قوت تیر موافق است و تنقیر حسب سبب ماده زیوت پاک و شلا اگر با غلبه  
 بوده یا بودی فرایند و اگر با او سهل بود و سهل باشد و اگر با غلبه بول بود و غلبه  
 در آن نشانند و اگر با او نیست بود و عرق خون یا تیر عرق نمایند و اینجا که سبب با هیچ  
 بود و سال دفعی است و تیر گرم اولی تر است که بچندین بند بگردانند و او یا صرند  
 و اگر با آب گداخته تیر و دیگر دادن نشاید بچندین بار که اینجا که صفر خالص بود و تیر  
 دفع مسهل منسجم بکشد و تیر منسجم بکشد که ماده با هیچ بود و هر یک یک نیمه تیر بدید که تیر

و این نوع بشر اغلب خالصه موصوف است و فائده عجب خالص لازم مراده از  
 یک هفته و عجب خالص از مراده بر هفت نوبت که در هفته باشد نیمه سال است هر یک  
 سوره تیر نشود علاج طایفه است که ماده صفر احتیاج به تیر نیست و منقصر تنفس  
 اگر طبع قوی باشد لیکن بمانند که در اینجا ماده داخل گما بود و او را در تیر برایشا کرد  
 و به هیچ ماده بیشتر مرعات باید و دیگر در هر هفته صفر اوی که تیر بدید که در طبع است  
 تا بدقی غنی باشد و او را در محرقه ماده در آن نسبت بجزات غالب باشد که در اینجا  
 تنقیه مقدم دارند مع رعایت تیر و بعد تنقیه تیر را فرایند و درین تیر  
 اگر خون نیز غالب باشد و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجرب است خالصه داخل گما بود  
 جراتی که در و گوشت نفوذ رینجا توان کرد و خون پاک گرفت اما که تیر از نفوذ صفر  
 و منع از فصد صفر و گفته اند بر تقدیر نیست صفر خالص خون غالب باشد  
 و بداند که در حیات دانه اگر ممکن باشد روزی نهند انبیا و در هر گاه سر و راه را در اینجا  
 و آب گرم باده خوراند تا باشد که صفر بقی بماند اگر تیر بید قوت تنوع البته بماند  
 از راه کن بشود چون تیر و داید یا شویر یا زیند یا میا بران تا بقیه جرات  
 و سنجیدن در قوت تیر موافق است و تنقیر حسب سبب ماده زیوت پاک و شلا اگر با غلبه  
 بوده یا بودی فرایند و اگر با او سهل بود و سهل باشد و اگر با غلبه بول بود و غلبه  
 در آن نشانند و اگر با او نیست بود و عرق خون یا تیر عرق نمایند و اینجا که سبب با هیچ  
 بود و سال دفعی است و تیر گرم اولی تر است که بچندین بند بگردانند و او یا صرند  
 و اگر با آب گداخته تیر و دیگر دادن نشاید بچندین بار که اینجا که صفر خالص بود و تیر  
 دفع مسهل منسجم بکشد و تیر منسجم بکشد که ماده با هیچ بود و هر یک یک نیمه تیر بدید که تیر

و این نوع بشر اغلب خالصه موصوف است و فائده عجب خالص لازم مراده از  
 یک هفته و عجب خالص از مراده بر هفت نوبت که در هفته باشد نیمه سال است هر یک  
 سوره تیر نشود علاج طایفه است که ماده صفر احتیاج به تیر نیست و منقصر تنفس  
 اگر طبع قوی باشد لیکن بمانند که در اینجا ماده داخل گما بود و او را در تیر برایشا کرد  
 و به هیچ ماده بیشتر مرعات باید و دیگر در هر هفته صفر اوی که تیر بدید که در طبع است  
 تا بدقی غنی باشد و او را در محرقه ماده در آن نسبت بجزات غالب باشد که در اینجا  
 تنقیه مقدم دارند مع رعایت تیر و بعد تنقیه تیر را فرایند و درین تیر  
 اگر خون نیز غالب باشد و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجرب است خالصه داخل گما بود  
 جراتی که در و گوشت نفوذ رینجا توان کرد و خون پاک گرفت اما که تیر از نفوذ صفر  
 و منع از فصد صفر و گفته اند بر تقدیر نیست صفر خالص خون غالب باشد  
 و بداند که در حیات دانه اگر ممکن باشد روزی نهند انبیا و در هر گاه سر و راه را در اینجا  
 و آب گرم باده خوراند تا باشد که صفر بقی بماند اگر تیر بید قوت تنوع البته بماند  
 از راه کن بشود چون تیر و داید یا شویر یا زیند یا میا بران تا بقیه جرات  
 و سنجیدن در قوت تیر موافق است و تنقیر حسب سبب ماده زیوت پاک و شلا اگر با غلبه  
 بوده یا بودی فرایند و اگر با او سهل بود و سهل باشد و اگر با غلبه بول بود و غلبه  
 در آن نشانند و اگر با او نیست بود و عرق خون یا تیر عرق نمایند و اینجا که سبب با هیچ  
 بود و سال دفعی است و تیر گرم اولی تر است که بچندین بند بگردانند و او یا صرند  
 و اگر با آب گداخته تیر و دیگر دادن نشاید بچندین بار که اینجا که صفر خالص بود و تیر  
 دفع مسهل منسجم بکشد و تیر منسجم بکشد که ماده با هیچ بود و هر یک یک نیمه تیر بدید که تیر





الحمد لله

[illegible]

*Schizothorax*

در سطر اول غرض از اینست که در این کتاب  
شیرت و در سطر دوم از اینست که در این کتاب  
در سطر سوم از اینست که در این کتاب  
در سطر چهارم از اینست که در این کتاب  
در سطر پنجم از اینست که در این کتاب  
در سطر ششم از اینست که در این کتاب  
در سطر هفتم از اینست که در این کتاب  
در سطر هشتم از اینست که در این کتاب  
در سطر نهم از اینست که در این کتاب  
در سطر دهم از اینست که در این کتاب





پسند از وی بکشد  
و از این گم گزارد آداب گوشت  
خود و گوشت منهدم و بختیاری کند  
از بهر داند گوشت فحشاء را نه بپزد  
و گوشت نه بدین آداب که  
پسند از وی بپزد و گوشت فحشاء را نه بپزد  
و گوشت نه بدین آداب که  
پسند از وی بپزد و گوشت فحشاء را نه بپزد  
و گوشت نه بدین آداب که



در سخن از اهل قریه و در چهره بود روی گویند از آنست بر بنای نامم که از دید

حاجت آید بطریق فکر یا طبعین بسیار توان اوقاف انداخته گفته شد در سایر احوال  
 چنین قاعده را معنی دارند که در اوج اوج اعضا نکند باشد استحال و اوج  
 جان نیست متعاقبات و در حدیث عظیم است که عضو را میسوزاند و سیاه و فاسد  
 میگرداند و علامتش قبل از آنکه عضو سیاه شود و شتر عمیق زدن است از نفس عضو  
 کشیدن بعد گرفتن خون در کمره پنجه بین آینه طلا نمایاندا بعد ظهور سیاهی در عضو  
 بلا تامل قطع کند عضو را تا فساد و اوج عضو دیگر است نکند اندام درین جور نیست  
 و اگر عضو قابل قطع بود و حوالی آن اعضا درین دما که متعاقبات نکند نشود غائر ایانیر  
 مانند حمزه و در صفر و اویست که بسیاری سرخ بوده گویند پس اگر صفر خالص حمزه  
 خالص اندوی سوزان و در خشتان ششعی باشد و در دما که مرکب خوشی است  
 بنویسوزان باشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفر نمایند و او به سر و در طلا  
 فرمایند به وقت در غیر خالص نخست فصل کنند بعد تنقیه صفر نمایند و تنقیه قاعده  
 معنی اندام با عیال اوج حمزه و سیاه انگشت گویند و درین جای نیست که پنهان باشد و سرخ باد  
 قوی میوه گو یا آتش نهاده و علامتش تنقیه صفر و اگر خون لب باشد و صفر نمایند  
 و بعضی برانند که خون نقد گیرند که خوشی اند و آن طلا نمایند که در تنقوس است  
 بر زمین گرم اندانند تا که جوشیدن گیرند و کاغذ زیند طلا سازند و اگر گل ارسن  
 یا گل سرشوی نیز بر زمین بر باشد و کله دوی شرب و آب یا توت که با توتشید و خارش بود  
 از جای خود جدا میگردانند پس اگر ماده او صفر خالص نماند سرخ گویند اگر با خون خلط  
 شاکله جوانه و سیاه آن بر طلا بر پوست باشد و متا کله پوست شست بهر دو ستر  
 کند و علامتش شست نمایند و طلا به حمزه و نافعیست و اگر از زهر حوالی این ضما و نمایند

[illegible][illegible]











[illegible]



۱۷۲  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان

در مجلس گذشت بر حکمت قبل و در جلد و کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 سودمندست فائده جرب حکم و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 علی و بطریق کل منج و بنفشه و نیل و فرج و قشیر کوفته بدن بشویند و فرج بدن  
 و تدبیر اینها به حدیث و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 نیز گویند و علامت و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 بهر دو آرد و مانند وی خستنی است و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 گوشت سرایت کرده و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 تاثیر می گوشت کرده و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 و گوشت کرده و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 و نفس و غلبه و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 بروغن گندم سرکه آبنیوه فائده چون باز ازل شود و در کثرت و غلبه و نقصان  
 کند و قوای اطفال آب حسن صائم سالن و قوای که در کثرت و غلبه و نقصان  
 حاد که از ناکوشت فاسد بخورد و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 پیش از آنکه بخورد و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 طلا یا حسن نبات المین و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 و بنفشه و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 نفع دار و لیل و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 بود و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 و در کثرت و غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان

در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان

در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان

در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان  
 در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان و در این فصل از غلبه و نقصان

بود و خطبه نامند و علامتش بعد از تنقیه کبر که باید نیست بر وزن گل چربی مرغ سیوسته  
 چرب داشتن بلخیمه قروح مع البثور وی خشک نیست که زرد آب آن بر آید و اکثر  
 با خفقا غشی میباشد و علامتش بعد از تنقیه کل ارضی کبر که ملاک درست است بیل نام  
 قروح خشک شود و گوشت صحت بر آید بطم ثمره سیاه است که بر ساق پدید آید و منقرض شود  
 زرد آسپا بر آید و علامتش بعد از فصد قوی بدفعات از نفس عضو خون کشید است و وجها  
 و بعد و حساسه و ماسکین و قه بجهت کبر که در غنیمت هم سازند و بکار بندند و قه  
 بالیا این افسوس فانیین ثمره منقرض است که در عمق و جرس آید و مفعول و قه سر شود و علامتش  
 بعد از تنقیه هم زنگار است و بعد از فصد کبر هم مندرل سازند و حسن و مرم است  
 که در اصل نخن پدید آید و شد و ضریان ته دوی باشد که آب و علامتش بعد از فصد  
 و اسهال تبعدیل مزاج کوشید است و ابتدا ببل کبر که ملاک در آن است که در غنیمت  
 و وجب و افیون کبر که ملاک در آن پس اگر بدین وجه نشیند بر وزن بیت که گفته است  
 در آن نمند و مایه و تجلیل رود اگر گفایت بخند تخم گمان خم موهوا سازند و مرم  
 قهین قطع مرسند و مندرل سازند و مایه ام المرم گنیزد وی است که شریان  
 زیر پوست شکاف و بصره یا سقطة و خون بیج هوا که در شریان است و آن نیز بر  
 جمع شود و خاصه و است که وقت انبساط شریان است و وقت انقباض است  
 گرد و در ابر گشتن و بآردن آن بول و نفیجی و باد بخانی باشد علامتش تبعدیل  
 قوا بضع است و آن شاه بلوط و ماز و مانجان و اجتناب از محرکات خون  
 بنور مرم سیوه وی قوام است یکی آنکه زرد و پدید نخست بود و عشر بود و از  
 مرم شود و اندک اندک ریم بر آید و این ذات الاصل گویند و ماکله صلب و جبه













فردا دین بکم    کشنده و دوا    فلو دوا    ن تا بکس    نقف الاطفا    ل

در وقت تعقیف الاطفا یعنی خلط است که بدشته و اصل ناخن پدید آید پس  
جذام الاطفا نیز گویند و علاجه آن تنقیه سودا و مخرج دخیلیون و دیگر قویات نهاده  
و شستن با راقع و محوطه ماندن شقوق الاطفا اگر در طول ناخن چسبی باشد با  
علاجه شرب طریب است تنقیه سودا و پدید آمدن مغز و لعاب جلایه نهادن قطع الاطفا  
یعنی گندیدن ناخن شستن اگر استرچا بود و بدیده باشد علاجه شرب تنقیه سودا است اگر  
خدت خون بود و بدیده باشد علاجه شرب فصد و شرب حجامت می شود اگر در ناخن و  
بود و فصد با سلیق اگر در ناخن پاک باشد شرب غیاث نسکین چون کردن استیضاح  
و حکمة الاطفا علاجه شرب فیه باشد شستن کوفته ضا و کردن ضا الاطفا  
یعنی کوفته شدن ناخن علاجه شرب را بنه ابرگ آس برگ ناکوفته ضا و کردن دست و لب  
سکون در دوا و گندم و زیت نهادهن طلایه است که ناخن همچون برگ سید براق  
و سهل الاطفا شود علاجه شرب را الاصول و کلغنه و سنجبین و انیسون و فوغن با دانه  
نفع مطبوخ آفتیون را پختن و زعفران با دانه شمرین پخته و ضماد ساختن و شستن با  
تحت الاطفا یعنی در ناخن علاجه شرب آرد و زیت طلا و گندم شستن  
شستن گاه گاه تخم خربهر و سرکه طلا کردن روزی چند بار و در بین انداختن مکیدن  
نفع تمام دارد و فایده چون خوانند که ناخن را بکنند و بسبب بدیده ریختن و جواهر شیر  
بروغن با دانه ضا و کردن بستره و اگر سخت بود دخیلیون ضا و کرده باشند و زعفران  
فصل در امراض تنقیه کثرت محل صلیبیا ن فعل سیدش است صلیبیا ن  
و لیست علاجه شرب تنقیه است و غسل با آب بنفشه و زعفران و زیت و روغن است  
مقام گویند و در سام چسبان بسیار گویند و باین روغن شستن و گری می کشند و شستن با این روغن

نقیه سودا است جهت تنقیه  
سودا فصد کند و مطبوخ  
آفتیون پخته و دانه آن  
کند است فیه الاطفا  
شستن با روغن و فوغن  
بم پس از گویند  
و صلیبیا ن و دانه است  
آن چسبید پدید آید و زعفران  
پیش خورنده اطفا  
نقیه سودا است جهت تنقیه  
سودا فصد کند و مطبوخ  
آفتیون پخته و دانه آن  
کند است فیه الاطفا  
شستن با روغن و فوغن  
بم پس از گویند  
و صلیبیا ن و دانه است  
آن چسبید پدید آید و زعفران  
پیش خورنده اطفا

و غلی و فوغن و زعفران  
و دانه آن چسبید پدید آید و زعفران  
پیش خورنده اطفا











و در فواید آن نیز بسیار است و در این کتاب  
در این باب و در این باب و در این باب

کتابی حب الکریم ۲۶  
و نهضت ای بواب معرفت  
و دوران بشرو سیکار  
و اندر دین خدای و عس و درگاه  
دفتری از محکمات  
در مذلت فیه بود کمال  
و سیکار در





۱۸۵  
 در این کتاب بیان شده است که هر کس که در این کتاب  
 در این کتاب بیان شده است که هر کس که در این کتاب  
 در این کتاب بیان شده است که هر کس که در این کتاب

رسالة دلائل النبض

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل العلم والصلاح على زبدة الانبياء واولاده الكرام  
 واصحابه العظام المعجده پوشيده نباشد که این سطره چندیست از صفات  
 طیب و اولاد طیب بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده  
 و بدلائل بلبض موسوم گشته نشومی دارد امیت <sup>طیب</sup> یوسفی که بدائم  
 فیض گیرند ازین چه خاص و چه عام بد خلق عالم شوند ازین محفوظ  
 ماند از آفت زمان محفوظ و نبض حرکت این سه است از نوعی نفع  
 مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح نبیه و اخراج فضلات  
 و اجناس اوله نبض یعنی چیزهایی که نبض توسط آنها دالکت میکند بر حال  
 بدن ده است **جلس اول** ماخوذست از مقدار انبساط و انقباض  
 و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق  
 و نبض در هر یک از اینها یازده است یا ناقص یا معتدل یا مضرب سه  
 در سه نه حاصل میشود و آن نه اینست <sup>طیب</sup> طول قصیر معتدل بینما

[illegible]









مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر تشابه  
باشد بعضی متخالف و بعضی دیگر مستوی گویند و چیزی که حاصل شده تشابه در  
مختلف و چیزی که حاصل نشده سهو است و اگر واحد است از بنفذه واحد یعنی اول  
چیز که واقع شود در تحت اصبع واحد و او را چیز یک واقع شود و تحت اصبع واحد  
و آن چیز که واقع شود در تحت اصبع واحد یا تشابه بود در احوال که در متخالف  
یا تشابه بعضی متخالف و بعضی دیگر اگر تشابه بود در احوال که در مستوی علی الاطلاق  
گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق اگر تشابه بود در بعضی متخالف و در بعضی  
دیگر مستوی گویند و چیزی که حاصل شده تشابه در مختلف و چیزی که حاصل نشده  
و سبب تدوی حسن حال بدست سبب مختلف شدت ضعف یا نقل و جابجایی  
مانند است از نظام در اختلاف عدم نظام در دو و قسم میشود مختلف نظام  
مختلف نظام نیست که حفظ کند یک در دو و یا بیشتر و تخریر نکرد و مثال  
چیز که حفظ کند دو را اگر آنست که سرعت مثلا در یک بنفذه معین باشد  
بنفذه دیگر مثل ثلث آن استمرار یا بدو مثال چیز که حفظ کند دو دور است  
که سرعت در بنفذه اول مقدار معین بود و در دوم مثل آن در سوم مثل  
ثلث مقدار اولی و درین استمرار یا بدو معین و من بعد میشود سرعت  
در بنفذه مثل آن بنفذه که مجاور است و نصف آن استمرار کند برین  
تأخذ معین پس باز رجوع کند بدو اول تا اینکه تمام کند بعد معین این را رجوع  
کن طرف و در ثانی همچنان سبب این قسم ضعف سبب اختلاف است از برای  
اگر سبب تمس بودی احدی تفاوت تو اگر کردی و باقی نماند

بالنظر



۱۹۱  
کریم خان با شرف و دریا چرخ میزد  
راجا ایشوین سنجید مستطادگرده و کله  
شاهین تعظیم کرد و بهر یک طعنه  
علی فرق داشت عبات است ازیکه  
نیاس گفتند پیچیده است مشکل  
کردن

از ان قیاس کروں  
میں عجابت سے

مفتی محمد رفیع الرحمن

وزارت کسب و کار و صنایع

بنیان حسن خاندان

کون زبان سے

از دفتر گسترش زبان و ادبیات فارسی

زبان و فنون

روز و گشت نیایش

خطیہ اور نفاذیہ

زنجی اور ان کو بند کر دوں

بسم الله الرحمن الرحيم

نیفین کی یاد میں

جایزه و ...

پیش رو

کرمی علی است مبارک

مجلس شورای ملی و دولت

مجلس

وہابیہ کے خلاف

نیت ۱۲ سفر القادسیہ  
بیچ کی از انسان نکلے  
کہ انسانی نفس نیور  
نفس نفس بود و خام است  
منه مستطاعی صلا  
بمستطاع منہ الغلوب  
سبحان من لا یؤثر

[illegible]

والله اعلم  
بما  
في  
الغيب

١٢٠

RE

وہابیہ

金

五

10

فصل اول



پس اگر منتفی شود یعنی تنبیه که احساس کرده نشود و حرکت را از بین منتفی گویند و الا وقت ثابت  
 منظر فی بنفی را گویند که قریب کند اصابع را پس و کند اندکی بجانب که قبل از وصول  
 و بنا بر این که عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شد بقرب بطرف که باز میگردد  
 مضرب پس قریب میشود و ارتفاعی اقل از ارتفاع و خدای پس عود میکند مگر بهمانه  
 جالینوس گفته یا هم در بنفی منظر فی عود را منفرج اطلاق احتیاط کرده اند که منظر فی  
 و احتیاط بود و بنفیه احتیاط در شیخ اول ادا ما گفته که خلاف لغوی است زیرا برای آنکه اگر منظر  
 کتم در بنفیه انبساط القیاض مابین منظر فی بنفیه احد باشد و الا بنفیتین سبب قی قوت  
 و جانشین دیده آله اصلیه است پس طاعت میکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول  
 کسب حمایت پس حالت جیت بخواند قوت با تمام فعل او پس ملحق میشود و ضرر دیگر و گاهی جیت  
 قوت میباشد زیرا اگر آنکه چون عارض باشد از ربط شریان عارض شود و اوقات وقف میان  
 نقطه مرکز و محیطه جهت سترحت گاهی جهت سترحتی که مشغول در طبیعت انکمال  
 انبساط میباشد چنانکه عارض شود و در فرغ مضرب پس و یک الی تمام کند حرکت و قوت  
 بنفیه را گویند که واقع شود و سکون قتی که متوقع باشد حرکت چون مابین سافت نشنا یاد کند  
 بعد از سکون داخلی جهت انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر پس سکون آنرا محیط  
 بعد از سکون بی بی منفرج یک سبب اعیان است جهت عارض منافع که متصرف است  
 طبیعت فقیه چون منفرط واقع فی الوسط بنفی را گویند که واقع شود و حرکت فقیه  
 متوقع بود سکون کمال اگر کین فرق میان واقع فی الوسط و منفرط است که فقیه  
 در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول قبل از تمام انقباض است و در منظر فی  
 جزئیات از انبساطی که قرعه اولی اول اوست سبب واقع فی الوسط شیت جیت

و بنفیه منظر فی عود را منفرج اطلاق احتیاط کرده اند که منظر فی  
 یک بنفیه است که  
 منظر فی عود را منفرج اطلاق احتیاط کرده اند که منظر فی  
 و احتیاط بود و بنفیه احتیاط در شیخ اول ادا ما گفته که خلاف لغوی است زیرا برای آنکه اگر منظر  
 کتم در بنفیه انبساط القیاض مابین منظر فی بنفیه احد باشد و الا بنفیتین سبب قی قوت  
 و جانشین دیده آله اصلیه است پس طاعت میکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول  
 کسب حمایت پس حالت جیت بخواند قوت با تمام فعل او پس ملحق میشود و ضرر دیگر و گاهی جیت  
 قوت میباشد زیرا اگر آنکه چون عارض باشد از ربط شریان عارض شود و اوقات وقف میان  
 نقطه مرکز و محیطه جهت سترحت گاهی جهت سترحتی که مشغول در طبیعت انکمال  
 انبساط میباشد چنانکه عارض شود و در فرغ مضرب پس و یک الی تمام کند حرکت و قوت  
 بنفیه را گویند که واقع شود و سکون قتی که متوقع باشد حرکت چون مابین سافت نشنا یاد کند  
 بعد از سکون داخلی جهت انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر پس سکون آنرا محیط  
 بعد از سکون بی بی منفرج یک سبب اعیان است جهت عارض منافع که متصرف است  
 طبیعت فقیه چون منفرط واقع فی الوسط بنفی را گویند که واقع شود و حرکت فقیه  
 متوقع بود سکون کمال اگر کین فرق میان واقع فی الوسط و منفرط است که فقیه  
 در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول قبل از تمام انقباض است و در منظر فی  
 جزئیات از انبساطی که قرعه اولی اول اوست سبب واقع فی الوسط شیت جیت

که این انقباض از بنفیه منظر فی عود را منفرج اطلاق احتیاط کرده اند که منظر فی  
 و احتیاط بود و بنفیه احتیاط در شیخ اول ادا ما گفته که خلاف لغوی است زیرا برای آنکه اگر منظر  
 کتم در بنفیه انبساط القیاض مابین منظر فی بنفیه احد باشد و الا بنفیتین سبب قی قوت  
 و جانشین دیده آله اصلیه است پس طاعت میکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول  
 کسب حمایت پس حالت جیت بخواند قوت با تمام فعل او پس ملحق میشود و ضرر دیگر و گاهی جیت  
 قوت میباشد زیرا اگر آنکه چون عارض باشد از ربط شریان عارض شود و اوقات وقف میان  
 نقطه مرکز و محیطه جهت سترحت گاهی جهت سترحتی که مشغول در طبیعت انکمال  
 انبساط میباشد چنانکه عارض شود و در فرغ مضرب پس و یک الی تمام کند حرکت و قوت  
 بنفیه را گویند که واقع شود و سکون قتی که متوقع باشد حرکت چون مابین سافت نشنا یاد کند  
 بعد از سکون داخلی جهت انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر پس سکون آنرا محیط  
 بعد از سکون بی بی منفرج یک سبب اعیان است جهت عارض منافع که متصرف است  
 طبیعت فقیه چون منفرط واقع فی الوسط بنفی را گویند که واقع شود و حرکت فقیه  
 متوقع بود سکون کمال اگر کین فرق میان واقع فی الوسط و منفرط است که فقیه  
 در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول قبل از تمام انقباض است و در منظر فی  
 جزئیات از انبساطی که قرعه اولی اول اوست سبب واقع فی الوسط شیت جیت

[illegible]

ایست که چون محتاج گردانید و طبیعت آبانکه حرکت کند در وقت غیر حرکت و لامل تنفس در وقت  
و بطور قوت و ضعف تو اترو تفاوت غیر مانند یک است لامل بنفش جان این ابدا علم  
خاتممه و قمر خامه لامل تنفس بنظر کن تا بی فرما تا شود بنفش سال تا بنخیزد بنفش و نو بدو

سنة ١٢٨٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از پیاس حکیم مطلق حمل کرده و پس از دو روز رسول برحق صلوات الله علیه و اله صحابه شخصی نامه  
چون ساء اول لائل الذیض با ختام نهج امید بخاطر بعضی از محنی و دیم و اغره خیال سید که در  
اول که بول نیز کله بخند نهشته شود و حرفی چند نکاشته گردد و اگر این مختصر که لائل ابول  
میستوم در حیرت عبادت قید کتابت و التوفیق من الملک الحدید انکه اول اختلاط آب  
بطعام در دست اما ترفیق آن کند و کیلوس دانند و او را پس جاری کرد و با کیلوس با شکر  
که در حیرت مقهر کبد است از عرق شوره که در محدث است پس جاری شود و اگر آن از کبد بسو  
کلیدین و کلیدین بسو مکنانه و اندکی که در جگر باقی ماند بجا نشود و با دم در عروق پس  
رجعت کند و قهقری بسو مکنانه و از رجعت منصف شود بول کسی که خضاب ه شود و بخا و  
کم کرد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسی که عرق کم کند و بعد از جماع مجموع  
آب مکنانه منتقل شود و از بسوی احلیل با فوج از احلیل با فوج بسوی خواجه معلوم شود  
از جنس را نیکنه مذکور شد و دهم اول آنکه در بول دو چیز است بابت منفصله که اکثرش  
از کبد است منفصله بضم نائمه است و نقل که مصاحف است عروق بلا اقل بابت

هر که احوال بدست  
 بطیب ظاهر میکند  
 و بدین اثر اندیشد  
 بیان میکند  
 احوال بدن را  
 و قادر و فاضل  
 مجرب و آراسته  
 قادر و شایسته  
 گویند چون اول  
 در این شرف من نیکو  
 بطیب حال را با هم  
 علی که بهشتی است  
 علی که بهشتی است  
 هر که که خدا را در خود  
 برود و در حق میگردد  
 در آن بهیچ وجه  
 منتها که کمال عطا  
 بود این هم می شود

مفتاح الغیب    امریانی    قندیلان    یکپوس









10

[illegible][illegible]

[illegible]

که تشابه الاجزا نباشد و بعضی از اجزا قطع بهرگز نماند و صفات علامت نصیج و سکون  
مواود و قدرت از امالات عدم نصیج و دوران خلط و کدر اندکی از جهت سقوط قوت و  
از جهت درم باطن میباشد و غلیظ سفاق که در ریه است بهرگز نماند و خلط چسبناک  
بول است بول بحسب ریه است منتن است یا عذیم الریه یا عذیم الریه یا منتن است و لایق است  
بر یکی از دو امر اول فرط عفونت خلط از دم و دم قروح یا جرب است بول این اکثر  
در شناختن از اجزا اگر اجزای منتن است بیشتر در بود و پس تا غیر قروح شناختن در فساد در ریه اکثر  
باشد و فرق میان مریض کورین بود اول آنکه کائن از قروح است بول میباشد و ج  
و عفونت قروح کائن از عفونت خلط دوم آنکه کائن از قروح است و قروح میباشد  
بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت لیس و ضعف و بیش کم میشود و بخلاف کائن از قروح  
و اما عذیم الریه دالات کننده است جمود خلط و فحاجت او از جهت قوت میباشد  
و این قوتیست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط و ما تعفن بول پس اگر باشد در ریه  
بول شد از جهت دالات کننده بر اعراض طبیعت از تقا و مستضی پس چایا باشد از ریه و  
و اما معتدل دالات کننده نصیج ماده چسبناک است و ریه بول حاصل میشود  
از طوبای که ریه مختلط است و ریه خارج هم بول و دشوار است بر اینکه خرق کنند آن طوبای  
و برین آید پس متعلی شود و بول را زرد و عجب که متدا و طوبای از ریه بول ریه  
خلیقه است هر چند این طوبای از ریه و فوریج مدهد او را اکثر باشد بول از ریه بیشتر بود  
کثیر بود و در الفقا و زوال دالات کننده بر کثرت ماده غلیظ از ریه و غلبه ریه  
چسبناک است و ریه بول است و ریه بول است و ریه بول است و ریه بول است و ریه بول است  
اصطلاح اطباء هر چه ریه غلیظ است متمیز باشد از آن و بر این بود این که آن

[illegible]

بدری و او را در اینجا که موجب بدست  
شکل نشود که در قفسه و طبع آن  
که در هر یک از این دو حالت  
شدن و نشستن و این موجب  
رضی که در این افراسی

در نورانی  
چون که می آید  
ز برای این که  
چون که می آید  
چون که می آید

افضل باشد یا در وسط یا در فوق و اولی از سوب است پس در سوب است و اولی از سوب است  
و اطلاق میکند سوب را بر تمام و متعلق از برای آنکه خبریکه از نشان او است سوب است  
می شود و در وسط می باشد و متعلق منع کند باقی از سوب پس سوب است که این حد است باقی  
گفته میشود و از سوب سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است  
و از سوب سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است  
پا ضعیف است و اعضا بعضی از پیش است و این تا به باشد و این تا به باشد و این تا به باشد  
بود و لیکن شانه و غیر آن را مجاری غیر سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است  
از برای آنکه و اولی است که سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است  
باشد یعنی بعضی از اعضا باشد از بعضی چهارم اجتماع از برای آنکه شانه و این تا به باشد  
اتصال بعضی از اعضا باشد و این تا به باشد و این تا به باشد و این تا به باشد  
سوب است پس متعلق پس تمام بود و در بعضی ماده و از سوب سوب است  
و قوی بود و قوی بود و قوی بود و قوی بود و قوی بود و قوی بود و قوی بود  
پس نشان آن بود که سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است  
تعلق می بود و در بعضی ماده و از سوب سوب است  
خروج ماده سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است  
افضل از غلام پس متعلق پس سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است  
از برای آنکه سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است  
شیخ قاسم از برای آنکه سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است  
فوق پس سوب است که در بعضی ماده و از سوب سوب است

باشند که در  
بعضی ماده  
می شود و در  
گفته میشود  
و از سوب سوب  
پا ضعیف است  
بود و لیکن  
از برای آنکه  
باشد یعنی  
اتصال بعضی  
سوب است پس  
و قوی بود  
پس نشان آن  
تعلق می بود  
خروج ماده  
افضل از غلام  
از برای آنکه  
شیخ قاسم  
فوق پس سوب

فوق پس سوب  
فوق پس سوب  
فوق پس سوب  
فوق پس سوب  
فوق پس سوب

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتی محمد رفیع

خطوط و النوا

کتابخانه

توضیحی امر

انسان از

۱۰۴

1

[illegible][illegible]

۵۰ تخلیص فیض  
از ریاضت و فصول  
تخلیص فیض و دیوان  
سیرالمنان  
تخلیص فیض و دیوان  
تخلیص فیض و دیوان  
تخلیص فیض و دیوان



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحامد الوهاب الفصل على رسول محمد صاحب الكعبة وفضل الخطاب على آل البيت الأطياب  
ووصايا الانجباء كآبائهم سيدهم سيدي محمد بدر الدين بن محمد جمال الدين فخر الله  
وله الذية حسن البهادر اليه ائمة الدين سيدي بهجت نصر البليان خضر فيرا البحران  
له تظافر رساله مستغنى عن الاوصاف ولفظ اهل انصاف جامع نورين من جواهر فوائده وكرام  
جنان حكمت في اناسي انما في غاية البيان ما يقفون البحران تصديق طبع جنان في حكمة باطن اسرار  
الطبايح همان محمود واثم واثم انما كرامه واثم على رده كرامه عصر جليل واثم واثم حضرت امير  
حكيم علي حسين عظمه في تعاقب الملوك دست شفايش بهرام عجايب دست تدبير صفايش  
امراض الادوار خانه بر ذرات روح علي عباس معي سعي السجده اقتضت بيان كل من دست خاني او  
ابن سبيل مسيحي باطل حسب اصراط سبيل او مرم ویده دست نقش گلین و دست خورشید فضايل كوفين  
حاجي حزين فيض حاجي محمد حسين الله تعالى في الالدين كمال استجنان برضايه كردن  
رسائل مطبوعه عليه كرامه القالب طبع برآورده بودند و القالب طبع بر رنجته شود و تا فو في الابا  
التماس بخيرت اصدقا اينكه اگر برهوي مطلع شوند با صلاح آن كو خوش نيزل عفو  
بدانكه لفظ بحر ان ديواني ست با سر ناني ناني ان شدت نمود دست با فضل خطاب

1944

نصف

18/11/2019

۱۰

بن عباس  
اصحاب

اچھی  
کمال الضابطہ

اشعار و کلام

١٥

مجلس شورای اسلامی

۵۵  
بیت

١٥













CALL No. { 415 } ACC. NO. 4954  
AUTHOR اکبر ارزانی  
TITLE میزان الطب

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME  
OF ISSUE



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

